

کتاب "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" در ماه ژوئن-ژوئیه سال ۱۹۰۵ در ژنو توسط لنین به رشته تحریر درآمد. این کتاب در پایان ژوئیه سال ۱۹۰۵ توسط کمیته مرکزی حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه (ح.ک.س.د.ر) در ژنو چاپ و انتشار یافت.

نوشته و.ای. لنین

دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک (۱)

در لحظه انقلاب تعقیب حوادثی که برای ارزیابی شعارهای تاکتیکی احزاب انقلابی به میزانی بس شگرف مدارک جدید بدست میدهد کاری است بس دشوار. این رساله قبل از حوادث اُدسا نوشته شده است*. ما در "پرولتاری" (۲) (شماره ۹، مقاله "انقلاب درس میدهد")** متذکر شدیم که این حوادث حتی آن سوسیال دموکراتهایی را هم که تئوری قیام - پروسه را وضع نموده و ترویج ایده مربوط به حکومت انقلابی موقت را نفی میکردند مجبور نمود عملاً بجانب مخالفین خود گرویده یا شروع بگرویدن نمایند. انقلاب مسلماً با چنان سرعت و چنان عمقی تعلیم میدهد که در دوره‌های مسالمت‌آمیز تکامل سیاسی، غیر قابل تصور به نظر میرسد. و آنچه بخصوص اهمیت دارد این است که انقلاب نه فقط به رهبران، بلکه به توده‌ها نیز تعلیم میدهد. جای هیچگونه تردید نیست که انقلاب به توده‌های کارگر روسیه سوسیال دموکراتیسم را خواهد آموخت. انقلاب، با نشان دادن طبیعت واقعی طبقات گوناگون جامعه، با نشان دادن این که دموکراسی ما جنبه بورژوایی دارد و با نشان دادن تمایلات واقعی دهقانان که انقلابی بودن آنها روح بورژوا دموکراتیک داشته ولی آنچه را که در ضمیر خود نهفته دارند ایده "سوسیالیزاسیون" نبوده بلکه ایده مبارزه طبقاتی جدیدی بین بورژوازی دهقانی و پرولتاریای ده است، - برنامه و تاکتیک سوسیال دموکراسی را در عمل تأیید خواهد کرد. انقلاب بر تمام توهّمات کهنه ناردنیک‌های سابق که مثلاً در طرح برنامه "حزب سوسیالیست- رولوسیونرها" و در مسئله تکامل سرمایه‌داری در روسیه و در مسئله دموکراتیسم "جامعه" ما و در مسئله اهمیت پیروزی کامل قیام دهقانان با وضوح کامل خودنمایی میکند، بیرحمانه و بطرزی قطعی قلم بطلان خواهد کشید. انقلاب برای اولین بار طبقات گوناگون را تعمید سیاسی واقعی خواهد داد. این طبقات با سیمای سیاسی مشخصی از انقلاب خارج میشوند زیرا خود را نه فقط بوسیله برنامه‌ها و شعارهای تاکتیکی ایدئولوگهای خود، بلکه ضمن عملیات آشکار سیاسی توده‌ها نیز نشان خواهند داد.

شکی نیست که انقلاب، ما و توده‌های مردم را تعلیم خواهد داد. ولی مسئله‌ای که اکنون در مقابل حزب رزمنده سیاسی قرار دارد این است که آیا ما خواهیم توانست چیزی به انقلاب بیاموزیم؟ آیا ما خواهیم توانست از صحت آموزش سوسیال دموکراتیک خود و از ارتباط خود با یگانه طبقه تا به آخر انقلابی یعنی پرولتاریا استفاده نماییم، تا مهر و نشان پرولتری به انقلاب بزنیم، و انقلاب را نه در گفتار بلکه در کردار به پیروزی قطعی و واقعی برسانیم و نا استواری، نیمه کاری و خیانت بورژوازی دموکرات را فلج گذاریم؟

ما باید تمام مساعی خود را متوجه این هدف سازیم. و اما حصول آن از طرفی منوط است به صحت ارزیابی ما از موقعیت سیاسی و درستی شعارهای تاکتیکی ما و از طرف دیگر به پشتیبانی نیروی مبارز عملاً موجود توده‌های کارگر از این شعارها، کار عادی و روزمره و جاری کلیه سازمانها و گروههای حزب ما یعنی کار ترویج (پروپاگاندا)، تبلیغ (آژیتاسیون) و تشکیلات، تماماً متوجه تحکیم و توسعه روابط با توده‌ها گردیده است. این کار همواره ضروری است ولی در لحظه انقلاب کمتر از هر موقع دیگر میتوان آن را کافی دانست. در این لحظه طبقه کارگر را بطور غریزی شور قیام آشکار انقلابی فرامیگیرد و ما باید بتوانیم وظایف این قیام را صحیحاً معین نماییم تا بعداً موجبات آشنایی با این وظایف و شیوه درک آنها را در مقیاسی حتی‌المقدور وسیعتر فراهم سازیم. نباید فراموش کرد که اکنون در پس پرده بدبینی متداول نسبت به رابطه ما با توده، چه بسا ایده‌های

*منظور قیام رزمناور "پرنس پوتمکین" است. (تبصره لنین در چاپ سال ۱۹۰۷)

** رجوع شود به کلیات لنین جلد ۹. چاپ چهارم روسی. ص - ۱۲۷. ه. ت.

بورژوازی در خصوص نقش پرولتاریا در انقلاب نهفته است. یقین است که ما هنوز باید برای تربیت و تشکل طبقه کارگر بسیار و بسیار کار کنیم. ولی اکنون تمام مطلب بر سر این است که مرکز ثقل عمده سیاسی این تربیت و این تشکل در کجا باید قرار گیرد؟ در اتحادیه‌ها و جمعیت‌های علنی یا در قیام مسلحانه و در کار ایجاد یک ارتش انقلابی و حکومت انقلابی؟ چه در این و چه در دیگری، طبقه کارگر تربیت و متشکل میگردد. هم این و هم آن دیگری البته ضروری است، لیکن اکنون، در انقلاب فعلی تمام مسئله در این است که مرکز ثقل تربیت و تشکل طبقه کارگر در کجا قرار خواهد گرفت، در اولی یا در دومی؟

فرجام انقلاب منوط به آن است که آیا طبقه کارگر نقش همدست بورژوازی را بازی خواهد کرد، همدستی که از لحاظ نیروی تعرض علیه حکومت مطلقه، توانا ولی از لحاظ سیاسی ناتوان است یا اینکه نقش رهبر انقلاب توده‌ای را. نمایندگان آگاه بورژوازی بخوبی این موضوع را درک میکنند. و به همین جهت است که "آسوابازدنیه" (۲) نظریات آکیموفی یعنی "اکنونیسم (۴)" در سوسیال دمکراسی را که در شرایط کنونی برای اتحادیه‌ها و جمعیت‌های علنی اهمیت درجه اول قائل است، میستاید. و نیز به همین جهت است که آقای استرووه تمایلات اصولی آکیموفی را در خط مشی ایسکرای نو تهنیت میگوید (در شماره ۷۲ آسوابازدنیه). به همین جهت است که او با خشم و غضب تمام به محدودیت منفور انقلابی تصمیمات کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه می‌تازد.

شعارهای تاکتیکی صحیح سوسیال دمکراسی، اکنون برای رهبری توده‌ها دارای اهمیت ویژه‌ای است. در زمان انقلاب هیچ چیز خطرناکتر از این نیست که از اهمیت شعارهای تاکتیکی از لحاظ اصولی دقیق، کاسته شود. مثلاً ایسکرا (۵) در شماره ۱۰۴ عملاً جانب مخالفین خود در سوسیال دمکراسی را می‌گیرد ولی در عین حال درباره اهمیت شعارها و تصمیمات تاکتیکی که در پیشاپیش زندگی حرکت میکنند و نشان‌دهنده راهی هستند که جنبش با یک سلسله عدم موفقیت‌ها و اشتباهات و غیره می‌پیماید، با بی‌اعتنایی سخن می‌گوید. و حال آنکه تدوین تصمیمات تاکتیکی صحیح برای حزبی که میخواهد پرولتاریا را طبق روح و اصول دقیق مارکسیسم رهبری نماید نه اینکه فقط به دنبال حوادث گام بردارد حائز نهایت اهمیت است. قطعنامه‌های کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه و کنفرانس قسمت منشعب شده حزب* دقیقترین، سنجیده‌ترین و کاملترین بیان نظرات تاکتیکی را بدست ما میدهد که بطور تصادفی بتوسط چند نویسنده اظهار نشده، بلکه به تصویب نمایندگان مسئول پرولتاریای سوسیال دمکرات رسیده است. حزب ما در پیشاپیش تمام احزاب دیگر گام برمیدارد، زیرا دارای برنامه دقیقی است که همه آن را تصویب کرده‌اند. حزب ما برخلاف اپوتونیسم بورژوا دمکرات‌های "آسوابازدنیه" و عبارت‌پردازی انقلابی‌مآبانه سوسیالیست-رولوسیونرها که فقط در موقع انقلاب به صرافت "طرح" برنامه افتاده‌اند و برای اولین بار این مسئله را مطرح مینمایند که آیا انقلابی که در مقابل چشم آنها بوقوع می‌پیوندد بورژوازی است یا نه، باید در امر مراعات شدید قطعنامه‌های تاکتیکی خود نیز برای احزاب دیگر نمونه باشد.

به همین جهت است که ما مطالعه دقیق قطعنامه‌های تاکتیکی کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه و کنفرانس و تعیین انحرافات را که در آنها از اصول مارکسیسم شده است و درک وظایف مشخص پرولتاریای سوسیال دمکرات را در انقلاب دمکراتیک، از اهم وظایف سوسیال دمکراسی انقلابی می‌شماریم. رساله حاضر به همین منظور هم اختصاص داده شده است. واریسی تاکتیک ما از نقطه نظر اصول مارکسیسم و درسهای انقلاب برای آن کسانی هم که میخواهند موجبات

*در کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روس (لندن، ماه مه ۱۹۰۵) فقط بلشویکها و در "کنفرانس" (ژنو در همان تاریخ) فقط منشویکها شرکت کردند. در این رساله منشویکها غالبا "نواپسکرایها" نامیده میشوند، و علت این تسمیه آن است که آنها، ضمن ادامه انتشار اپسکرا، با زبان همفکر آنزمان خود تروتسکی اعلام نمودند که که بین اپسکرای قدیم و نو ورطه عمیقی وجود دارد. (توضیح لنین در چاپ سال ۱۹۰۷، ه.ت). وحدت تاکتیک را بمثابة پایه وحدت کامل آینده تمام حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه عملا فراهم نمایند و نمیخواهند تنها به دادن پند و اندرز اکتفا ورزند ضروری است.

ن. لنین
ژوئیه سال ۱۹۰۵

سازمان مرکزی فدائی خلق ایران

۱- یک مسئله سیاسی مبهم

مسئله دعوت مجلس مؤسسان همگانی در لحظه انقلابی که ما در آن بسر میبریم در دستور روز قرار دارد. درباره چگونگی حل این مسئله عقاید مختلفی وجود دارد. سه خط مشی سیاسی پدید میآید. حکومت تزاری ضرورت دعوت نمایندگان مردم را مجاز می‌شمارد ولی به هیچ وجه مایل نیست اجازه دهد که مجلس آنها همگانی و مؤسسان باشد. چنانچه اخبار روزنامه‌ها را درباره کارهای کمیسیون بولیگین (۶) قبول کنیم، مثل این است که حکومت تزار با یک مجلس مشاوره‌ای که در شرایط عدم آزادی تبلیغات و با یک مقررات انتخاباتی مشروط صنفی محدود انتخاب شود موافقت دارد. پرولتاریای انقلابی، چون سوسیال دموکراسی وی را رهبری مینماید، خواستار انتقال کامل قدرت حاکمه بدست مجلس مؤسسان است و برای حصول این مقصود نه فقط در راه حق انتخابات عمومی و نه فقط در راه آزادی تام تبلیغات، بلکه علاوه بر آن در راه سرنگون ساختن فوری حکومت تزاری و تعویض آن با حکومت انقلابی موقت نیز مجاهدت مینماید، بالأخره بورژوازی لیبرال، که تمایلات خود را با زبان پیشوایان باصطلاح "حزب دمکرات مشروطه‌طلب" (۷) بیان مینماید، خواستار سرنگون ساختن حکومت تزاری نیست و شعار حکومت موقت را به میان نمیکشد و برای تضمین واقعی این موضوع که انتخابات کاملاً آزاد و صحیح باشد و مجلس نمایندگان بتواند واقعا همگانی و واقعا مؤسسان باشد، اصرار نمیورزد. بورژوازی لیبرال، که تنها تکیه‌گاه اجتماعی جدی خط مشی هواداران "آسوباژدنیه" است در ماهیت امر میکوشد یک بند و بست حتی‌المقدور مسالمت‌آمیزتری بین تزار و توده انقلابی بوجود آید و آنهم بند و بست است که در نتیجه آن قدرت هر چه بیشتر بدست وی یعنی بورژوازی و هر چه کمتر بدست توده انقلابی یعنی پرولتاریا و دهقانان بیفتد.

چنین است وضعیت سیاسی در لحظه حاضر. چنین اند آن سه خط مشی عمده سیاسی که با سه نیروی اجتماعی روسیه معاصر مطابقت دارند. درباره اینکه چگونه هواداران "آسوباژدنیه" سیاست نیمه‌کاری، یا به عبارت صحیح‌تر و ساده‌تر، سیاست خائنانه و عهدشکنانه خود را نسبت به انقلاب در زیر عبارات دمکرات‌مانانه میپوشانند، ما تاکنون چند بار در "پرولتاری" (شماره‌های ۲ و ۵) صحبت کرده‌ایم. حال ببینیم سوسیال دمکراتها وظایف لحظه حاضره را چگونه در نظر میگیرند. بهترین مدارک در این مورد دو قطعنامه‌ای است که همین چندی پیش مورد تصویب کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه و "کنفرانس" قسمت منشعب شده حزب قرار گرفته است. این مسئله که کدامیک از این قطعنامه‌ها موقعیت سیاسی را صحیح‌تر بحساب می‌آورد و تاکتیک پرولتاریای انقلابی را صحیح‌تر معین مینماید حائز نهایت اهمیت است و هر سوسیال دمکراتی که بخواهد وظایف ترویجی (پروپاگاندا) و تبلیغی (اُپیتاسیون) و تشکیلاتی خود را آگاهانه انجام دهد باید ملاحظات را که با ماهیت این قضیه ارتباطی ندارد بکلی کنار گذارده این مسئله را با دقت کامل موشکافی نماید.

منظور از تاکتیک حزب، روش سیاسی آن یا عبارت دیگر خصلت و خط مشی و شیوه‌های فعالیت سیاسی آن است. کنگره حزب قطعنامه‌های تاکتیکی را بدین منظور صادر مینماید که روش سیاسی حزب بمثابه یک واحد کل را نسبت به وظایف جدید و یا نسبت به وضعیت سیاسی جدید بطور دقیق معین نماید. انقلابی که در روسیه آغاز شده است، یعنی جدایی کامل و قطعی و آشکار اکثریت عظیم مردم از دولت تزاری، یک چنین وضعیت جدیدی را بوجود آورده است. مسئله جدید عبارت است از چگونگی شیوه‌های عملی دعوت مجلسی که واقعا همگانی و واقعا مؤسسان باشد (سوسیال دموکراسی از لحاظ تئوری مسئله تشکیل این مجلس را مدتها پیش و قبل از کلیه احزاب دیگر رسماً در برنامه حزبی خود حل نموده است). حال که مردم از دولت جدا شده‌اند و توده به لزوم استقرار نظم جدید پی برده است، حزبی که هدف و منظور خود را سرنگون ساختن حکومت قرار داده است ناگزیر باید در فکر این باشد که چگونه حکومتی را جایگزین حکومت قدیمی که باید سرنگون شود بنماید مسئله جدیدی در خصوص حکومت انقلابی موقت پیش می‌آید. برای اینکه جواب کاملی به این مسئله داده شود حزب پرولتاریای آگاه باید نکات زیرین را روشن نماید، اولاً اهمیت حکومت انقلابی موقت را در انقلاب جاری و بطور کلی در تمام مبارزه پرولتاریا؛ ثانیاً روش خود را نسبت به حکومت انقلابی موقت؛ ثالثاً شرایط دقیق شرکت

سوسیال دموکراسی را در این حکومت؛ رابعا شرایط فشار بر این حکومت را از پایین یعنی در صورتی که سوسیال دموکراسی در آن شرکت نداشته باشد. فقط در صورت روشن شدن کلیه این مسائل، روش سیاسی حزب در این مورد، اصولی، واضح و پا بر جا خواهد بود.

حال بینیم قطعنامه کنگره سوم حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه این مسائل را چگونه حل مینماید. اینک متن کامل آن:

"قطعنامه مربوط به حکومت انقلابی موقت
باتوجه به اینکه:

- (۱) خواه منافع بلاواسطه پرولتاریا و خواه منافع مبارزه آن در راه رسیدن به هدفهای نهایی سوسیالیسم، آزادی سیاسی حتی المقدور کاملتر و بالنتیجه تعویض حکومت مطلقه با جمهوری دموکراتیک را ایجاد مینماید؛
- (۲) استقرار جمهوری دموکراتیک در روسیه فقط در نتیجه قیام پیروزمندانه مردم، که ارگان آن حکومت انقلابی موقت خواهد بود، امکان پذیر است و این حکومت یگانه حکومتی است که قادر است آزادی کامل تبلیغات پیش از انتخاباتی را تأمین کند و مجلس مؤسسانی را که واقعا مظهر اراده مردم باشد بر اساس حق انتخاب همگانی، متساوی و مستقیم با اخذ رأی مخفی دعوت نماید؛

- (۳) این انقلاب دموکراتیک در روسیه، با وجود رژیم اجتماعی و اقتصادی فعلی آن، سلطه بورژوازی را که ناگزیر در لحظه معین، بدون فروگذاری از هیچ اقدامی، کوشش خواهد کرد حتی المقدور قسمت بیشتری از پیروزیهای دوره انقلاب را از چنگ پرولتاریای روسیه خارج سازد، ضعیف نموده بلکه آن را تقویت مینماید؛ کنگره سوم حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه مقرر میدارد:
- الف) ضروری است تصور روشنی درباره محتملترین سیر انقلاب و نیز درباره اینکه در لحظه معینی از آن پیدایش حکومت انقلابی موقت که پرولتاریا اجرای همه خواستههای فوری سیاسی و اقتصادی برنامه (برنامه حداقل) ما را از آن طلب خواهد نمود ناگزیر خواهد بود - در بین طبقه کارگر اشاعه یابد.
- ب) با در نظر گرفتن تناسب قوا و عوامل دیگری که تعیین دقیق آنها از پیش غیر ممکن است شرکت نمایندگان حزب ما در حکومت انقلابی موقت بمنظور مبارزه بیرحمانه با کلیه تلاشهای ضد انقلابی و دفاع از منافع مستقل طبقه کارگر مجاز میباشد؛

ج) شرایط لازم چنین شرکتی نظارت شدید حزب بر نمایندگان خود و حفظ مداوم استقلال سوسیال دموکراسی است که انقلاب سوسیالیستی کامل را هدف مساعی خویش قرار داده و به همین جهت هم دشمن آشتی ناپذیر تمام احزاب بورژوازی است؛

د) اعم از اینکه شرکت سوسیال دموکراسی در حکومت انقلابی موقت ممکن باشد یا نه، باید بمنظور حفظ و تحکیم و بسط توسعه پیروزیهای انقلاب اندیشه لزوم فشار دائمی بر حکومت موقت از طرف پرولتاریای مسلح و تحت رهبری سوسیال دموکراسی را در بین وسیعترین قشرهای پرولتاریا ترویج نمود".

۲. از قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه درباره حکومت انقلابی موقت چه نتیجه ای عاید ما میگردد؟

قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه همانطور که از عنوان آن معلوم است تماماً و منحصرأ به مسئله حکومت انقلابی موقت اختصاص داده شده است. این بمعنی آن است که شرکت سوسیال دمکراسی در حکومت انقلابی موقت جزئی از این مسئله را تشکیل میدهد. از طرف دیگر صحبت فقط بر سر حکومت انقلابی موقت است نه موضوع دیگری؛ بنابراین در اینجا به هیچ وجه از مسئله فرضاً "بکف آوردن قدرت" بطور کلی و غیره صحبت نمیشود. آیا کنگره با کنار گذاردن مسئله اخیر و مسائلی نظیر آن کار صحیحی کرده است؟ بدون شک آری، زیرا موقعیت سیاسی روسیه ابداً چنین مسائلی را جزو مسائل روز قرار نمیدهد. و حال آنکه سرنگون ساختن حکومت مطلقه و دعوت مجلس مؤسسان مسئله‌ای است که تمام مردم آن را در درجه اول اهمیت قرار داده‌اند. کنگره های حزب نباید مسائلی را برای اتخاذ تصمیم مطرح نمایند که فلان یا بهمان ادیب بجا یا بیجا بمیان کشیده است، بلکه مسائلی را باید مطرح نمایند که به تحکم شرایط زمان و بنا بر جریان عینی تکامل اجتماعی دارای اهمیت جدی سیاسی میباشند.

اهمیت حکومت انقلابی موقت در انقلاب فعلی و در مبارزه عمومی پرولتاریا چیست؟ قطعنامه کنگره در همان آغاز با اشاره به لزوم "آزادی سیاسی حتی‌المقدور کاملتر" این موضوع را خواه از نقطه نظر منافع بلاواسطه پرولتاریا و خواه از نقطه نظر "هدفهای نهایی سوسیالیسم" روشن مینماید. و اما آزادی کامل سیاسی همانطور که در برنامه حزبی ما اِشعار شده است، لازمه‌اش تعویض حکومت مطلقه تزار با جمهوری دمکراتیک است. تکیه روی شعار جمهوری دمکراتیک در قطعنامه کنگره به حُکم منطق و از لحاظ اصولی، ضروری است زیرا پرولتاریا که مبارز پیشتاز راه دمکراسی است تمام همّش همانا مصروف به تحصیل آزادی کامل است. بعلاوه این عمل حالا بخصوص صلاح و بموقع است زیرا سلطنت‌طلبان یعنی حزب به اصطلاح "دمکرات" مشروطه‌طلب و یا حزب "آسوابازدنیه" نیز اکنون زیر لوای "دمکراتیسم" عمل مینمایند. برای استقرار جمهوری بدون شک تشکیل مجلس نمایندگان مردم و آنهم مجلسی که حتماً منتخب تمام مردم (بر اساس حق انتخاب همگانی، متساوی و مستقیم با اخذ رأی مخفی) و مؤسسان باشد ضروری است. این موضوع را قطعنامه کنگره در قسمت بعدی تصدیق کرده است. ولی قطعنامه به این موضوع اکتفا نمیکند. برای استقرار نظم جدیدی که "واقعا مظهر اراده مردم باشد" تنها دادن نام مؤسسان به مجلس نمایندگان کافی نیست. باید این مجلس قدرت و توانایی "تأسیس کردن" را نیز داشته باشد. قطعنامه کنگره با علم به این موضوع به شعار ظاهری "مجلس مؤسسان" اکتفا ننموده بلکه آنچنان شرایط مادی را بدان اضافه مینماید که فقط در آن شرایط این مجلس خواهد توانست وظایف خود را بطور واقعی انجام دهد. تعیین یک چنین شرایطی که در آن مجلس لفظاً مؤسسان میتواند به مجلس عملاً مؤسسان بدل شود اکیدا لازم است، زیرا بورژوازی لیبرال که نماینده آن حزب سلطنت‌طلب مشروطه خواه است، بطوری که ما بکرات متذکر شده‌ایم، شعار مجلس مؤسسان همگانی را آشکارا تحریف مینماید و آن را تبدیل به عبارتی بوج میکند.

قطعنامه کنگره حاکی است که فقط حکومت انقلابی موقت، و آنهم حکومتی که ارگان قیام پیروزمندانه مردم باشد، قادر است آزادی کامل تبلیغات پیش از انتخاباتی را تأمین و مجلسی را که واقعا مظهر اراده مردم باشد دعوت نماید. آیا این اصل صحیح است؟ کسی که بخواهد آن را نفی نماید قطعاً باید ادعا کند که حکومت تزار ممکن است جانب ارتجاع را نگیرد، میتواند در انتخابات بیطرف بماند و میتواند نسبت به مظهر واقعی اراده مردم غمخواری داشته باشد. چنین ادعایی آنقدر بیمعنی است که هیچکس علناً از آن دفاع نخواهد کرد ولی آسوابازدنیه‌ای‌های ما در زیر لوای لیبرالی این مطلب را بطور نهایی جا میزنند. مجلس مؤسسان را باید کسی دعوت نماید؛ آزادی و صحت انتخابات را باید کسی تأمین نماید؛ نیرو و قدرت را باید کسی کلاً تفویض مجلس نماید؛ فقط حکومت انقلابی که ارگان قیام است میتواند با کمال صداقت خواستار این موضوع باشد و از عهده

آنچه که برای اجرای آن لازم است برآید. حکومت تزار ناگزیر بر ضد این کار اقدام خواهد نمود. دولت لیبرال که با تزار بند و بست کرده باشد و اتکاء کاملش به قیام مردم نباشد نمیتواند نه از روی صداقت خواستار آن باشد و نه آن را بموقع اجرا گذارد، حتی اگر در این مورد صادقانه ترین تمایلات را داشته باشد. بنابراین قطعنامه کنگره یگانه شعار دموکراتیک صحیح و کاملاً پیگیر را بدست میدهد.

ولی چنانچه جنبه طبقاتی تحول دموکراتیک از نظر دور گردد در این صورت ارزیابی اهمیت حکومت انقلابی موقت هم ناقص و نادرست خواهد بود. از اینرو در قطعنامه اضافه میشود که انقلاب، سلطه بورژوازی را تقویت مینماید. این موضوع در رژیم اجتماعی و اقتصادی فعلی یعنی سرمایه‌داری ناگزیر است. و نتیجه قوت یافتن سلطه بورژوازی بر پرولتاریایی که تا اندازه‌ای آزادی سیاسی دارد، بنوبه خود باید ناگزیر عبارت باشد از مبارزه شدید بین آنان در راه بدست آوردن قدرت و نیز عبارت باشد از تلاشهای شدید بورژوازی برای اینکه "پیروزیهای دوره انقلاب را از چنگ پرولتاریا خارج سازد". لذا پرولتاریا، که پیشاپیش همه و در رأس همه برای دموکراسی مبارزه میکند، حتی لحظه‌ای هم نباید تضادهای جدیدی را که در درون دموکراسی بورژوازی نهفته است و نیز مبارزه جدید را فراموش نماید.

بنابراین اهمیت حکومت انقلابی موقت چه از لحاظ روش آن نسبت به مبارزه در راه آزادی و جمهوری، چه از لحاظ روش آن نسبت به مجلس مؤسسان و چه از لحاظ روش آن نسبت به تحول دموکراتیک، که زمینه را برای مبارزه جدید طبقاتی حاضر مینماید، در قسمتی از قطعنامه که هم اکنون آن را از نظر گذرانیم کاملاً ارزیابی شده است.

سپس سؤال میشود آیا خط مشی پرولتاریا نسبت به حکومت انقلابی موقت بطور کلی، باید چگونه باشد؟ در پاسخ این مطلب قطعنامه کنگره قبل از همه به حزب توصیه صریح میکند که اندیشه ضرورت ایجاد حکومت انقلابی موقت را در میان طبقه کارگر اشاعه دهد. طبقه کارگر باید این ضرورت را درک نماید. در همان حال که بورژوازی "دمکرات" درباره مسئله سرنگون ساختن حکومت تزاری سکوت اختیار مینماید، ما باید آن را در درجه اول اهمیت قرار داده و در مورد لزوم تشکیل حکومت انقلابی موقت اصرار ورزیم. علاوه بر آن ما باید برنامه عمل این حکومت را بر طبق شرایط عینی لحظه تاریخی فعلی و طبق وظایف دموکراسی پرولتاریا معین نماییم. این برنامه شامل تمام برنامه حداقل حزب ما یعنی برنامه اصلاحات فوری سیاسی و اقتصادی است که از طرفی در شرایط مناسبات اجتماعی و اقتصادی فعلی کاملاً قابل اجراست و از طرف دیگر برای برداشتن گام بعدی بجلو و عملی کردن سوسیالیسم ضروری است.

بدین طریق این قطعنامه خصلت و هدف حکومت انقلابی موقت را روشن میسازد. از لحاظ چگونگی و منشاء و خصلت اساسی خود این حکومت باید ارگان قیام مردم باشد. از لحاظ سمت رسمی خود باید سلاخی برای دعوت مجلس مؤسسان همگانی باشد. از لحاظ مضمون فعالیتش باید برنامه حداقل دموکراسی پرولتاریایی را که یگانه تأمین کننده منافع مردمی است که بر ضد حکومت مطلقه قیام کرده‌اند، عملی کند. ممکن است معترضان بگویند حکومت موقت، به علت موقتی بودنش، حق ندارد برنامه مثبتی را که هنوز مورد تصویب تمام مردم قرار نگرفته است اجرا نماید. یک چنین اعتراضی جز سفسطه جویی مرتجعین و "عمال استبداد" چیز دیگری نیست. خودداری از اجراء هرگونه برنامه مثبتی در حکم تحمل وجود نظامات فئودالی حکومت مطلقه فاسده است. چنین نظاماتی را فقط حکومت خائنین به انقلاب میتواند تحمل نماید نه حکومتی که ارگان قیام مردم باشد. مسخره بود اگر کسی پیشنهاد میکرد، مادام که آزادی اجتماعات از طرف مجلس مؤسسان شناخته نشده است از عملی کردن آن امتناع شود، - به این بهانه که ممکن است مجلس مؤسسان اساساً آزادی اجتماعات را به رسمیت نشناسد! همینطور هم مسخره است اگر کسی بر ضد این که حکومت موقت، باید بیدرنگ برنامه حداقل را بموقع اجرا گذارد اعتراض کند.

بالأخره متذکر میشویم که وقتی قطعنامه، حکومت انقلابی موقت را موظف به عملی ساختن برنامه حداقل مینماید، بدین طریق افکار بیمعنی نیمه آنارشیستی را درباره اجرای بیدرنگ برنامه حداقل و بدست آوردن

قدرت برای انجام انقلاب سوسیالیستی بدور میاندازد. سطح فعلی تکامل اقتصادی روسیه (شرط ابژکتیف) و سطح فعلی آگاهی و تشکل توده‌های وسیع پرولتاریا (شرط سوژکتیف که ارتباط لاینفکی با شرط ابژکتیف دارد) آزادی تام و فوری طبقه کارگر را غیر ممکن میسازد. فقط اشخاص کاملاً جاهل ممکن است جنبه بورژوازی تحول دمکراتیک را که در حال عملی شدن است از نظر دور دارند؛ - فقط خوش‌بینان کاملاً ساده‌لوح ممکن است این موضوع را فراموش کنند که درجه اطلاع توده کارگر از هدفهای سوسیالیسم و شیوه‌های اجرای آن هنوز تا چه اندازه کم است. ولی ما همه یقین داریم که آزادی کارگران فقط بدست خود کارگران میتواند انجام گیرد؛ بدون آگاهی و تشکل توده‌ها، بدون آماده نمودن و پرورش آنها از راه مبارزه طبقاتی آشکار بر ضد تمام بورژوازی، کوچکترین سخنی درباره انقلاب سوسیالیستی نمیتواند در میان باشد. و در پاسخ اعتراضات آنارشیستی مبنی بر اینکه گویا ما انقلاب سوسیالیستی را بتعویق میاندازیم خواهیم گفت: ما آن را به تعویق نمی اندازیم بلکه با یگانه وسیله ممکن و از یگانه راه صحیح، یعنی از همان راه جمهوری دمکراتیک، نخستین گام را بسوی آن برمیداریم. کسی که بخواهد از راه دیگری سوای دمکراتیسم سیاسی بسوی سوسیالیسم برود، مسلماً چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ سیاسی به نتایج بیمعنی و مرتجعانه‌ای خواهد رسید. اگر کارگرانی در موقع خود از ما بپرسند: چرا ما نباید برنامه حداکثر را اجرا نماییم ما در پاسخ، متذکر خواهیم شد توده‌های مردم، که دارای تمایلات دمکراتیک هستند، هنوز از سوسیالیسم خیلی دورند، هنوز تضادهای طبقاتی نضج نگرفته است و هنوز پرولتاریا متشکل نشده است. صدها هزار کارگر را در تمام روسیه متشکل کنید ببینیم، حُسن نظر نسبت به برنامه خود را در بین میلیون‌ها کارگر تعمیم دهید ببینیم! سعی کنید این کار را انجام دهید و تنها به جملات پُر سرو صدا ولی توخالی آنارشیستی اکتفا نوزید، - آنوقت فوراً خواهید دید که عملی کردن این تشکل و بسط این فرهنگ سوسیالیستی منوط است به اجرای هر چه کاملتر اصلاحات دمکراتیک.

و اما بعد. حال که اهمیت حکومت انقلابی موقت و روش پرولتاریا نسبت به آن معلوم گردید پرسش ذیل پیش می‌آید: آیا شرکت ما در آن (اعمال نفوذ از بالا) مجاز است و در این صورت شرایط آن چیست؟ اعمال نفوذ ما از پایین چه شکلی باید داشته باشد؟ قطعنامه به هر دو این پرسشها دقیقاً پاسخ میدهد. قطعنامه بطور قطعی میگوید شرکت سوسیال دمکراسی در حکومت انقلابی موقت (در دوره تحول دمکراتیک و مبارزه در راه جمهوری) از لحاظ اصولی مجاز است. با این اظهار، ما خود را هم از آنارشیست‌ها که این مسئله را از لحاظ اصولی نفی میکنند و هم از دنباله‌روهای سوسیال دمکراسی (از قبیل مارتینوف و نوایسکرایی‌ها) که ما را از دورنمای وضعیتی که در آن ممکن است این شرکت برای ما ضروری بشود، میترسانند بطور قطع مجزاً مینماییم. کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه با این اظهار خود بر روی این فکر نو ایسکرا که گویا شرکت سوسیال دمکراتها در حکومت انقلابی موقت نوعی از میلرانیسم است (۸) و گویا این عمل از لحاظ اصولی مجاز نیست، زیرا در حکم تجلیل و تقدیس رژیم بورژوازی است و قس‌علیهذا خط بطلان کشید.

ولی بخودی خود معلوم است که مسئله مجاز بودن در اصول هنوز مسئله صلاح بودن در عمل را حل نمیکند. در چه شرایطی این شکل جدید مبارزه یعنی مبارزه "از بالا" که از طرف کنگره حزب قبول شده است صلاح است؟ بخودی خود واضح است که در حال حاضر ممکن نیست بتوان درباره شرایط مشخصی مانند تناسب قوا و غیره صحبت کرد و طبیعی است که قطعنامه نیز از تعریف پیشکی این شرایط خودداری مینماید. هیچ شخص عاقلی به پیشگویی مسئله‌ای که در لحظه حاضر مورد توجه ماست اقدام نخواهد کرد. و اما چگونگی و هدف شرکت ما را میتوان و باید تعریف کرد. قطعنامه هم همین عمل را انجام میدهد و به دو هدف این شرکت اشاره میکند: (۱) مبارزه بیرحمانه با تلاشهای ضدانقلابی و (۲) دفاع از منافع مستقل طبقه کارگر. در این هنگام که بورژواهای لیبرال با حرارت تمام درباره روحیه ارتجاع آغاز سخن میکنند (رجوع شود به "نامه سرگشاده" کاملاً آموزنده آقای استرووه مندرج در شماره ۷۱ آسواپادنیه) و در ضمن آن میکوشند مردم انقلابی را بترسانند و مجبور نمایند در مقابل حکومت مطلقه گذشت نمایند، - در این هنگام بخصوص به جاست که حزب پرولتاریا وظیفه جنگ فعلی با ضد انقلاب را یادآوری نماید. مسائل خطیر آزادی سیاسی و مبارزه طبقاتی را سرانجام فقط نیرو

حل میکند و ما باید در آماده و متشکل ساختن این نیرو و در استعمال مُجَدَّانه آن که نه فقط دفاعی بلکه تعرضی هم باشد مراقبت ورزیم. دوران طولانی ارتجاع سیاسی که از زمان کمون پاریس تقریباً لاینقطع در اروپا حکمفرما است بیش از حد ما را با اندیشه فقط اِعمال نفوذ "از پایین"، مأنوس نموده است و بیش از حد ما را بمشاهده مبارزه صرفاً تدافعی خو داده است، اکنون بدون شک ما وارد عصر جدیدی شده‌ایم؛ دوران تلاطمات سیاسی و انقلابها آغاز شده است. در این دورانی که روسیه میگذراند اکتفا به نمونه‌های قالبی کار گذشته جایز نیست. باید اندیشه اِعمال نفوذ از بالا را ترویج نمود. باید برای جدی‌ترین عملیات تعرضی حاضر شد و باید شرایط و آشکال این عملیات را بررسی نمود. از میان این شرایط قطعنامه کنگره دو شرط را در درجه اول اهمیت قرار میدهد: یکی مربوط است به جنبه صوری شرکت سوسیال دموکراسی در حکومت انقلابی موقت (نظارت شدید حزب بر نمایندگان خود) و دیگری مربوط است به ماهیت این شرکت (حتی لحظه‌ای هم نباید هدف انقلاب سوسیالیستی کامل را از نظر دور داشت).

بدین‌طریق پس از آنکه قطعنامه سیاست حزب را در شرایط اِعمال نفوذ "از بالا" یعنی شیوه جدید مبارزه که تقریباً تا کنون بیسابقه بوده است، از تمام جهات روشن مینماید، آن موردی را هم که در آن اِعمال نفوذ از بالا برای ما میسر نخواهد بود پیش‌بینی میکند. اِعمال نفوذ بر حکومت انقلابی موقت از پایین در هر صورت وظیفه ماست. برای یک چنین فشاری از پایین، پرولتاریا باید مسلح باشد، - زیرا در لحظه انقلاب، کار با سرعت مخصوصی به جنگ آشکار داخلی کشیده میشود - و نیز پرولتاریا باید به توسط سوسیال دموکراسی رهبری شود. هدف اِعمال فشار مسلحانه وی "حفظ و تحکیم و بسط توسعه پیروزیهای انقلاب، یعنی آن پیروزی‌هایی است که از نظر منافع پرولتاریا باید شامل اجرای تمام برنامه حداقل ما باشد.

در اینجا بررسی مختصر قطعنامه کنگره سوم درباره حکومت انقلابی موقت را به پایان میرسانیم. بطوری که خواننده مشاهده مینماید، این قطعنامه هم اهمیت مسئله جدید و هم روش حزب پرولتاریا را نسبت به آن و هم سیاست حزب را خواه در داخل حکومت انقلابی موقت و خواه در خارج آن روشن مینماید. حال نظری به قطعنامه مربوطه "کنفرانس" بیاندازیم.

۳. معنای "پیروزی قطعی انقلاب بر تزارسم" چیست؟

قطعنامه "کنفرانس" به مسئله "بکف آوردن قدرت و شرکت در حکومت موقت" * اختصاص داده شده است. حتی در خود طرح مسئله به این صورت، چنانچه ما اشاره کرده‌ایم، آشفته فکری وجود دارد. از یکسو مسئله بطور محدود مطرح میشود، زیرا فقط درباره شرکت ما در حکومت موقت صحبت میشود نه درباره وظایف حزب نسبت به حکومت انقلابی موقت بطور کلی. از سوی دیگر دو مسئله کاملاً ناهمگون با یکدیگر مخلوط میشوند: شرکت ما در یکی از مراحل انقلاب دمکراتیک از

* متن کامل این قطعنامه را خواننده میتواند از نقل قول‌هاییکه در صفحات ۴۰۰، ۴۰۷، ۴۰۳، ۴۲۱، ۴۳۳ این رساله شده است بیابد (توضیح لنین در چاپ سال ۱۹۰۷. مترجم)

یک طرف، و انقلاب سوسیالیستی از طرف دیگر. در حقیقت امر "بکف آوردن قدرت" از طرف سوسیال دمکراسی، همان انقلاب سوسیالیستی است و هر گاه این کلمات بمعنای صریح و عادی آن استعمال شود هیچ مفهوم دیگری هم نمیتواند داشته باشد. ولی هر گاه منظور از این کلمات بکف آوردن قدرت برای انقلاب سوسیالیستی نبوده بلکه برای انقلاب دمکراتیک باشد، در این صورت دیگر چه معنایی دارد که علاوه بر شرکت در حکومت انقلابی موقت از "بکف آوردن قدرت" بطور کلی نیز صحبت شود؟ ظاهراً "کنفرانسچی‌های" ما خودشان هم بخوبی نمیدانستند در اطراف چه موضوع بخصوصی باید صحبت کنند. در اطراف انقلاب دمکراتیک یا سوسیالیستی. کسی که در جریان نگارشهای مربوط به این مسئله بوده میداند که مبنای این آشفته فکری را رفیق مارتینف در رساله "دو دیکتاتوری" مشهور خود بنا نهاده است: نوایسکرایی‌ها از شیوه طرح مسئله (هنوز قبل از نهم ژانویه) (۹) در این اثری که نمونه کامل دنباله‌روی است، با بیمیلی یاد میکنند ولی درباره نفوذ مسلکی این مسئله در کنفرانس جای هیچگونه تردیدی نیست.

باری، عنوان قطعنامه را کنار بگذاریم. متن آن، اشتباهاتی را بما نشان میدهد که بمراتب عمیقتر و جدی‌تر است. اینک قسمت اول آن:

"پیروزی قطعی انقلاب بر تزارسم ممکن است یا با استقرار حکومت موقت که از قیام پیروزمندانه مردم برون می‌آید مسجل گردد و یا با اقدام انقلابی این یا آن مؤسسه انتخابی که در زیر فشار مستقیم انقلابی مردم تصمیم به تشکیل مجلس مؤسسان همگانی میگیرد".

پس بما میگویند پیروزی قطعی انقلاب بر تزارسم ممکن است هم قیام پیروزمندانه باشد و هم... تصمیم مؤسسه انتخابی به تشکیل مجلس مؤسسان همگانی! یعنی چه؟ چطور؟ پیروزی قطعی میتواند با "تصمیم" به تشکیل مجلس مؤسسان مسجل گردد؟؟ آنوقت یک چنین "پیروزی" با استقرار حکومت موقت که "از قیام پیروزمندانه مردم برون می‌آید" در یک ردیف قرار داده میشود!! کنفرانس متوجه نشده است که قیام پیروزمندانه مردم و استقرار حکومت موقت معنایش پیروزی انقلاب در عمل است. و حال آنکه "تصمیم" به تشکیل مجلس مؤسسان معنایش پیروزی انقلاب فقط در حرف است.

کنفرانس منشویکهای نوایسکرایی دچار همان اشتباهاتی گردیده است که لیبرالها و هواداران "آسوا باز دنیه" همواره بدان دچار میگردند. هواداران "آسوا باز دنیه" درباره مجلس "مؤسسان" عبارت‌پردازی مینمایند و از شدت شرم در مقابل این حقیقت که نیرو و قدرت حاکمه در دست تزار باقی میماند چشم فرو مینندند و فراموش میکنند که برای "استقرار" باید نیروی مستقر کردن داشت. کنفرانس همچنین فراموش کرده است که از "تصمیم" نمایندگان - اعم از اینکه این نمایندگان هر که باشند - تا عملی کردن این تصمیم خیلی فاصله است. کنفرانس همچنین فراموش کرده است مادام که قدرت در دست تزار است هر تصمیمی که از طرف هر نماینده‌ای

گرفته شود همان یاوه‌سرایی پوچ و بیمقداری خواهد بود که "تصمیم" پارلمان فرانکفورت، که در تاریخ انقلاب سال ۱۸۴۸ آلمان مشهور است، به آن چنان یاوه‌سرایی بدل گردید. مارکس نماینده پرولتاریای انقلابی، در "روزنامه جدید رن" خود به همین جهت لیبرال‌های "آسوابازدنیه" مآب فرانکفورت را با تازیانه طعنه‌های بیرحمانه خود میکوبید که کلمات زیبا بکار میبردند، انواع "تصمیمات" دمکراتیک اتخاذ مینمودند، انواع آزادیها "وضع مینمودند"، ولی عملاً قدرت را در دست شاه باقی می‌گذاشتند و بر ضد نیروی نظامی که در اختیار شاه بود به مبارزه مسلحانه نمی‌پرداختند ولی در همان هنگام که این آسوابازدنیه‌مآب‌های فرانکفورت به پُر حرفی مشغول بودند، - شاه از فرصت استفاده کرد و نیروی نظامی خود را تقویت نمود و بالنتیجه ضدانقلاب، با اتکاء به یک نیروی واقعی، دمکراتها را با تمام "تصمیمات" زیبای آنها بکلی در هم شکست.

کنفرانس چیزی را با پیروزی قطعی برابر دانسته است که اتفاقاً فاقد شرایط قطعی پیروزی است. چه شد که سوسیال دمکراتهایی که برنامه حزب ما را درباره جمهوری قبول دارند به چنین اشتباهی دچار گردیدند؟ برای فهم این پدیده عجیب لازم است به قطعنامه کنگره سوم درباره قسمت منشعب شده حزب مراجعه نمود*. در این قطعنامه به بقایای جریان‌های گوناگونی در داخل حزب ما اشاره میشود که "با اکونومیسیم خویشاوندی دارند". "کنفرانس‌چی‌های" ما (که البته بیهوده تحت رهبری مسلکی مارتینف قرار نگرفته‌اند) دربارهٔ انقلاب، کاملاً با همان روحی استدلال مینمایند که اکونومیسیتها در بارهٔ مبارزه سیاسی یا روزکار ۸ ساعته استدلال میکردند. اکونومیسیتها تا از این موضوع صحبت میشد فوراً "تئوری مراحل" را بمیان میکشیدند. (۱) مبارزه در راه احراز حقوق حقه؛ (۲) تبلیغات سیاسی؛ (۳) مبارزه سیاسی؛ - یا (۱) روزکار ۱۰ ساعته؛ (۲) ۹ ساعته؛ (۳) ۸ ساعته. نتایجی که از این "تاکتیک - پروسه" عاید میشد به حد کافی بر همه معلوم است. اکنون به ما پیشنهاد مینمایند انقلاب را هم از پیش به طریزی پاک و پاکیزه به سه مرحله تقسیم کنیم: (۱) تزار مجلس نمایندگی را دعوت مینماید؛ (۲) این مجلس نمایندگی زیر فشار "مردم" "تصمیم" به تشکیل مجلس مؤسسان میگیرد؛ (۳) ... در خصوص مرحله سوم منشویکها هنوز هم‌کلام نشده‌اند؛ آنها فراموش کرده‌اند که فشار انقلابی مردم با فشار ضدانقلابی تزاریسیم مواجه میشود و بدین سبب یا "تصمیم" اجرا نشده باقی میماند و یا اینکه باز هم مسئله را پیروزی یا شکست قیام مردم حل میکند. قطعنامهٔ کنفرانس عیناً به این استدلال اکونومیسیتها شبیه است که: پیروزی قطعی کارگران ممکن است یا بوسیله اجرای انقلابی روزکار ۸ ساعته مسجّل گردد و یا بوسیله اعطاء روزکار ۱۰ ساعته و اتخاذ "تصمیم" برای برقراری روزکار ۹ ساعته... هر دو عیناً یکی است.

ممکن است بما اعتراض کنند که منظور نویسندگان قطعنامه این نبود که پیروزی قیام را با "تصمیم" مجلس مؤسسان که به توسط تزار دعوت میشود برابر کنند و فقط میخواستند تاکتیک حزب را برای هر یک از این دو مورد پیش‌بینی نمایند. ما در پاسخ این اعتراض خواهیم گفت: (۱) متن قطعنامه بطور صریح و بدون هیچ ابهامی تصمیم مجلس نمایندگان را "پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسیم" مینامد. شاید این قضیه نتیجهٔ غفلت در نگارش باشد، شاید بتوان آن را از روی صورت جلسه‌ها اصلاح کرد ولی مادام که اصلاح نشده است، این نگارش فقط ممکن است یک مفهوم داشته باشد و آن هم کاملاً مفهوم آسوابازدنیه‌مآبانه است. (۲) سیر فکری آسوابازدنیه‌مآبانه که نویسندگان قطعنامه به آن دچار شده‌اند در سایر آثار مطبوعاتی نوایسکرایی‌ها با برجستگی بمراتب بیشتری متظاهر میگردد. مثلاً روزنامه سوسیال دمکرات ارگان کمیته تفلیس (به زبان گرجی که "ایسکرا" هم در شماره ۱۰۰ از آن تمجید کرده است)، در مقاله "زمسکی سابور و تاکتیکها" کار را بجایی میکشانند

* متن کامل این قطعنامه را نقل مینماییم: "کنگره تأیید میکند که در حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه از هنگام مبارزه آن با اکونومیسیم تاکنون به میزان مختلف و در موارد گوناگون هنوز خرده اختلافهایی که با اکونومیسیم خویشاوندی دارند باقی مانده است، و این خرده اختلافها نشانه‌ای است از تمایل کلی به پایین آوردن اهمیت عناصر آگاهی در مبارزه پرولتاریا و تابع نمودن این عناصر به عناصر جریان خودبخودی. نمایندگان این خرده اختلافها، در مسئله تشکیلات، از لحاظ تئوری، اصل تشکیلات-پروسه را پیش میکشند که با کار منظم و از

روی نقشه حزب مغایرت دارد و اما از لحاظ عملی، در موارد بسیاری، از سبک انحراف از انضباط حزبی پیروی مینمایند و در سایر موارد، آن قسمتی از حزب را که آگاهیش از همه کمتر است مورد خطاب خود قرار داده استفاده وسیع از اصل انتخابی بودن را که با شرایط عینی واقعیت روس مطابقت ندارد، موعظه میکنند و میکوشند به یگانه پایه‌های ممکن ارتباط حزبی آسیب وارد آورند. در مسائل تاکتیکی، آنها با تاکتیک مکمل و مستقل حزب نسبت به احزاب بورژوازی لیبرال، با امکان و مطلوب بودن این موضوع که حزب ما در قیام توده‌ای نقش سازماندهی را بر عهده گیرد و نیز، با شرکت حزب در حکومت انقلابی دمکراتیک موقت اعم از اینکه در هر شرایطی باشد، ابراز مخالفت مینمایند و بدین طریق نشان میدهند که در محدود ساختن میدان فعالیت حزب کوشا هستند.

کنگره تمام اعضای حزب را دعوت مینماید بر ضد چنین انحرافات که در پاره‌ای موارد بصورت انحراف از اصول سوسیال دمکراسی انقلابی درآمده است در همه جا به مبارزه مسلکی شدیدی اقدام نمایند، ولی در عین حال عقیده دارد افرادی که تا درجه‌ای با اینگونه نظریات پیوستگی داشته باشند، به این شرط حتمی که کنگره‌ها و آیین‌نامه حزبی را قبول داشته و کاملاً مطیع انضباط حزبی باشند، شرکتشان در حزب مجاز است (تبصره لنین در چاپ سال ۱۹۰۷).

که میگوید "تاکتیکی" "که زمسکی سابور را برای مرکز عملیات ما انتخاب میکند" (و ناگفته نماند که ما هنوز درباره دعوت آن هیچگونه اطلاع دقیقی نداریم!) از "تاکتیک قیام مسلحانه و استقرار حکومت انقلابی موقت" برای ما با صرفه‌تر است". ما ذیلاً بار دیگر به موضوع این مقاله برمیگردیم. ۳) نمیتوان با این موضوع مخالف بود که مقدمات در اطراف تاکتیک حزب چه در مورد پیروزی انقلاب و چه در مورد شکست آن، خواه در مورد موفقیت قیام و خواه در مورد اینکه ممکن است آتش قیام کاملاً برافروخته نشده و به یک نیروی جدی مبدل نگردد، بحث و مذاکره شود. شاید دولت تزاری موفق شود مجلس نمایندگان را به منظور بند و بست با بورژوازی لیبرال دعوت کند، - قطعنامه کنگره سوم، با پیش‌بینی این مسئله، آشکارا از "سیاست ریاکارانه"، از "دمکراتیسم کاذب" و از "شکلهای کاریکاتوری ارگان نمایندگی مردم از قبیل باصطلاح زمسکی سابور" صحبت میکند*. ولی تمام مطلب اینجاست که این موضوع در قطعنامه مربوط به حکومت انقلابی موقت گفته نمیشود، زیرا این مسئله ربطی به حکومت انقلابی موقت ندارد. چنین مورد مسئله قیام و تأسیس حکومت انقلابی موقت را معوق میگذارد، شکل آن را تغییر میدهد و قس علیهذا. ولی اکنون سخن بر سر این نیست که ممکن است موارد و شقوق گوناگونی پیش آید و ممکن است هم پیروزی و هم شکست، هم راه مستقیم و هم راههای پر پیچ و خم در پیش باشد، - اکنون سخن بر سر این است که یک سوسیال دمکرات مجاز نیست ذهن کارگران را در خصوص راه واقعا انقلابی مشوب سازد و مجاز نیست به شیوه "آسواژدنیه" چیزی را پیروزی قطعی انقلاب بنامد که فاقد شرط اساسی پیروزی است. ممکن است روزگار ۸ ساعته را هم ما بلافاصله بدست نیاوریم و برای تحصیل آن مجبور به پیمودن راه پر پیچ و خمی گردیم، ولی اگر کسی پیروزی کارگران را آن حالت ناتوانی و ضعف پرولتاریا بنامد که در آن پرولتاریا قادر نباشد از دفع‌الوقت‌ها، تعویق‌ها، چانه‌زدنها، خیانت و ارتجاع ممانعت نماید،

* اینک متن این قطعنامه که به روش حزب نسبت به تاکتیک دولت در آستان انقلاب مربوط است. "کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه با عطف توجه به این که دولت به منظور حفظ خود در دوره انقلابی کنونی بر شدت فشار معمولی خود که قسمت اعظم آن متوجه عناصر آگاه پرولتاریاست میافزاید و در عین حال ۱) میکوشد از طریق گذشته‌ها و وعده اصلاحات ذهن سیاسی طبقه کارگر را مشوب نماید و بدین‌طریق توجه وی را از مبارزه سیاسی منحرف سازد؛ ۲) به همین منظور به سیاست ریاکارانه خود مبنی بر دادن گذشت، شکلهای دمکراتیسم کاذب میدهد که از دعوت کارگران به انتخاب نمایندگان خود برای کمیسیونها و مجالس مشورت شروع

شده و به ایجاد شکل‌های کاریکاتوری ارگان نمایندگی مردم از قبیل به اصلاح زمسکی سابور ختم میشود؛ ۳) باندهای سیاه تشکیل میدهد و بطور کلی تمام عناصر مرتجع غیر آگاه و یا آنهایی که کینه نژادی و مذهبی کور ساخته بر ضد انقلاب برمی‌انگیزد،

مقرر میدارد به تمام سازمانهای حزبی دستور داده شود؛

الف) مقاصد ارتجاعی دولت را از دادن گذشت فاش نمایند و در کار ترویج و تبلیغ خود، از طرفی خاطرنشان نمایند که این گذشتها جنبه اجبار دارد و از طرف دیگر تأکید کنند که برای حکومت مطلقه عملی نمودن رفرمهایی که بتواند پرولتاریا را قانع کند مطلقاً امکان‌ناپذیر است؛

ب) با استفاده از تبلیغات پیش از انتخاباتی، مفهوم حقیقی این نوع اقدامات دولت را برای کارگران توضیح بدهند و ثابت نمایند که دعوت مجلس مؤسسان بر اساس حق انتخاب همگانی متساوی و مستقیم با اخذ رأی مخفی انتخاب شده باشد برای پرولتاریا یک امر ضروری است؛

ج) پرولتاریا را برای عملی نمودن فوری و انقلابی روزکار ۸ ساعته و دیگر خواسته‌های مطرح شده طبقه کارگر متشکل سازند؛

د) بر ضد تعرض باندهای سیاه و بطو کلی تمام عناصر مرتجعی که از طرف دولت هدایت میشوند سازمان مقاومت مسلحانه تشکیل دهند". (توضیح لنین در چاپ سال ۱۹۰۷).

آنوقت شما در باره چنین کسی چه خواهید گفت؟ ممکن است انقلاب روسیه همانطور که روزنامه "وپریود" گفته بود با یک "مشروطه سقط شده" خاتمه یابد، ولی آیا این امر میتواند سوسیال دموکراتی را که در آستان مبارزه قطعی بخواهد این سقط جنین را "پیروزی قطعی بر تزارسم" بنامد تبرئه نماید؟ شاید هم، بفرض در نظر گرفتن بدترین شرایط ما نه فقط جمهوری بدست نیاوریم بلکه مشروطه هم یک مشروطه مجازی "شیف‌مآبانه" (۱۰) از آب درآید، ولی آیا پرده‌پوشی شعار ما درباره جمهوری از طرف یک سوسیال دموکرات قابل بخشایش خواهد بود؟

البته نوایسکرایی‌ها هنوز به مرحله پرده‌پوشی این شعار نرسیده‌اند. ولی این موضوع که تا چه درجه‌ای روح انقلابی از آنها دور شده است و تا چه درجه‌ای وظایف پیکارجویانه کنونی تحت‌الشعاع درازگویی خشک و بیروح قرار گرفته است با وضوح خاصی از اینجا پیداست که آنها در قطعنامه خود درست فراموش کرده‌اند از جمهوری سخن بمیان آورند! گرچه این موضوع باور نکردنی بنظر می‌آید ولی حقیقت است. تمام شعارهای سوسیال دموکراسی در قطعنامه‌های مختلف کنفرانس، تأیید شده، تکرار گردیده، توضیح داده شده و جزئیات آن مورد تشریح قرار گرفته است و حتی این موضوع نیز فراموش نشده است که کارگران در مؤسسات خود ریش‌سفید و نماینده انتخاب کنند، - ولی فقط در قطعنامه مربوط به حکومت انقلابی موقت برای یادآوری از جمهوری موردی پیدا نشده است. صحبت از "پیروزی" قیام مردم و از تشکیل حکومت انقلابی موقت و در عین حال اشاره نکردن به این موضوع که آیا این "اقدامات" و عملیات چه رابطه‌ای با بدست آوردن جمهوری خواهد داشت، معنایش نوشتن قطعنامه‌ای است که هدفش رهبری مبارزه پرولتاریا نبوده بلکه لنگ لنگان از دنبال نهضت پرولتاریا روان شدن است.

نتیجه: قسمت اول قطعنامه: ۱) اهمیت حکومت انقلابی موقت را از نقطه نظر مبارزه در راه نیل به جمهوری و تأمین مجلسی که واقعا همگانی و واقعا مؤسسان باشد ایدا روشن نساخته است؛ ۲) درست آن وضعی را که در آن هنوز حتی شرط اساسی برای پیروزی واقعی موجود نیست با پیروزی قطعی انقلاب بر تزارسم برابر نموده و بدینوسیله ذهن دموکراتیک پرولتاریا را آشکارا مشوب ساخته است.

* روزنامه "وپریود" در ژنو در ژانویه سال ۱۹۰۵ بعنوان ارگان قسمت بلشویکی حزب شروع به انتشار نمود. از ژانویه تا ماه مه ۱۸ شماره آن منتشر شد. از ماه مه بنا بر تصمیم کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه بجای "وپریود"، روزنامه "پرولتاریا" بعنوان ارگان مرکزی حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه آغاز انتشار نهاد (کنگره سوم در ماه مه در لندن تشکیل شد، منشویکها در آن شرکت نکردند و در ژنو از خود "کنفرانسی" تشکیل دادند). (توضیح لنین در چاپ سال ۱۹۰۷. ه. ت.)

سازمان مرکزی فدائی
خلفای ایران

۴. انحلال رژیم سلطنتی و مسئله جمهوری

حال به بررسی قسمت بعدی قطعنامه بپردازیم.

".. هم در این و هم در آن صورت این پیروزی آغاز مرحله جدیدی از دوران انقلاب خواهد بود.

وظیفه‌ای را که شرایط عینی تکامل اجتماعی بطور خودبخودی در برابر این مرحله جدید قرار میدهد عبارت است از برانداختن قطعی تمام رژیم صنفی سلطنتی در جریان مبارزه متقابل‌های که فیما بین عناصر جامعه بورژوازی که از لحاظ سیاسی آزاد شده است بر سر منافع اجتماعی آنان و بر سر تصرف مستقیم حکومت درمیگیرد.

به همین سبب حکومت موقت هم که مأموریت اجرای وظایف این انقلاب را، که از لحاظ ماهیت تاریخی خود بورژوازی است، بر عهده خود خواهد گرفت باید با تنظیم مبارزه متقابل طبقات متضاد ملت آزاد شونده، نه تنها تکامل انقلاب را به جلو سوق دهد بلکه بر ضد عواملی از این تکامل نیز که پایه‌های رژیم سرمایه‌داری را تهدید مینمایند مبارزه کند".

روی این قسمت، که بخش مستقلی از قطعنامه را تشکیل میدهد، مکتب نمایم. فکر اصلی استدلالهایی که ما نقل کردیم با آن فکری که در ماده سوم قطعنامه کنگره بیان شده است تطبیق مینماید. ولی در صورتی که این قسمت از دو قطعنامه با یکدیگر مقایسه گردد بلافاصله فرق اساسی ذیل نمایان میگردد. قطعنامه کنگره، ضمن اینکه پایه اجتماعی-اقتصادی انقلاب را در دو کلمه توصیف مینماید، تمام توجه را بسوی مبارزه صریحاً معین طبقات که برای نیل به پیروزیهای معین بعمل میآید معطوف میکند و وظایف پیکارجویانه پرولتاریا را در درجه اول اهمیت قرار میدهد. قطعنامه کنفرانس، ضمن اینکه پایه اجتماعی-اقتصادی انقلاب را با طول و تفصیل و بطور مبهم و سردرگم تشریح مینماید در خصوص مبارزه برای نیل به پیروزیهای معین بسیار غیر واضح صحبت میکند و درباره وظایف پیکارجویانه پرولتاریا مطلقاً سکوت اختیار مینماید. قطعنامه کنفرانس از برانداختن نظم کهن در جریان مبارزه متقابل بین عناصر جامعه، صحبت میکند. ولی در قطعنامه کنگره گفته میشود که ما، یعنی حزب پرولتاریا، باید این برانداختن را عملی سازیم؛ برانداختن واقعی فقط استقرار جمهوری دمکراتیک است. این جمهوری را ما باید بدست آوریم و ما برای نیل به آن و آزادی کامل نه تنها با حکومت مطلقه بلکه با بورژوازی هم، هنگامی که تلاش خواهد نمود (و حتماً هم خواهد نمود) پیروزیهای ما را از جنگ ما خارج سازد، مبارزه خواهیم کرد. قطعنامه کنگره طبقه معینی را برای هدف فوری و دقیقاً معین به مبارزه دعوت مینماید. ولی قطعنامه کنفرانس درباره مبارزه متقابل نیروهای مختلف استدلال میکند. یک قطعنامه حاکی از روحیه مبارزه فعال و دیگری حاکی از روحیه تماشاگری غیر فعال است؛ یکی مَنادی فعالیت زنده و جاندار است و دیگری سرپایش درازگویی پوچ و بیروح است. هر دو قطعنامه اظهار میدارند انقلابی که در حال وقوع است برای ما فقط حکم نخستین گام را دارد که از پس آن دومی برداشته خواهد شد، ولی یکی از قطعنامه‌ها از اینجا اینطور استنتاج مینماید که باید هر چه زودتر این گام را برداشت، هر چه زودتر آن را تمام کرد. جمهوری را بدست آورد. ضد انقلاب را بیرحمانه سرکوب کرد و زمینه را برای گام دوم مهیا نمود. ولی قطعنامه دیگر در اطراف این گام اول به اصطلاح به حاشیه‌روی و درازگویی پرداخته و در اطراف آن (از استعمال عبارت مبتذل معذرت می‌خواهم) به مکیدن فکر مشغول میگردد. قطعنامه کنگره برای نتیجه‌گیری درباره وظایف مترقی طبقه پیشرو، که هم در راه انقلاب دمکراتیک مبارزه مینماید و هم در راه انقلاب سوسیالیستی، اصول قدیمی و در عین حال همیشه تر و تازه مارکسیسم را (درباره ماهیت بورژوازی انقلاب دمکراتیک)، بعنوان مقدمه یا محمول اول اختیار مینماید. ولی قطعنامه کنفرانس همچنان در همان مقدمه باقی مانده آن را نشخوار میکند و در اطراف آن اظهار فضل مینماید.

این تفاوت اتفاقاً همان تفاوتی است که مدت‌هاست مارکسیست‌های روس را به دو جناح تقسیم میکند:

جناح درازگویان و جناح مجاهدان در دوره‌های سابق مارکسیسم علنی، جناح اقتصادی و جناح سیاسی در عصری که جنبش توده‌ای آغاز شده است. اکنون می‌ست‌ها از مقدمات صحیح مارکسیسم درباره ریشه‌های عمیق

اقتصادی مبارزه طبقاتی عموماً و بالاخص مبارزه سیاسی این نتیجه نوظهور را می‌گرفتند که باید از مبارزه سیاسی روی برگرداند. از بسط و توسعه آن جلوگیری نمود. میدان عمل آن را محدود ساخت و وظایف آن را تقلیل داد. سیاسيون، برعکس، از همان مقدمات نتیجه دیگر می‌گرفتند بدین‌قرار که: هر اندازه اکنون ریشه‌های مبارزه ما عمیق‌تر باشد به همان اندازه ما باید این مبارزه را وسیع‌تر، متهورانه‌تر، قطعی‌تر و با ابتکار بیشتر انجام دهیم. اکنون هم ما با همین جدل روبرو هستیم منتها در یک محیط دیگر و به صورت دیگری. از این مقدمات که انقلاب دمکراتیک هنوز به هیچ وجه انقلاب سوسیالیستی نیست و به هیچ وجه فقط طبقات ندار نیستند که به این انقلاب "علاقه‌مند" و عمیق‌ترین ریشه‌های آن در حوائج و تقاضاهای غیر قابل گذشت تمام جامعه بورژوازی من حیث‌المجموع قرار دارد، ما چنین نتیجه می‌گیریم که بنابراین طبقه پیشرو باید با تهور بیشتری وظایف دمکراتیک خود را مطرح کند، با صراحت بیشتری این وظایف را تماماً بیان کند، شعار مستقیم جمهوری را پیش بکشد و ایده لزوم حکومت انقلابی موقت و لزوم سرکوبی بیرحمانه ضدانقلاب را ترویج نماید. ولی مخالفین ما یعنی نوایسکرایی‌ها از همین مقدمات این‌طور نتیجه می‌گیرند که نباید نتایج دمکراتیک را تماماً بیان نمود، در بین شعارهای عملی میتوان جمهوری را هم قرار نداد، ترویج ننمودن ایده لزوم تشکیل حکومت انقلابی موقت مجاز است، تصمیم به دعوت مجلس مؤسسان را نیز میتوان پیروزی قطعی نامید، وظیفه مبارزه با ضد انقلاب را میتوان بمثابه یکی از وظایف مُجدّانه ما معین نکرد بلکه آن را در استناد مبهمی (و بطوری که ما اکنون خواهیم دید استناد غلطی) به "جریان مبارزه متقابل" غرق نمود. این، زبان مردان سیاسی نیست، این زبان مستوفیان دیوانی است!

و هر اندازه شما جمله‌بندی‌های مختلف قطعنامه نوایسکرایی‌ها را با دقت بیشتری از نظر بگذرانید خصوصیات اصلی آن، که بدانها اشاره شد، با وضوح بیشتری در مقابل شما نمایان خواهد گردید. مثلاً برای ما از "جریان مبارزه متقابل فی‌مابین عناصر جامعه بورژوازی که از لحاظ سیاسی آزاد شده است" سخن می‌گویند ما که همواره موضوع مورد بحث قطعنامه (حکومت انقلابی موقت) را بخاطر داریم با شگفتی سؤال مینماییم: در جایی که از جریان مبارزه متقابل صحبت میشود چگونه میتوان درباره عناصری که از لحاظ سیاسی جامعه بورژوازی را اسیر می‌سازند سکوت اختیار نمود؟ شاید کنفرانس‌چی‌ها تصور میکنند که چون آنها پیروزی انقلاب را فرض کرده‌اند این عناصر هم دیگر معدوم شده‌اند؟ چنین تصویری عموماً نامعقول و بالاخص بزرگترین ساده‌لوحی و کوتاه‌بینی سیاسی است. پس از اینکه انقلاب بر ضد انقلاب فائق آمد ضد انقلاب معدوم نشده بلکه بر عکس بطور ناگزیر با دیوانه‌سری بیشتری مبارزه جدیدی را آغاز مینماید. وقتی ما قطعنامه خود را به تحلیل وظایفی که در صورت پیروزی انقلاب پیش می‌آید تخصیص می‌دهیم، موظفیم به وظایفی که در مورد دفع فشار ضد انقلابی بر عهده داریم توجه عظیمی معطوف داریم، (همان‌طور که در قطعنامه کنگره نیز این عمل شده است) نه اینکه این وظایف سیاسی عاجل، مبرم و آنی یک حزب مبارز را در لابلای استدلال‌های کلی غرق سازیم حاکی از اینکه پس از دوران انقلابی فعلی چه وضعی پیش خواهد آمد و هنگامی که "جامعه از لحاظ سیاسی آزاد شده‌ای"، بوجود آمد وضعیت چگونه خواهد بود همان‌گونه که اکنون می‌بینیم، با استناداتی به حقایق کلی دربارهٔ تابعیت سیاست از اقتصاد، جهل خود را در مورد وظایف سیاسی آنی پرده‌پوشی مینمودند، همین گونه هم نوایسکرایی‌ها با استنادات خود به حقایق کلی درباره مبارزه در داخل جامعه از لحاظ سیاسی آزاد شده، جهل خود را در مورد وظایف انقلابی آنی مربوط به آزادی سیاسی این جامعه پرده‌پوشی مینمایند.

عبارت "برانداختن قطعی تمام رژیم صنفی سلطنتی" را در نظر بگیرید. برانداختن قطعی رژیم سلطنت به زبان روسی استقرار جمهوری دمکراتیک نامیده میشود. ولی این عبارت بنظر مارتینف شریف ما و ستایشگران وی بیش از حد ساده و روشن می‌آید. آنها حتماً می‌خواهند آن را "عمیق‌تر" کنند و "مغزدارتر" بگویند. نتیجه‌ای که بدست می‌آید از یک طرف زورهای مضحکی است که برای ژرف‌اندیشی زده میشود و از طرف دیگر بجای شعار، شرح و بسط و بجای دعوت پرشور به پیش رفتن، یک نظریه مالیخولیایی قهقرایی حاصل میگردد. گویی ما با اشخاص زنده‌ای که هم اکنون و بدون تأخیر می‌خواهند برای رسیدن به جمهوری مبارزه نمایند روبرو نبوده بلکه با

مومیائی‌های محجری روبرو هستیم که * sub specie aeternitatis به مسئله از نظر plusquamperfectum** مینگرند.

ادامه میدهم: "... حکومت موقت... مأموریت اجرای وظایف این... انقلاب بورژوازی را بر عهده خود خواهد گرفت..." همین جا است که فوراً معلوم میشود "کنفرانس‌چی‌های" ما مسئله مشخصی را، که در برابر رهبران سیاسی پرولتاریا قرار گرفته است، از نظر انداخته‌اند. مسئله مشخص مربوط به حکومت انقلاب موقت تحت‌الشعاع مسئله مربوط به یک سلسله حکومت‌های آینده‌ای قرار گرفته است که بطور کلی وظایف انقلاب بورژوازی را انجام خواهند داد. اگر شما مایل باشید مسئله را از لحاظ "تاریخی" مورد بررسی قرار دهید، نمونه هر کشور اروپایی به شما نشان خواهد داد که همانا یک سلسله از حکومت‌هایی که به هیچ وجه "موقتی" هم نبوده‌اند، وظایف تاریخی انقلاب بورژوازی را انجام داده‌اند و حتی حکومت‌هایی هم که بر انقلاب چیره شده‌اند باز مجبور شده‌اند وظایف تاریخی این انقلاب مغلوب را انجام دهند ولی "حکومت انقلابی موقت" ابداً آن حکومتی نیست که شما درباره آن صحبت میکنید؛ این حکومت از آن یک دوره انقلابی و حکومتی است که بلافاصله جایگزین حکومت سرنگون شده گردیده و متکی به قیام مردم است نه به فلان مؤسسه انتخابی که از میان مردم برون آمده باشد. حکومت انقلابی موقت ارگان مبارزه در راه پیروزی بیدرنگ انقلاب و دفع بیدرنگ تلاش‌های ضدانقلابی است نه اینکه ارگان اجرای وظایف تاریخی انقلاب بورژوازی بطور کلی. بیایید، آقایان، قضاوت این موضوع را که ما و شما و یا فلان یا بهمان حکومت، همانا کدام وظایف انقلاب بورژوازی را انجام داده‌ایم به مورّخین آینده و به "روسکایا استارینا"ی آتیه واگذار کنیم، - این عمل را ۳۰ سال دیگر هم میتوانند انجام دهند. ولی ما اکنون برای مبارزه در راه جمهوری و برای جدی‌ترین شرکت پرولتاریا در این مبارزه باید شعارها و دستورهای عملی بدهیم.

به همین دلایل تزه‌ای آخر این قسمت از قطعنامه که ما آن را نقل نمودیم نیز رضایت‌بخش نیست. این عبارت که حکومت موقت موظف خواهد بود مبارزه متقابل طبقات متضاد را "تنظیم نماید" بینهایت نادرست یا حداقل ناشیانه است: استعمال این فرمولبندی لیبرال-آسواباژدنیه‌مآبانه که موجب بروز این فکر میشود که گویا ممکن است حکومت‌هایی هم باشند که ارگان مبارزه طبقاتی نبوده بلکه "تنظیم کننده" آن باشند... برازنده مارکسیستها نیست. حکومت موظف خواهد بود "نه تنها تکامل انقلاب را بجلو سوق دهد، بلکه بر ضد عواملی از این تکامل نیز که پایه‌های رژیم سرمایه‌داری را تهدید مینمایند مبارزه کند" این "عامل" اتفاقاً همان پرولتاریایی است که قطعنامه از طرف وی سخن میگوید! بجای راهنمایی این موضوع که پرولتاریا در لحظه فعلی چگونه باید "تکامل انقلاب را بجلو سوق دهد" (آنرا بیشتر از آن که بورژوازی مشروطه‌طلب میخواهد به جلو سوق دهد)، بجای این راهنمایی که وقتی بورژوازی بر ضد پیروزیهای انقلاب دست بکار میشود با چه وسیله معینی باید خود را برای مبارزه با آن حاضر نمود، - بجای تمام اینها یک توصیف کلی از جریان به ما عرضه میدارند، که از وظایف مشخص فعالیت ما چیزی نمیگوید. شیوه‌ای را که نوایسکرایی‌ها برای بیان افکار خود بکار میبرند ما را بیاد نظر مارکس (در "تزه‌ای" مشهور وی درباره فویرباخ) درباره ماتریالیسم قدیمی که از دیالکتیک عاری بود میاندازد. مارکس میگوید فلاسفه فقط دنیا را به آشکال گوناگون تعبیر و تفسیر میکردند و حال آنکه مطلب بر سر تغییر دادن جهان است. نوایسکرایی‌ها هم

*- از دید ابدیت، مترجم

** - ماضی بعید، مترجم

میتوانند جریان مبارزه‌ای را که اکنون در برابر چشم آنها بوقوع میپیوندد نسبتاً خوب توصیف نموده و توضیح دهند ولی به هیچ وجه قادر نیستند در این مبارزه یک شعار صحیح بدهند. آنها با حرارت پا می‌کوبند ولی بد رهبری میکنند و بدین‌طریق با عدم توجه خود به نقش مؤثر و رهبری کننده و هدایت کننده‌ای که احزابی که به شرایط

مادی انقلاب پی برده و در رأس طبقات پیشرو قرار دارند، میتوانند و باید در تاریخ بازی کنند، از اهمیت درک مادی تاریخ می‌کاهند.

میدانهای فغانی خلف ایران

۵. چگونه باید "انقلاب را بجلو سوق داد؟"

اینک قسمت بعدی قطعنامه:

"در چنین شرایطی سوسیال دموکراسی باید بکوشد در طول تمام مدت انقلاب وضعیتی را حفظ نماید که به بهترین وجهی امکان پیشروی انقلاب را تأمین میکند و در مبارزه با سیاست خودغرضانه و ناپیگیر احزاب بورژوازی به وی آزادی عمل میدهد و از خطر حل شدن در دموکراسی بورژوازی مصونش میدارد. از اینرو سوسیال دموکراسی نباید هدف خود را تصرف قدرت یا تقسیم آن در حکومت موقتی قرار دهد، بلکه باید بصورت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی باقی بماند".

توصیه برای حفظ وضعیتی که به بهترین وجهی بتواند امکان پیشروی انقلاب را تأمین نماید بسیار و بسیار مورد پسند ماست. ولی ما فقط میل داشتیم که، علاوه بر این توصیه نیکو، دستور صریحی نیز وجود میداشت که همانا اکنون در وضعیت سیاسی فعلی، در عصر تفسیرات، فرضیات، گفتگوها و طرحهای دعوت نمایندگان مردم، سوسیال دموکراسی چگونه باید انقلاب را به جلو سوق دهد. آیا کسی که به خطر تئوری آسواپاژدنیه مآبانه "سازش" ملت با تزار پی نمی برد، کسی که تنها "تصمیم" به تشکیل دعوت مجلس مؤسسان را پیروزی مینامد، کسی که ترویج فعالانه ایده لزوم حکومت انقلابی موقت را وظیفه خود قرار نمیدهد، کسی که شعار جمهوری دموکراتیک را در بوته اجمال میگذارد، میتواند اکنون انقلاب را به جلو سوق دهد؟ چنین کسی در حقیقت انقلاب را به عقب میبرد، زیرا خط مشی عملی و سیاسی وی با خط مشی آسواپاژدنیه در یک تراز قرار دارد. وقتی که در قطعنامه تاکتیکی، که وظایف فعلی و فوری حزب را در لحظه انقلاب معین مینماید، از شعار مبارزه برای جمهوری اثری نیست، در این صورت قبول برنامه‌ای که در آن تعویض حکومت مطلقه با جمهوری طلب میشود از طرف آنها چه فایده‌ای دارد؟ در حقیقت این همان خصوصیت کنونی خط مشی "آسواپاژدنیه" یا خط مشی بورژوازی مشروطه طلب است که تصمیم به دعوت مجلس مؤسسان را پیروزی قطعی میداند ولی درباره حکومت انقلابی موقت و جمهوری مآل‌اندیشانه سکوت اختیار مینماید! برای اینکه بتوان انقلاب را بجلو سوق داد یعنی از آن حدی که بورژوازی سلطنت طلب آن را سوق میدهد تجاوز کرد، باید شعارهایی را که "ناپیگیری" دموکراسی بورژوازی را خنثی مینماید بطور فعال مطرح کرد، روی آن تکیه کرد و در درجه اول اهمیت قرار داد. این شعارها در لحظه فعلی فقط دو تا است: (۱) حکومت انقلابی موقت و (۲) جمهوری، زیرا شعار مجلس مؤسسان همگانی را بورژوازی سلطنت طلب پذیرفته است (رجوع شود به برنامه "سایوز آسواپاژدنیه") و بدین منظور پذیرفته است که در انقلاب تقلب نماید، از پیروزی کامل انقلاب جلوگیری کند و موجبات معامله سوداگرانه‌ای را بین بورژوازی بزرگ و تزاریسف فراهم سازد. و ما میبینیم که کنفرانس از این دو شعار که یگانه شعارهایی هستند که قادرند انقلاب را به جلو سوق دهند شعار جمهوری را تماماً فراموش کرده است و شعار حکومت انقلابی موقت را مستقیماً با شعار آسواپاژدنیه مآبانه مربوط به مجلس مؤسسان همگانی همتراز نموده و هر دوی اینها را "پیروزی قطعی انقلاب" مینامد!!

آری، این است آن واقعیت مسلّمی که ما مطمئنیم بعنوان راهنما مورد استفاده تاریخ‌نویس آتیه سوسیال دموکراسی روسیه قرار خواهد گرفت. کنفرانس سوسیال دموکراتها در ماه مه سال ۱۹۰۵ قطعنامه‌ای را تصویب مینماید که درباره لزوم سوق انقلاب دموکراتیک بجلو کلمات خوبی ادا میکند ولی در عمل آن را بعقب میکشد و از شعارهای دموکراتیک بورژوازی سلطنت طلب گامی فراتر نمی نهد.

نویسگرایی‌ها دوست دارند ما را ملامت نمایند از اینکه ما به خطر حل شدن پرولتاریا در دموکراسی بورژوازی اعتنایی نداریم. ما خیلی مایل بودیم کسی را ببینیم که بتواند صحت این ملامت را از روی متن قطعنامه‌های مصوبه در کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه ثابت کند. ما در پاسخ معارضین خود خواهیم گفت: سوسیال دموکراسی که زمینه عملش جامعه بورژوازی است، نمیتواند بدون اینکه در بعضی موارد با دموکراسی بورژوازی همدوش گام بردارد در سیاست شرکت نماید. اختلافی که بین ما و شما در این مورد وجود

دارد این است که ما همدوش بورژوازی انقلابی و جمهوریخواه حرکت میکنیم بدون اینکه با آن درآمیזیم ولی شما با بورژوازی لیبرال و سلطنت‌طلب همدوشید ایضاً بدون اینکه با آن درآمیزید، جریان قضیه بر این منوال است. شعارهای تاکتیکی که شما بنام کنفرانس داده‌اید با شعارهای حزب "دمکرات مشروطه‌طلب" یعنی حزب بورژوازی سلطنت‌طلب مطابقت میکند و حال آنکه شما متوجه این مطابقت نشده و به آن پی نبرده‌اید و بدین طریق عملاً بدنبال آسواپاژدنیه‌ای‌ها کشیده شده‌اید.

شعارهای تاکتیکی که ما به نام کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه داده‌ایم با شعارهای بورژوازی دمکراتیک انقلابی و جمهوریخواه مطابقت مینماید. چنین بورژوازی و خرده بورژوازی هنوز در روسیه بصورت یک حزب بزرگ توده‌ای در نیامده است*. ولی در موجود بودن عناصر اولیه این حزب فقط کسانی میتوانند شک کنند که از جریان وقایع روسیه اطلاعی نداشته باشند. قصد ما بر آن است که نه فقط پرولتاریا را که بتوسط حزب سوسیال دمکرات متشکل شده است بلکه این خرده بورژوازی را نیز که قادر است با ما همدوش گام بردارد رهبری نماییم (در صورتی که انقلاب کبیر روسیه با احراز موفقیت جریان یابد).

کنفرانس با قطعنامه خود بطور غیر آگاهانه تا سطح بورژوازی لیبرال و سلطنت‌طلب تنزل مینماید. ولی کنگره حزب با قطعنامه خود آگاهانه آن عناصر دمکراسی انقلابی را که قادر به مبارزه هستند نه دلالتی، تا سطح خود ارتقاء میدهد.

چنین عناصری بیش از همه در بین دهقانان یافت میشوند. ما بدون اینکه اشتباه بزرگی مرتکب شده باشیم میتوانیم، هنگامی که گروههای اجتماعی بزرگ را بر حسب تمایلات سیاسی آنان تقسیم مینماییم، دمکراسی انقلابی و جمهوریخواه را با توده دهقانان مطابق بدانیم - البته به همان معنی و با همان قیود و شرایط مستتري که میتوان طبقه کارگر را با سوسیال دمکراسی مطابق دانست. به عبارت دیگر ما میتوانیم نتیجه‌گیریهای خود را با عبارات زیرین نیز افاده نماییم: کنفرانس با شعارهای سیاسی خود که عموم ملت** را در نظر دارد در لحظه انقلابی غیر آگاهانه تا سطح توده ملاکین تنزل مینماید. کنگره حزب با شعارهای سیاسی خود که عموم ملت را در نظر دارد توده دهقانان را تا سطح انقلابی ارتقاء میدهد. ما به کسی که به سبب این استنتاج نسبت تمایل به نقیض‌گویی بما بدهد اعلام میداریم: بفرمایید این اصل را تکذیب نمایید که هر آینه ما قادر نباشیم انقلاب را به پایان خود برسانیم، هر آینه انقلاب طبق نظر آسواپاژدنیه یعنی فقط و فقط به شکل مجلس نمایندگانی که از طرف تزار دعوت شده باشد و فقط به عنوان مسخره میتوان نام مؤسسان به آن داد به "پیروزی قطعی" منجر گردد، - در این صورت این انقلابی خواهد بود که در آن عنصر ملاک و بورژوازی بزرگ تفوق خواهد داشت. بعکس اگر مُقدّر است که انقلاب واقعا کبیری را بگذرانیم، اگر تاریخ این بار اجازه "سقط چنین" ندهد، اگر ما قادر باشیم انقلاب را به پایان و به پیروزی قطعی آن برسانیم، ولی نه طبق

*"سوسیالیست رولوسیونرها" بیشتر به یک گروه روشنفکر تروریست شبیه هستند تا به نطفه یک چنین حزبی. گرچه فعالیت این گروه در ماهیت امر متوجه عملی نمودن وظایف مربوط به بورژوازی انقلابی و جمهوریخواه است. ** منظور ما شعارهای مخصوص دهقانان نیست که قطعنامه‌های مخصوصی به آنها اختصاص داده شده است.

مفهوم آسواپاژدنیه و نوایسکرای‌ها در این صورت این انقلابی خواهد بود که عنصر دهقانی و پرولتاریایی در آن تفوق خواهد داشت.

شاید این موضوع که ما از چنین تفوقی صحبت میکنیم به نظر بعضی‌ها عدول از این عقیده بیايد که انقلاب قریب‌الوقوع جنبه بورژوایی دارد؟ با آن همه افراط در استعمال این مفهوم که ما در "ایسکرا" می بینیم، چنین چیزی بسیار ممکن است. بدین مناسبت مکث در روی این مسئله خیلی بمورد خواهد بود.

۶ - خطر اینکه پرولتاریا در مبارزه با بورژوازی ناپیکر آزادی عمل را از دست بدهد از کجا است؟

مارکسیستها مسلماً معتقدند که انقلاب روس جنبه بورژوازی دارد. این یعنی چه؟ یعنی اینکه آن اصلاحات دموکراتیک در رژیم سیاسی و آن اصلاحات اجتماعی و اقتصادی که برای روسیه جنبه ضروری پیدا کرده‌اند، - بخودی خود نه تنها موجبات اضمحلال سرمایه‌داری و سیادت بورژوازی را فراهم نمیسازند، بلکه بعکس برای اولین بار زمینه را بطور واقعی برای تکامل وسیع و سریع اروپایی و نه آسیایی، سرمایه‌داری آماده مینمایند و برای اولین بار سیادت بورژوازی را بمثابة یک طبقه میسر میسازند. سوسیالیست-رولوسیونرها نمیتوانند این قضیه را درک کنند، زیرا آنها الفبای قوانین تکامل تولید کالایی و سرمایه‌داری را نمیدانند و به این موضوع پی نمیبند که حتی موفقیت تام قیام دهقانان، حتی تجدید تقسیم بندی کلیه اراضی بنفع دهقانان و بر طبق تمایل آنان ("تقسیم‌بندی سیاه" یا چیزی از این قبیل) نیز ابادا باعث نابودی سرمایه‌داری نمیشود بلکه برعکس به تکامل آن کمک نموده و تقسیم‌بندی طبقاتی خود دهقانان را تسریع خواهد کرد. عدم فهم این حقیقت است که سوسیالیست-رولوسیونرها را بدل به ایدئولوگ‌های غیرآگاه خرده بورژوازی میکند. اصرار در روی این حقیقت برای سوسیال دموکراسی نه تنها از لحاظ تئوری بلکه از لحاظ سیاست عملی نیز حائز اهمیت عظیمی است زیرا از اینجاست که حتمی بودن استقلال کامل طبقاتی حزب پرولتاریا در نهضت "دموکراتیک همگانی" فعلی ناشی میگردد.

ولی به هیچ رو از اینجا چنین بر نمیآید که انقلاب دموکراتیک (که از لحاظ مضمون اجتماعی و اقتصادی خود بورژوایی است) مورد علاقه عظیم پرولتاریا نیست. به هیچ رو از اینجا چنین بر نمیآید که انقلاب دموکراتیک، نمیتواند هم بشکلی بوقوع بپیوندد که بیشتر سودمندی آن متوجه سرمایه‌دار بزرگ، سلطان سرمایه مالی و مالک "منورالفکر" باشد و هم بشکلی که برای دهقان و کارگر سودمند باشد. نوایسکرای‌ها مفهوم و اهمیت مقوله انقلاب بورژوازی را از اساس غلط درک میکنند. و دائماً این فکر از استدلال‌های آنها تراوش میکند که گویا انقلاب بورژوازی انقلابی است که سودش فقط عاید بورژوازی خواهد شد. و حال آنکه هیچ چیزی خطا از این اندیشه نیست. انقلاب بورژوازی انقلابی است که از حدود رژیم اجتماعی و اقتصادی بورژوازی یعنی سرمایه‌داری خارج نمیشود. انقلاب بورژوازی مظهر تقاضاهای تکامل سرمایه‌داری است و نه فقط پایه‌های سرمایه‌داری را محو نمیسازد بلکه برعکس آنها را وسعت داده و عمیقتر میکند. به این جهت این انقلاب تنها منافع طبقه کارگر را منعکس ننموده بلکه منافع تمام بورژوازی را نیز منعکس مینماید. چون در رژیم سرمایه‌داری سیادت بورژوازی بر طبقه کارگر امری است ناگزیر، لذا با حقانیت کامل میتوان گفت که انقلاب بورژوازی آنقدر که به نفع بورژوازی است به نفع پرولتاریا نیست. ولی این فکر که انقلاب بورژوازی ابادا منافع پرولتاریا را منعکس نمی نماید کاملاً بی اساس است. این فکر بی اساس یا به تئوری عهد عتیق نارودنیک منجر میشود که میگوید انقلاب بورژوازی با منافع پرولتاریا متضاد است و به این جهت آزادی سیاسی بورژوازی برای ما لازم نیست و یا به آنارشیزم که هرگونه شرکت پرولتاریا را در سیاست بورژوازی و انقلاب بورژوازی و پارلمانتاریسم بورژوازی نفی میکند. از لحاظ تئوری این فکر حاکی از فراموشی اصول مقدماتی مارکسیسم درباره ناگزیر بودن تکامل سرمایه‌داری بر زمینه تولید کالایی میباشد. مارکسیسم بما میآموزد که جامعه‌ای که بنای آن بر تولید کالایی گذارده شده و در حال مبادله با ملل متمدنه سرمایه‌داری است، در مرحله معینی از تکامل خود ناگزیر خود نیز به راه سرمایه‌داری میافتد. مارکسیسم بطلان هذیان‌گویی‌های نارودنیک‌ها و آنارشیزم‌ها را که تصور میکردند مثلاً روسیه میتواند راه تکامل سرمایه‌داری را نپیماید و از راه دیگری سوای مبارزه طبقاتی، که بر زمینه و در چهار دیوار همین سرمایه‌داری انجام مییابد، از سرمایه‌داری بیرون بجهد و یا اینکه از روی آن جهش نماید، بطور تکذیب ناپذیری به ثبوت رسانید.

تمام این اصول مارکسیسم با تفصیل کامل چه بطور عمومی و چه بطور خصوصی در مورد روسیه به ثبوت رسیده و حلاجی شده است. از این اصول چنین مستفاد میشود که فکر تجسس راه نجات برای طبقه کارگر در چیزی بجز ادامه تکامل سرمایه‌داری، فکریست ارتجاعی. در کشورهایمانند روسیه آنقدر که به طبقه کارگر از کافی نبودن تکامل سرمایه‌داری آسیب میرسد از خود سرمایه‌داری نمیرسد. از اینرو وسیعترین، آزادترین و سریعترین تکامل سرمایه‌داری مورد علاقه مسلمان طبقه کارگر است. از بین بردن کلیه بقایای کهن، که بر پای تکامل وسیع، آزاد و سریع سرمایه‌داری بند نهاده است، مسلماً به حال طبقه کارگر سودمند است. انقلاب بورژوازی همانا تحولی است که بقایای کهن یا بقایای سرواژ را (این بقایا تنها شامل حکومت مطلقه نبوده بلکه شامل سلطنت نیز میشود) با قطعیت هر چه تمامتر از سر راه خود میروید و موجبات تکامل هر چه وسیعتر و هر چه آزادتر و هر چه سریعتر سرمایه‌داری را به طرزی هر چه کاملتر فراهم مینماید.

بدین سبب انقلاب بورژوازی به منتها درجه برای پرولتاریا سودمند است. انقلاب بورژوازی برای پرولتاریا مسلماً ضروری است. هر چه انقلاب بورژوازی کاملتر و قطعی‌تر و هر چه پیگیری آن بیشتر باشد، همانقدر هم مبارزه پرولتاریا با بورژوازی در راه نیل به سوسیالیسم بیشتر تأمین خواهد بود. این استنتاج فقط ممکن است برای اشخاصی که از الفبای سوسیالیسم علمی بی اطلاع هستند تازه و عجیب و ضد و نقیض بنظر آید. و در ضمن از این استنتاج این اصل نیز مستفاد میگردد که انقلاب بورژوازی از لحاظ معینی برای پرولتاریا بیشتر سودمند است تا برای بورژوازی. این اصل همانا از این نقطه نظر مسلمان است که: نفع بورژوازی در این است که بر ضد پرولتاریا، به بعضی از بقایای کهن اتکاء نماید؛ مثلاً به رژیم سلطنت، به ارتش دائمی و غیره. نفع بورژوازی در این است که انقلاب بورژوازی تمام بقایای کهن را بطور قطعی معدوم نسازد و برخی از آنها را باقی بگذارد یعنی این انقلاب کاملاً پیگیر نباشد، به هدف نهایی نرسد، قطعی و بیرحمانه نباشد. سوسیال دموکراتها غالباً این فکر را کمی طور دیگر بیان میکنند و میگویند که بورژوازی خودش به خودش خیانت مینماید، بورژوازی به امر آزادی خیانت میکند و برای دموکراسی پیگیر مستعد نیست. نفع بورژوازی در این است که اصلاحات لازمه‌ای که در جهت دموکراسی بورژوازی بعمل می‌آید کندتر، تدریجی‌تر، با احتیاط‌تر، سست‌تر و از طریق رفرم باشد نه از طریق انقلاب، نفع وی در این است که این اصلاحات در مورد مؤسسات "محترم" دوران سرواژ (مثلاً سلطنت) حتی‌الامکان با احتیاط بیشتری بعمل آید و هر قدر ممکن است فعالیت مستقل انقلابی و ابتکار و انرژی مردم عامی یعنی دهقانان و بخصوص کارگران را کمتر نشو و نما دهد، زیرا در غیر این صورت برای کارگران خیلی آسانتر خواهد بود که به اصطلاح فرانسویها "تفنگ را از دوشی به دوش دیگر اندازند" یعنی همان اسلحه‌ای را که انقلاب بورژوازی برای آنان مهیا خواهد نمود، همان آزادی را که این انقلاب خواهد داد، همان مؤسسات دموکراتیکی را که بر زمینه‌ای بوجود خواهد آمد، که از سرواژ تصفیه شده است، بر ضد خود بورژوازی متوجه سازند.

برای کارگران، بعکس سودمندتر است که اصلاحات لازمه‌ای که در جهت دموکراسی بورژوازی بعمل می‌آید از طریق رفرم نبوده بلکه از طریق انقلاب باشد، زیرا راه رفرم راه تأخیر است، راه دفع‌الوقت است، راه زوال تدریجی و دردناک اعضای از پیکر مردم است که در حال فساد می باشند. از فاسد شدن این اعضاء در درجه اول و بیش از همه پرولتاریا و دهقانان آسیب میبینند. راه انقلابی عمل جراحی سریعی است که درد آن برای پرولتاریا از همه کمتر است، این راه - راه قطع مستقیم اعضاء در حال فساد است، راه کمترین گذشت و کمترین احتیاط نسبت به سلطنت و مؤسسات منفور و پلید وابسته به آن است که فساد آنها فضا را مسموم میکند.

به این جهت اگر ما میبینیم که مطبوعات بورژوا لیبرال ما در مقابل امکان راه انقلابی زاری و شیون مینمایند، از انقلاب میترسند، تزار را از انقلاب میترسانند، هم خود را مصروف این مینمایند که از انقلاب احتراز شود و بخاطر رفرمهای ناچیزی که بمثابه گامهای اولیه‌ای در راه رفرم هستند تن به فرومایگی و آستان‌بوسی میدهند - علتش تنها ملاحظه از سانسور و فقط ترس از صاحبان قدرت نیست. نه فقط نشریات "روسیکه و دوموستی"، "سین آنچستوا"، "ناشا زیرن" و "ناشی دنی" بلکه مجله غیر علنی و آزاد "آسوباژدنیه" نیز از همین نقطه نظر پیروی مینماید. خود موقعیت بورژوازی، بعنوان طبقه‌ای در جامعه سرمایه‌داری، ناگزیر موجب

ناپیگیریش در انقلاب دموکراتیک می‌گردد. خود موقعیت پرولتاریا، بعنوان یک طبقه، وی را مجبور می‌سازد که دموکرات پیگیر باشد. بورژوازی از ترس پیشرفت و ترقی دموکراسی، که خطر افزایش قدرت پرولتاریا را در بر دارد، همواره به عقب می‌نگرد. پرولتاریا جز زنجیر خود چیزی ندارد از دست بدهد، ولی به کمک دموکراتیسم، تمام جهان را بدست خواهد آورد. لذا هر اندازه انقلاب بورژوازی در اجرای اصلاحات دموکراتیک خود پیگیرتر باشد به همان اندازه نیز امکان اینکه این انقلاب به چیزی محدود گردد که فایده آن منحصر به بورژوازی است کمتر خواهد بود، هر اندازه انقلاب بورژوازی پیگیرتر باشد به همان اندازه منافع پرولتاریا و دهقانان را در انقلاب دموکراتیک بیشتر تأمین خواهد نمود.

مارکسیسم به پرولتاریا نمی‌آموزد که از انقلاب بورژوازی دوری جوید، در آن شرکت نکند، رهبری را در این انقلاب به بورژوازی واگذار کند، بلکه بعکس می‌آموزد که با انرژی هر چه بیشتری در آن شرکت ورزد و برای رسیدن به یک دموکراتیسم پرولتاریایی پیگیر و رساندن انقلاب به هدف نهایی آن به قطعی‌ترین وجهی مبارزه نماید. ما نمیتوانیم از چهار دیوار بورژوا دموکراتیک انقلاب روس یکباره بخارج آن جستن نماییم ولی ما میتوانیم حدود این چهار دیوار را به مقیاس عظیمی وسعت دهیم، ما میتوانیم و باید در حدود این چهار دیوار در راه منافع پرولتاریا و نیازمندیهای مستقیم وی و در راه شرایطی که نیروهای وی را برای پیروزی کامل آینده آماده می‌سازد مبارزه کنیم. دموکراسی بورژوازی داریم تا دموکراسی بورژوازی. هم زمستوویست سلطنت‌طلب یا طرفدار مجلس اعیان که از حق انتخابات همگانی "دَم میزند" ولی پنهانی و در پس پرده با تزاریسم در باره یک مشروطیت ناقص و سر و دُم بریده بند و بست میکنند بورژوا دموکرات است و هم دهقانی که اسلحه بدست بر ضد ملاکان و مأمورین دولتی بپا می‌خیزد و با "جمهوریخواهی ساده‌لوحانه" خود پیشنهاد "بیرون کردن تزار" * را مینماید. هم نظام آلمان را نظام بورژوا دموکراتیک می‌گویند و هم نظامی را که در انگلستان حکمفرماست؛ هم نظامی را که در اتریش است نظام بورژوا دموکراتیک می‌گویند و هم نظامی را که در آمریکا یا سوئیس حکمفرماست. ولی هیئات مارکسیستی که در دوره انقلاب دموکراتیک متوجه این فرق موجوده بین مراحل مختلف دموکراتیسم و بین جنبه‌های مختلف اشکال گوناگون آن نشود و به "اظهار فضل" در باره اینکه به هر حال این یک "انقلاب بورژوازی" و میوه‌های "انقلاب بورژوازی" است اکتفا ورزد.

نوابسکرای‌های ما درست از نوع همین فضل فروشانی هستند که به نزدیک‌بینی خود مباهات میکنند. آنها در همانجا و هنگامی به چون و چرا در باره جنبه بورژوایی انقلاب اکتفا می‌ورزند که درست در همانجا و همان هنگام باید قادر بود فرق میان دو دموکراسی بورژوازی یعنی دموکراسی بورژوازی جمهوری- انقلابی و دموکراسی بورژوازی سلطنتی- لیبرالی را تمیز داد. ما دیگر درباره

* مراجعه شود به شماره ۷۱ آسواپژدنیه، صفحه ۳۳۷، تبصره ۲.

تمیز بین دموکراتیسم ناپیگیر بورژوازی و دموکراتیسم پیگیر پرولتاریایی چیزی نمی‌گوییم. آنها که گویی در حقیقت به بیماری "آدم توی غلاف" (۱۱) مبتلا شده‌اند، به گفتگوهای مالیخولیایی درباره "جریان مبارزه متقابل طبقات متضاد" اکتفا می‌ورزند و آنهم هنگامی که صحبت بر سر این است که انقلاب فعلی از نقطه نظر دموکراتیک رهبری شود، و اختلاف بین شعارهای دموکراتیک پیشرو و شعارهای خائنانه آقای استرووه و همکارانش جدا توضیح داده شود و همچنین اختلاف بین نزدیکترین وظایف مبارزه واقعا انقلابی پرولتاریا و دهقانان از یک طرف و دلال‌منشی لیبرالی ملاکین و کارخانه‌داران از طرف دیگر صریحا و دقیقا نشان داده شود. تمام مطلب اکنون در همین مسئله است که شما آقایان متوجه آن نشده‌اید؛ مطلب در این است که آیا انقلاب ما به پیروزی عظیم واقعی منجر خواهد شد یا

اینکه فقط به معامله ناچیزی ختم میگردد، آیا این انقلاب به دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان منجر خواهد شد یا اینکه بر سر مشروطیت شیف‌مآبانه لیبرالی "زورش ته خواهد کشید"!

در نظر اول ممکن است اینطور وانمود شود که ما با طرح این مسئله بکلی از موضوع اصلی منحرف میشویم. ولی فقط در نظر اول ممکن است اینطور وانمود شود. در حقیقت امر ریشه اختلاف اصولی بین تاکتیک سوسیال دموکراتیک کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه و تاکتیک کنفرانس نوایسکرایبی‌ها یعنی اختلافی که اکنون دیگر کاملاً هویدا شده است، در همین مسئله است. نوایسکرایبی‌ها هنگامی که مسائل مربوط به تاکتیک حزب کارگر در لحظه انقلاب یعنی مسائلی را که برای حزب بمراتب بغرنج‌تر، مهم‌تر و حیاتی‌تر است حل میکردند اشتباهات اکونومیسم را احیاء کرده و بدین طریق دو گام به پس را به سه گام تبدیل کردند. بدین جهت است که ما باید با منتهای توجه روی تحلیل مسئله مورد بحث مکت نماییم.

در آن قسمت از قطعنامه نوایسکرایبی‌ها، که ما آن را در اینجا ذکر کردیم به این خطر اشاره شده است که مبادا سوسیال دموکراسی در مبارزه بر ضد سیاست ناپیگیر بورژوازی آزادی عمل را از دست بدهد و مبادا در دموکراسی بورژوازی حل شود. تمام مطبوعات صرفاً نوایسکرایبی سرشار از اندیشه این خطر است، این اندیشه محور واقعی تمام آن خط مشی را تشکیل میدهد که از لحاظ اصولی در انشعاب حزبی ما پیروی میشد (از آن هنگامی که عوامل فتنه و جنجال در این انشعاب کاملاً تحت الشعاع عوامل بازگشت بسوی اکونومیسم قرار گرفت). و ما بدون ذره‌ای پرده‌پوشی اعتراف میکنیم که این خطر حقیقتاً وجود دارد و بخصوص اکنون در بحبوحه انقلاب روس این خطر اهمیت خاصی کسب کرده است. در برابر تمام ما تئوریسین‌ها یا پولیسیستهای سوسیال دموکراسی - که من اطلاق دومی را بخود بر اولی ترجیح میدهم - وظیفه‌ای تعویق‌ناپذیر و فوق‌العاده پُر مسئولیت قرار دارد و آن اینکه معین کنیم تهدید این خطر در حقیقت امر از کدام طرف است. زیرا منبع اختلاف نظر ما در مشاجره بر سر این موضوع نیست که آیا چنین خطری وجود دارد یا خیر، بلکه بر سر این است که آیا این خطر را جریان به اصطلاح دنباله‌روی "اقلیت" ایجاد مینماید یا به اصطلاح انقلابی‌گری "اکثریت".

برای رفع هرگونه سوء تعبیر و سوء تفاهمی قبل از همه متذکر میشویم که خطری که ما در باره آن صحبت میکنیم مربوط به جنبه سوبژکتیف قضیه نبوده، بلکه به جنبه ابژکتیف آن مربوط است یعنی اینکه این خطر ناشی از آن خط مشی ظاهری نیست که سوسیال دموکراسی در مبارزه خود تعقیب مینماید بلکه ناشی از نتیجه نهایی مادی تمام مبارزه انقلابی است که اکنون انجام مییابد. مطلب در این نیست که آیا این و یا آن گروه سوسیال دمکرات میخواهد در دموکراسی بورژوازی حل شود یا نه و آیا این حل شدن را احساس میکند یا نه، - از این موضوع سخنی هم در میان نیست. در اینکه هیچیک از سوسیال دمکرات‌ها دارای چنین تمایلی نیستند ما هیچگونه شکی هم نداریم، بعلاوه اینجا به هیچ وجه صحبت بر سر تمایل نیست. و نیز مطلب در این نیست که آیا این یا آن گروه سوسیال دمکرات در طول تمام مدت انقلاب استقلال ظاهری، خصوصیت و عدم وابستگی خود را در مقابل دموکراسی بورژوازی حفظ خواهد کرد یا نه. آنها میتوانند نه تنها این "استقلال" را اعلام نمایند، بلکه از نظر ظاهری آن را حفظ هم بکنند، ولی با تمام این احوال ممکن است جریان کار طوری بشود که آنها در مبارزه بر ضد ناپیگیری بورژوازی آزادی عمل را از دست بدهند. نتیجه نهایی سیاسی انقلاب ممکن است اینطور باشد که سوسیال دموکراسی با وجود "استقلال" ظاهری و با وجود حفظ خصوصیت کامل حزبی و تشکیلاتی خود، در عمل استقلال خود را از دست بدهد، قادر نباشد مُهر و نشان استقلال پرولتاریایی خود را بر جریان حوادث بگذارد و آنقدر ضعیف از کار درآید که دست آخر و در انتهای کار روبهمرفته "حل شدن" آن در دموکراسی بورژوازی یک عمل انجام شده تاریخی گردد.

این است آنچه که خطر واقعی را تشکیل میدهد. حال ببینیم تهدید این خطر از کدام طرف است: آیا از طرفی است که ما فکر میکنیم یعنی از انحرافی است که سوسیال دموکراسی در وجود "ایسکرا"ی نو بطرف راست دارد

یا از طرفی است که نوایسکرای‌ها فکر میکنند یعنی از انحرافی است که سوسیال دمکراسی در وجود "اکثریت" و روزنامه "وپرود" و هکذا بطرف چپ دارد.

حل این مسئله، همانطور که ما متذکر شدیم، منوط به این است که عملیات نیروهای مختلف اجتماعی بطور ابژکتیف چگونه با یکدیگر ترکیب شود. از لحاظ تئوری خصلت این نیروها را تجزیه و تحلیل مارکسیستی اوضاع روسیه معین کرده است و حالا این خصلت بوسیله اقدامات آشکار گروهها و طبقات در جریان انقلاب از لحاظ عملی معین میگردد. تمام تجزیه و تحلیلی که مارکسیستها از مدتها قبل از دوران حاضر از لحاظ تئوری نموده‌اند و تمام مشاهداتی که از لحاظ عملی در مورد بسط حوادث انقلابی شده است به ما نشان میدهد که از نقطه نظر شرایط ابژکتیف ممکن است جریان و نتیجه نهایی انقلاب روسیه دو جنبه پیدا کند. اصلاح رژیم اقتصادی و سیاسی روسیه در جهت دمکراسی بورژوازی امری است اجتناب ناپذیر و غیر قابل دفع. هیچ نیرویی در زمین یافت نمیشود که بتواند از این اصلاح ممانعت نماید. ولی با ترکیب عملیات نیروهای موجوده فعلی که موجد این اصلاح هستند ممکن است چنین حاصل شود که نتیجه و یا شکل این اصلاح یکی از این دو حال را پیدا کند: (۱) یا کار به "پیروزی قطعی انقلاب بر تزارسم" خاتمه مییابد و یا اینکه (۲) برای پیروزی قطعی، قوا کافی نخواهد بود و در نتیجه کار به بند و بست تزارسم با "نایبگیرترین" و "خودغرض‌ترین" عناصر بورژوازی خاتمه مییابد. تمام تنوعات بی حد و حصر در جزئیات و ترکیباتی که هیچکس قادر به پیش‌بینی آنها نیست رویهمرفته درست به یکی از این دو نتیجه نهایی منجر میگردد.

حال این دو نتیجه را اولاً از نقطه نظر اهمیت اجتماعی آنها و ثانیاً از نقطه نظر موقعیت سوسیال دمکراسی ("حل شدن" آن یا "آزادی عمل نداشتن" آن) در هر یک از این دو مورد بررسی مینماییم.

معنای "پیروزی قطعی انقلاب بر تزارسم" چیست؟ ما دیدیم که نوایسکرای‌ها هنگام استعمال این عبارت حتی نزدیکترین معنای سیاسی آن را نیز درک نمیکند. در مورد مضمون طبقاتی این مفهوم عدم درک آنها از این هم بیشتر است. و حال آنکه ما مارکسیستها به هیچ عنوانی نباید نظیر بسیاری از دمکراتهای انقلابی (از قبیل گاپون) فریفته کلماتی از قبیل "انقلاب"، یا "انقلاب کبیر روسیه" گردیم. ما باید این موضوع را دقیقاً پیش خود حلّاجی نماییم که آن نیروهای اجتماعی واقعاً موجودی که در مقابل "تزارسم" قرار گرفته‌اند (تزارسم نیروی کاملاً موجودی است و برای همه کاملاً قابل درک است) و به نیل "پیروزی قطعی" بر آن قادرند کدامند. چنین نیرویی نمیتواند بورژوازی بزرگ، ملاکان، کارخانه‌داران و "انجمنی" که از پی هواداران "آسوابازدنیه" می‌رود باشد. ما میبینیم که آنها اساساً طالب پیروزی قطعی نیستند. ما میدانیم که آنها بنا بر موقعیت طبقاتی خود قادر به مبارزه قطعی با تزارسم نیستند؛ مالکیت خصوصی، سرمایه و زمین، بند گرانی است بر پای آنها که اجازه نمیدهد در راه مبارزه قطعی قدم بردارند. تزارسم با دستگاه پلیسی و بوروکراتیک و نیروهای نظامی خود بر ضد پرولتاریا و دهقانان، به حدی برای آنها لازم است که نمیتوانند خواهان محو تزارسم باشند. خیر، نیرویی که قادر است به "پیروزی قطعی بر تزارسم" نائل گردد فقط ممکن است مردم یعنی پرولتاریا و دهقانان باشند، در صورتی که نیروهای اساسی و بزرگ در نظر گرفته شود و خرده بورژوازی ده و شهر (که ایضاً از "مردم" هستند) بین این و آن تقسیم گردد. "پیروزی قطعی انقلاب بر تزارسم" عبارت است از استقرار دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک کارگران و دهقانان. نوایسکرای‌های ما در مقابل این استنتاج که دیر زمانی است "وپرود" به آن اشاره نموده است راه گریزی ندارند. جز این نیرو، نیرویی نیست که بتواند به پیروزی قطعی بر تزارسم نائل گردد. و این پیروزی همان دیکتاتوری خواهد بود، یعنی ناگزیر باید به نیروی جنگی، به مسلح ساختن توده و قیام اتکاء نماید و نه اینکه به ارگانهای مختلفی که از "طرق علنی" و "مسالمت‌آمیز" ایجاد شده است. این بجز دیکتاتوری چیزی دیگری نمیتواند باشد زیرا اجرای اصلاحاتی که برای پرولتاریا و دهقانان ضرورت فوری و حتمی دارد موجب مقاومت شدید ملاکان، بورژوازی بزرگ و تزارسم خواهد شد. بدون دیکتاتوری در هم شکستن این مقاومت و دفع تلاشهای ضد انقلابی غیر ممکن است. ولی واضح است که این دیکتاتوری یک دیکتاتوری سوسیالیستی نبوده بلکه دیکتاتوری دمکراتیک است. این دیکتاتوری نمیتواند (بدون طی یک سلسله مراحل

بینابینی تکامل انقلاب) به پایه‌های سرمایه‌داری گزندگی وارد سازد. این دیکتاتوری در بهترین حالات میتواند تقسیم‌بندی اساسی جدیدی را در مالکیت ارضی بنفع دهقانان عملی نماید، دموکراتیسم پیگیر و کامل و حتی جمهوری را عملی سازد، تمام خصوصیات اسارت‌آور آسیایی را نه فقط از زندگی دهات بلکه از زندگی کارخانه‌ها نیز ریشه‌کن کند، به بهبود جدی وضعیت کارگران و ارتقاء سطح رفاه مادی آنان بپردازد و در درجه آخر، last but not least * شعله انقلاب را به اروپا سرایت دهد. یک چنین پیروزی هنوز به هیچ وجه انقلاب بورژوازی ما را به انقلاب سوسیالیستی نخواهد رساند؛ انقلاب دموکراتیک مستقیماً از قالب مناسبات اجتماعی-اقتصادی بورژوازی خارج نخواهد شد، ولی مع الوصف این پیروزی خواه برای تکامل بعدی روسیه و خواه برای تمام جهان حائز اهمیت شگرفی خواهد بود. هیچ چیز مانند این پیروزی قطعی انقلابی که در روسیه آغاز گردیده است نمیتواند انرژی انقلابی پرولتاریای تمام جهان را تا این حد بالا ببرد و راهی را که به پیروزی کامل منتهی میشود تا این درجه کوتاه نماید.

حال احتمال این پیروزی تا چه درجه‌ای است، مسئله‌ای است جداگانه. در این مورد ما به هیچ وجه طرفدار خوشبینی غیر عقلایی نیستیم، ما به هیچ وجه دشواری عظیم این وظیفه را فراموش نمیکنیم. ولی وقتی به مبارزه اقدام مینماییم باید خواهان پیروزی باشیم و بتوانیم راه واقعی وصول به آنان را نشان بدهیم. تمایلاتی که بتوانند ما را به این پیروزی برسانند بدون شک موجود است. راست است که نفوذ ما یعنی نفوذ سوسیال دموکراسی بر توده پرولتاریا هنوز خیلی خیلی کم است؛ اعمال نفوذ انقلابی در توده دهقانان بکلی ناچیز است؛ پراکندگی، بی‌فرهنگی، و چهل پرولتاریا و بالاخص دهقانان هنوز بی اندازه عظیم است، ولی انقلاب بسرعت مجتمع مینماید و بسرعت اذهان را روشن میسازد. هر گامی که انقلاب بسوی تکامل برمیدارد توده را بیدار میکند و با نیروی غیر قابل دفعی او را بطرف برنامه انقلابی، یعنی یگانه چیزی که بطور پیگیر و به نحو جامعی منافع واقعی و حیاتی وی را منعکس میکند، میکشاند.

به موجب قانون مکانیک، کُشش مساوی است با واکنش. در تاریخ هم شدت نیروی مخرب انقلاب تا درجه زیادی مربوط به این است که تا چه اندازه سرکوبی تمایلات آزادی‌طلبی شدید و مداوم و تا چه اندازه تضاد بین "روبنای" عهد عتیق و نیروهای فعال زمان معین عمیق بوده است. و اما موقعیت سیاسی بین‌المللی از بسیاری لحاظ صورتی بخود میگیرد که برای انقلاب روس دیگر مساعدتر از این ممکن نیست. قیام کارگران و دهقانان، هم اکنون آغاز شده است. این قیام پراکنده و خودبخودی و ضعیف است ولی وجود نیروهایی را که قادر به مبارزه قطعی هستند و بسوی پیروزی قطعی میروند بطور قطعی مسلّم ثابت مینماید. اگر این نیروها کفایت نکرد، در این صورت تزاریسیم موفق به بند و بست خواهد شد. بند و بستی که هم حضرات بولیگین‌ها و هم حضرات استرووه‌ها از دو طرف زمینه آن را آماده میسازند. در

*- درجه آخر از حیث شماره ولی نه از حیث اهمیت.

چنین صورتی کار به مشروطه ناقص و سر و دم بریده و یا حتی - در بدترین حالات - به مسخره مشروطه ختم خواهد شد. این نیز انقلاب بورژوازی خواهد بود، منتها یک انقلاب سِیْط شده و یک مولود نارس و حرامزاده. سوسیال دموکراسی تخیلات واهی نمیکند، از طبیعت خیانتکار بورژوازی آگاه است، روحیه خود را از دست نمیدهد و از ثبات قدم، شکیبایی و متانت خود در کار پرورش طبقاتی پرولتاریا حتی در عادی‌ترین و یکنواخت‌ترین روزهای رونق و رفاه "شیف‌آبانه" مشروطیت بورژوازی دست برنخواهد داشت. چنین نتیجه‌ای کم و بیش شبیه به نتیجه تقریباً تمام انقلابهای دموکراتیک اروپا در قرن نوزدهم خواهد بود و در این صورت تکامل حزب ما از راهی دشوار، صعب، طولانی ولی آشنا و کوبیده شده انجام خواهد گرفت.

حال سؤال میشود که آیا سوسیال دمکراسی در کدامیک از این دو حالت ممکنه در مقابل بورژوازی ناپیگیر و خودغرض واقعا آزادی عمل خود را از دست خواهد داد؟ در کدامیک از این دو حالت ممکنه سوسیال دمکراسی در دمکراسی بورژوایی عملا و یا تقریبا "حل میشود"؟

کافی است این سؤال واضح مطرح گردد تا بدون لحظه ای دشواری به آن جواب داده شود.

هرآینه بورژوازی موفق شود بوسیله بند و بست با تزار انقلاب روس را عقیم گذارد در این صورت سوسیال دمکراسی در مقابل بورژوازی ناپیگیر واقعا آزادی عمل خود را از دست خواهد داد، - در این صورت سوسیال دمکراسی در دمکراسی بورژوایی "حل میشود" به این معنی، که پرولتاریا موفق نخواهد شد مهر و نشان روشنی از خود بر انقلاب بگذارد، موفق نخواهد شد پرولتاریامنشانه یا چنانچه وقتی مارکس میگفت "پلیمنشانه" حساب خود را با تزاریسیم یکسره سازد.

هر آینه انقلاب به پیروزی قطعی برسد، - آنوقت ما طبق روش ژاکوبین‌ها یا اگر مایل باشید به شیوه پلیم‌ها حساب خود را با تزاریسیم یکسره خواهیم ساخت. مارکس در جریده مشهور "روزنامه جدید رن"، در سال ۱۸۴۸ مینویسد: "تزاریسیم فرانسه تماما همان تصفیه حساب با دشمنان بورژوازی، با حکومت مطلقه، با فئودالیسم و با خرده بورژوازی، بشیوه پلیم‌ها است" (مراجعه شود به کتاب Nachlass Marx منتشره از طرف میرینگ، جلد سوم صفحه ۲۱۱). آیا آن کسانی که کارگران سوسیال دمکرات روس را در عصر انقلاب دمکراتیک از مترسک "ژاکوبینیسم" میترسانند هیچگاه درباره معنای این کلمات مارکس فکر کرده‌اند؟

ژیروندن‌های سوسیال دمکراسی معاصر روس یعنی نوایسکرای‌ها با هواداران آسوابازدنیه در هم نمی آمیزند ولی به حکم ماهیت شعارهای خود عملا در دُم آنها قرار میگیرند. و اما هواداران آسوابازدنیه یعنی نمایندگان بورژوازی لیبرال میخواهند با تزاریسیم از راه ملائمت یعنی به شیوه اصلاح‌طلبی، از راه گذشت، یعنی بدون اینکه اشراف، نجباء و دربار را برنجانند، - با احتیاط یعنی بدون هیچ عمل قاطع، - با ملاطفت و ادب، آقامنشانه، دستکش سفید بر دست (شبیه آن دستکشی که آقای پترونکوویچ در موقع شرفیابی "نمایندگان مردم"؟؟) به حضور نیکلای سفاک از یکی از گردن‌کلفت‌ها عاریه کرده بود. مراجعه شود به شماره ۵ "پرولتاری" تسویه حساب نمایند.

ژاکوبین‌های سوسیال دمکراسی معاصر یعنی بلشویک‌ها، وریودیست‌ها، کنگره‌ای‌ها و یا پرولتاریست‌ها(۱۲) - نمیدانم چه نام بگذارم - میخواهند با شعارهای خود، خرده بورژوازی انقلابی و جمهوریخواه و بخصوص دهقانان را به سطح دمکراتیسم پیگیر پرولتاریا، که خصوصیت کامل طبقاتی خود را حفظ میکند، ارتقاء دهند. آنها میخواهند مردم یعنی پرولتاریا و دهقانان با سلطنت و اشراف "پلیمنشانه" تصفیه حساب نمایند، دشمنان آزادی را بیرحمانه نابود سازند، نیروی مقاومت آنان را با زور سرکوب نمایند، و نسبت به میراث لعنتی سرواژ و آسیا منشی و تحقیر نسبت به بشر، کوچکترین گذشتی روا ندارند.

البته معنی این آن نیست که ما میخواهیم حتما از ژاکوبین‌های سال ۱۷۹۳ تقلید نماییم و نظریات، برنامه، شعارها و شیوه کار آنها را بپذیریم. ابا چنین قصدی نداریم. ما دارای برنامه جدید هستیم نه قدیم، و آن برنامه حداقل حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه است. ما دارای شعار جدید هستیم؛ دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان. هر آینه عمر ما تا پیروزی واقعی انقلاب کفاف دهد شیوه‌های عمل جدیدی هم خواهیم داشت که متناسب خواهد بود با چگونگی و هدفهای حزب طبقه کارگر که انقلاب کامل سوسیالیستی را نصب‌العین خود قرار داده است. منظور ما از این مقایسه فقط توضیح این مطلب است که نمایندگان طبقه متری قرن بیستم، که پرولتاریا باشد، یعنی سوسیال دمکرات‌ها نیز به همان دو جناحی (جناح اپورتونیستی و جناح انقلابی) تقسیم میشوند که نمایندگان طبقه متری قرن هیجدهم، که بورژوازی باشد به آن تقسیم میشدند، یعنی به ژیروندن‌ها و ژاکوبین‌ها.

فقط در صورتی که انقلاب دمکراتیک به پیروزی کامل برسد، پرولتاریا در مبارزه بر ضد بورژوازی ناپیگیر آزادی عمل خواهد داشت، فقط در این صورت وی در دمکراسی بورژوازی "حل نخواهد شد" و مهر و نشان پرولتاریایی یا عبارت صحیح‌تر پرولتاریایی و دهقانی خود را بر تمام انقلاب خواهد گذارد.

خلاصه: برای اینکه پرولتاریا در مبارزه بر ضد دمکراسی بورژوازی ناپیگیر آزادی عمل داشته باشد باید بقدر کافی آگاه و نیرومند باشد تا بتواند آگاهی دهقانان را به سطح خودآگاهی انقلابی ارتقاء دهد و تعرض آنها را هدایت نماید و به این طریق بالاستقلال به عملی نمودن یک دمکراتیسم پیگیر پرولتاریای موفق گردد.

چنین است مسئله خطر فقدان آزادی عمل در مبارزه بر ضد بورژوازی ناپیگیر که نوایسکرای‌ها آن را تا این اندازه ناشیانه حل کرده‌اند. بورژوازی همیشه ناپیگیر خواهد بود. هیچ چیز ساده‌لوحانه‌تر و بی‌ثمرتر از این نیست که سعی شود شرایط یا موادی* طرح گردد که با وجود اجرای آنها ممکن باشد دمکراسی بورژوازی را دوست بی‌ریای مردم محسوب نمود. تنها پرولتاریاست که میتواند مبارز پیگیر راه دمکراتیسم باشد. او تنها وقتی میتواند مبارز پیروزمند دمکراتیسم باشد که توده دهقانی نیز به مبارزه انقلابی وی بپیوندد. اگر نیروی پرولتاریا برای این کار کفایت نکند آنگاه بورژوازی در رأس انقلاب دمکراتیک قرار خواهد گرفت و جنبه ناپیگیر و خودغرضانه‌ای به آن خواهد داد. برای جلوگیری از این امر بوسیله دیگری جز دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان وجود ندارد.

بدین‌طریق ما به این نتیجهٔ مسلم میرسیم که تاکتیک نوایسکرای‌ها، چنانچه مفهوم عینی آن را در نظر گیریم، مطابق دلخواه دمکراسی بورژوازی است. تبلیغ آشفتگی سازمانی که حتی به مرحله مراجعه به افکار عمومی و اصل سازش و جدایی مطبوعات حزبی از حزب میرسد، - کاهش اهمیت وظایف قیام مسلحانه، - اختلاط شعارهای سیاسی همگانی پرولتاریای انقلابی با شعارهای بورژوازی سلطنت‌طلب، - تحریف عمده در شرایط "پیروزی قطعی انقلاب بر تزارسم"، - حاصل جمع تمام اینها درست همان سیاست دنباله‌روی در لحظه انقلاب است که، بجای اینکه یگانه راه رسیدن به پیروزی را نشان بدهد و تمام عناصر انقلابی و جمهوریخواه توده مردم را در پیرامون شعار پرولتاریا گرد آورد، برعکس پرولتاریا را از راه منحرف میکند، نظم تشکیلاتی وی را بر هم میزند، ذهنش را مشوب میسازد و از اهمیت تاکتیک سوسیال دمکراسی میکاهد.

برای اثبات صحت این نتیجه که ما از راه تجزیه و تحلیل قطعنامه به آن رسیدیم، همان مسئله را از جهات دیگر مورد بررسی قرار میدهیم. اولاً ببینیم یک منشویک صاف و ساده و رُک‌گو در روزنامه "سوسیال دمکرات" گرجستان تاکتیک ایسکرای نو را چگونه تصویر مینماید. ثانیاً ببینیم در شرایط سیاسی حاضر چه کسی عملاً از شعارهای "ایسکرای نو" استفاده میکند.

* همان کاری که استاروور سعی داشت در قطعنامه خود که از طرف کنگره سوم (۱۳) لغو شد بکند و همان کاری که کنفرانس کوشیده است در قطعنامه‌ای که از آن هم بدتر از آب در آمده است بکند.

۷. تاکتیک "برکناری محافظه کاران از حکومت"

مقاله نامبرده که در ارگان "کمیتة" منشویکی تفلیس (شماره ۱ "سوسیال دمکرات") درج شده، عنوانش "زمسکی سابور و تاکتیک ما" است. نویسندۀ آن هنوز کاملاً برنامه ما را فراموش نکرده است. او شعار جمهوری میدهد ولی در خصوص تاکتیک چنین استدلال مینماید:

"برای حصول این مقصود (جمهوری) دو راه میتوان نشان داد: یا باید به زمسکی سابور که از طرف دولت دعوت شده است هیچگونه توجهی نکرد و بوسیله اسلحه دولت را شکست داد و دولتی انقلابی تشکیل داد و مجلس مؤسسان را دعوت نمود، یا آنکه باید اعلام داشت که زمسکی سابور مرکز عملیات ماست و اسلحه بدست نسبت به اعضای آن و فعالیت آن اعمال نفوذ نمود و به قوه جبریه آن را وادار کرد که خود را مجلس مؤسسان اعلام نماید و یا توسط آن، مجلس مؤسسان را دعوت کرد. این دو تاکتیک با یکدیگر بسیار متفاوتند. حال ببینیم کدامیک از آنها بیشتر برای ما سودمند است."

اینست طرزى که نوایسکرایى‌هاى روس ایده‌هاىی را که بعداً در قطعنامه‌ای که ما آن را تجزیه و تحلیل کردیم منعکس شده است بیان مینماید. توجه کنید که این مقاله قبل از حوادث تسوسیما و وقتی نوشته شده است که "لایحه" بولیگین هنوز پا به عرصه وجود نگذاشته بود. حتی طاقت لیبرالها طاق شد و بارها در صفحات جراید علنی اظهار عدم اعتماد کردند، ولی سوسیال دمکرات نوایسکرایى از لیبرالها خوش‌باورتر در آمده است. او اعلام میکند که زمسکی سابور "در حال تشکیل است" و به اندازه‌ای به قول تزار باور دارد که هنوز مجلس زمسکی سابور (شاید مجلس دوماى دولتی" و یا "مجلس مشاوره قانونگذاری") بوجود نیامده پیشنهاد میکند آن را مرکز عملیات خود قرار دهیم. این تفلیسی ما، که رُک‌گوتر و صاف و ساده تر از مصنفین قطعنامه مصوبه کنفرانس است، هر دو "تاکتیک" را (که با ساده‌لوحی بی نظیری تشریح کرده است) در یک سطح قرار نمیدهد و میگوید که دومی "سودمندتر است". گوش کنید:

"تاکتیک اول، چنانچه میدانید انقلابی که در پیش است انقلابی بورژوازی یعنی هدفش آنچنان تغییری در رژیم کنونی است که نه فقط پرولتاریا بلکه تمام جامعه بورژوازی نیز نسبت به آن (یعنی نسبت به این تغییر) علاقمند است. تمام طبقات حتی خود سرمایه‌داران نیز مخالف دولت اند. پرولتاریای مبارز و بورژوازی مبارز در حدود معینی دوش بدوش هم میروند و متفقا از دو جهت مختلف بر حکومت مطلقه حمله میکنند. دولت در اینجا بکلی تنها بوده و از همدردی جامعه محروم است. بدین سبب برانداختن دولت کاری است بس آسان. پرولتاریای روسیه من حیث‌المجموع هنوز آنقدرها آگاه و متشکل نیست که خودش به تنهایی بتواند انقلاب کند. وانگهی اگر پرولتاریا قادر به انجام این کار بود، انقلاب پرولتاریایی (سوسیالیستی) میکرد، نه انقلاب بورژوازی. پس صلاح و صرفه ما در این است که دولت بدون متحد مانده نتواند در صفوف اپوزیسیون جدایی افکند، یعنی بورژوازی را بخود ملحق کند و پرولتاریا را منفرد سازد..."

پس صلاح و صرفه پرولتاریا در این است که دولت تزاری نتواند بورژوازی و پرولتاریا را از هم جدا کند! شاید ارگان گرجستان بجای اینکه آسوا باز دنیۀ نامیده شود اشتباهاً "سوسیال دمکرات" نامیده شده است؟ ببینید چه فلسفه بیمانندی در مورد انقلاب دمکراتیک مییافت! مگر ما اینجا به رأی‌العین نمیبینیم که تفلیسی بیچاره با این تعبیر و تفسیر درازگویانه آمیخته با دنباله‌روی خود درباره مفهوم "انقلاب بورژوازی" چگونه سر در گم شده است؟ این شخص از موضوع احتمال منفرد ماندن پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک بحث مینماید و یک موضوع را فراموش میکند. یک موضوع بی اهمیت... یعنی دهقانان را! از متحدین ممکنه پرولتاریا او زمستوویست‌های ملاک را

میشناسد و باب طبع خود میداند و از دهقانان اطلاعاتی ندارد و آنهم در جایی مانند قفقاز! با این موضوع آیا ما حق نداشتیم از اینکه گفتیم "ایسکرا"ی نو با استدلالهای خود به عوض اینکه دهقانان انقلابی را بالا بکشد و متفق خود سازد، خود تا سطح بورژوازی سلطنت طلب تنزل مینماید؟

"... در صورت عکس، شکست پرولتاریا و پیروزی دولت ناگزیر است. و حکومت مطلقه هم هدفش همین است. بدون تردید حکومت مطلقه در زمسکی سابور خود، نمایندگان اشراف زمستوها، شهرها، دانشگاهها و سایر مؤسسات بورژوازی را بسوی خویش جلب خواهد نمود. این حکومت خواهد کوشید آنان را با گذشتههای ناچیز اغفال نماید و بدین طریق با خود آشتی دهد. و پس از اینکه بدین طریق موقعیت خود را مستحکم کرد تمام ضربات خود را متوجه مردم کارگری که تنها ماندهاند خواهد نمود. وظیفه ما این است که از چنین عاقبت فلاکتباری جلوگیری کنیم. ولی آیا میتوان این عمل را از راه اول انجام داد؟ فرض کنیم که ما هیچ توجهی به زمسکی سابور نکردیم و خودمان شروع به آماده شدن برای قیام نمودیم و در یکی از روزها سلاح بدست برای مبارزه به خیابان رفتیم و دیدیم که در برابر ما یک دشمن نایستاده، بلکه دو دشمن ایستاده است؛ دولت و زمسکی سابور. طی مدتی که ما خود را آماده میکردیم آنها فرصت کرده با هم کنار آمدند و بین خود سازش کردند، قانون مشروطیتی بنفع خود وضع کردند و حکومت را بین خود تقسیم نمودند. این تاکتیکی است که نفعش مستقیماً عاید دولت میشود و ما باید با شدتی هر چه تمامتر از آن احتراز جویم..."

چقدر رُک و راست گفته شده! باید از "تاکتیک" تهیه قیام احتراز جوئیم زیرا "در طی این مدت" دولت با بورژوازی داخل بند و بست میشود! آیا میتوان حتی در مطبوعات قدیمی "اکونومیس" کاملاً دوآتشه نیز چیزی یافت که اینگونه سوسیال دموکراسی انقلابی را لکه دار و مفتضح کرده باشد؟ قیامها و طغیانهای کارگران و دهقانان که آتش آن گاه اینجا و گاه آنجا مشتعل میشود - واقعیت است، ولی زمسکی سابور جز وعده و نوید بولیگینی چیزی نیست و آنوقت "سوسیال دمکرات" شهر تغلیس مقرر میدارد که: از تاکتیک تهیه و تدارک برای قیام احتراز جوئیم و در انتظار تشکیل "مرکز اعمال نفوذ" یعنی زمسکی سابور دست روی دست گذاریم...

"... تاکتیک دوم، بعکس، عبارت از این است که زمسکی سابور را تحت نظارت خود قرار دهیم و به آن امکان ندهیم طبق اراده خود عمل نماید و با دولت کنار بیاید*.

ما از زمسکی سابور تا آنجایی پشتیبانی خواهیم کرد که بر ضد حکومت مطلقه مبارزه مینماید و در مواردی که با حکومت مطلقه از در آشتی درآید با آن مبارزه خواهیم کرد. ما با مداخله جدی و با زور بین نمایندگان جدایی میاندازیم** رادیکالها را بسوی خود جلب میکنیم، محافظه کاران را از حکومت برکنار مینماییم و به این طریق تمام زمسکی سابور را به راه انقلاب وارد میکنیم. در سایه چنین تاکتیکی دولت همواره تنها و اپوزیسیون همواره نیرومند خواهد بود و بدینطریق استقرار رژیم دموکراسی آسان خواهد شد."

* ولی برای اینکه آزادی اراده را از اعضای زمستو سلب کنید چه وسیله ای در دست دارید؟ شاید نوع مخصوصی از کاغذ تورنسل؟

** جلّ الخالق! به این میگویند تاکتیک "بسط و تکامل داده شده"! برای مبارزه در خیابان زور نیست، ولی میتوان "نمایندگان را با زور جدا کرد". رفیق تغلیسی، گوش کنید، آخر دروغ گفتن هم حدی دارد...

بله، بله! حال بگذار بگویند که ما در مورد روآور شدن نوایسکرایها بسوی مبتذلترین شبه اکونومیس، مبالغه میکنیم. این درست قضیه همان گرد مشهور ضد مگس است که بنا بر آن باید اول مگس را گرفت و از آن گرد رویش پاشید تا بمیرد. با زور جدا کردن نمایندگان زمسکی سابور از یکدیگر، "برکنار نمودن محافظه کاران از

حکومت" - و انداختن تمام زمسکی سابور به مجرای انقلابی... بدون هیچ قیام مسلحانه "ژاکوبینی"، بلکه همینطوری، نجیبانه، تقریباً با روش پارلمانی و "اعمال نفوذ" نسبت به اعضای زمسکی سابور. بیچاره روسیه! میگفتند که روسیه همیشه کلاههای از مد افتاده و منسوخ اروپا را به سر میگذارد. هنوز پارلمانش را نداریم و حتی بولیگین هم وعده‌اش را نداده است، ولی کرتینیس پارلمانی(۱۴) تا دلتان بخواهد داریم.

"... این مداخله چگونه باید صورت گیرد؟ قبل از همه ما طلب خواهیم کرد که زمسکی سابور از راه انتخاب همگانی، متساوی، مستقیم با اخذ رأی مخفی تشکیل گردد. با اعلام * این طرز انتخابات باید آزادی تام تبلیغات پیش از انتخاباتی یعنی آزادی اجتماعات، آزادی بیان، آزادی قلم، مصونیت انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان و آزادی کلیه مجرمین سیاسی بوسیله قانون مسجل گردد**." خود انتخابات هم باید هر قدر ممکن است به تعویق افتد تا ما برای آشنا کردن و آماده نمودن مردم وقت کافی داشته باشیم. و چون وضع مقررات مربوط به دعوت مجلس سابور به کمیسیون تحت ریاست بولیگین وزیر کشور واگذار شده است ما باید نسبت به این کمیسیون و اعضای آن نیز اعمال نفوذ نماییم ***." اگر کمیسیون بولیگین از برآوردن تقاضای ما امتناع ورزد **** و حق انتخاب نمایندگان را فقط به توانگران بدهد، آنوقت ما باید در امور این انتخابات مداخله نماییم و از طریق انقلابی انتخاب کنندگان را وادار سازیم کاندیدهای مترقی انتخاب نمایند و در زمسکی سابور طلب کنیم که مجلس مؤسسان تشکیل گردد. بالأخره با کلیه وسائل ممکنه، دموستراسیون، اعتصاب و در صورت لزوم قیام، زمسکی سابور را وادار کنیم مجلس مؤسسان را دعوت نماید و یا اینکه خود را یک چنین مجلسی اعلام کند. مدافع مجلس مؤسسان باید پروتاریای مسلح باشد و هر دو بالاتفاق {هم پروتاریای مسلح و هم محافظه کارانی که "از حکومت برکنار شده‌اند"} بسوی جمهوری دمکراتیک رهسپار خواهند شد. این است تاکتیک سوسیال دمکراسی و فقط این تاکتیک پیروزی را برای ما تأمین خواهد کرد."

خواننده تصور نکند که این اراجیف غیر قابل تصور قلمفرسایی یک نوایسکرای بی نفوذ و غیر مسئول است. خیر، این در ارگان کمیته مرکزی نوایسکرایها یعنی کمیته تفلیس گفته میشود. از این گذشته، این اراجیف صریحاً مورد تصویب ایسکرا قرار گرفته است، که در شماره صدم آن در خصوص این "سوسیال دمکرات" چنین میخوانیم:

"شماره اول با روح و ذوقی سرشار نگاشته شده است. آزمودگی و قابلیت نگارنده سطور کاملاً مشهور است... با اطمینان میتوان گفت که روزنامه وظیفه‌ای را که برای خود تعیین کرده است به وجه درخشانی انجام خواهد داد."

آری! اگر این وظیفه عبارت از این است که فساد کامل مسلکی ایسکرای نو آشکارا به همه و هر کس نشان داده شود باید گفت که این وظیفه واقعاً به وجه "درخشانی" انجام یافته است. هیچکس دیگری نمیتوانست تنزل نوایسکرایها را تا سطح اپورتونیسزم بورژوا لیبرال "با روح و ذوق و قابلیت" بیش از این بیان نماید.

*- در ایسکرا؟

** - بوسیله نیکلا؟

*** - اینست معنی تاکتیک: "برکنار کردن محافظه کاران از حکومت!

**** - با یک چنین تاکتیک صحیح و عمیقی از طرف ما دیگر همچو چیزی ممکن نیست!

۸. خط مشی "آسوا باز دنیه" و "ایسکرا" ی نو

اکنون به مطلب دیگری که آشکارا مؤید اهمیت سیاسی خط مشی ایسکرای نو است بپردازیم. آقای استرووه در مقاله شایان توجه و بسیار اعلی و فوق العاده آموزنده‌ای تحت عنوان "چگونه باید خود را یافت" (شماره ۷۱ "آسوا باز دنیه") بر ضد "انقلابیگری برنامه" احزاب افراطی ما به جنگ میپردازد. آقای استرووه بخصوص از شخص من ناراضی است*. اما من از طرف خودم آنقدر از آقای استرووه راضی هستم که حدی بر آن متصور نیستم؛ من در مبارزه بر ضد اکونومیسیم احیا شونده نوایسکرایها و بر ضد بی‌پرنسیپی کامل "سوسیالیست رولوسیونرها" آرزوی متفقی از این بهتر را هم نمیتوانستم بکنم. ذکر این موضوع که چگونه آقای استرووه و آسوا باز دنیه تمام جنبه ارتجاعی "اصلاحاتی" را که در طرح برنامه سوسیال رولوسیونرها در مارکسیسم شده است عملاً به ثبوت رسانده‌اند ما برای بار دیگر میگذاریم. در خصوص اینکه چگونه آقای استرووه هر وقت از لحاظ اصولی نوایسکرایها را مورد تحسین قرار داده خدمتی صادقانه و شرافتمندانه و حقیقی به من کرده کی و کجا فیما بین من از یک طرف و بیل و کائوتسکی از طرف دیگر اختلاف نظری به ظهور پیوسته است که از لحاظ جدی بودن ولو اندک شباهتی با اختلاف نظر بین بیل و کائوتسکی داشته و مثلاً شبیه اختلاف نظری باشد که در مورد مسئله ارضی در برسلو (۱۵) بین آنها وجود داشت؟ بگذار آقای استرووه برای آزمایش هم شده به این سه پرسش پاسخ بدهد.

ولی ما به خوانندگان میگوییم: بورژوازی لیبرال همه جا و همیشه شیوه‌اش این است که همفکران خود را در کشور معین متقاعد کند که سوسیال دمکراتهای این کشور نامعقول‌تر از همه، ولی رفقایشان در کشور همسایه "بچه‌های عاقلی" هستند. بورژوازی آلمان صدها بار سوسیالیستهای فرانسه را بعنوان "بچه‌های عاقل" به رخ بیل‌ها و کائوتسکی‌ها کشیده است. بورژوازی فرانسه همین چندی پیش بیل را بعنوان "بچه عاقل" به رخ سوسیالیستهای فرانسه میکشید. این شیوه دیگر کهنه شده است، آقای استرووه! شما فقط بچه‌ها و ابلهان را میتوانید به این دام بیاندازید. همبستگی کامل سوسیال دمکراسی انقلابی بین‌المللی در تمام مسائل مهم برنامه و تاکتیک حقیقتی است غیر قابل انکار است، ما تاکنون به کرات صحبت کرده‌ایم** و اکنون یکبار دیگر هم صحبت خواهیم کرد.

*"انقلابیگری سوسیال دموکراسی اروپای باختری یعنی بیل و حتی کائوتسکی در مقابل انقلابیگری آقای لنین و رفقای ایشان اپورتونیسیم است، ولی امواج تاریخ، ارکان اصولی این انقلابیگری ملایم شده را هم سائیده و درهم ریخته است". تعرض خشمگینی است. ولی آقای استرووه بیهوده تصور میکند من حاضرم هر چه او میگوید صم بکم گوش کنم. کافی است من آقای استرووه را به میدان بطلبم تا وی هرگز قادر به پذیرفتن آن نباشد. کی و کجا من انقلابیگری بیل و کائوتسکی را "اپورتونیسیم" نامیده‌ام؟ کی و کجا من ادعای ایجاد خط مشی مخصوصی را در سوسیال دموکراسی بین‌المللی کرده‌ام که با خط مشی بیل و کائوتسکی یکی نبوده است؟

**بخواننده یادآور میشویم که "آسوا باز دنیه" به مقاله "چه نباید کرد؟" (شماره ۵۲ "ایسکرا") با هیاو و سروصدا تهنیت و شادباش گفت و آنرا "یک چرخش بسیار مهم" بسوی گذشت نسبت به اپورتونیستها دانست.

"آسوا باز دنیه" تمایلات اصولی نوایسکرائیها را بطرز خاصی در مقاله مربوط به انشعاب در بین سوسیال دموکراتهای روس مورد تحسین قرار داده بود. "آسوا باز دنیه" در خصوص جزوه تروتسکی موسوم به "وظایف سیاسی ما" به همگون بودن افکار این نویسندگان با آنچه که یک وقتی "رابوچی دلتسیها" یعنی کریچفسکی، مارتینف، آکیف می نوشتند و میگفتند (رجوع شود به ورقه تحت عنوان "لیبرال حاضر بخدمت" منتشره از طرف روزنامه "پریود") اشاره کرده بود. آسوا باز دنیه" به جزوه مارتینف درباره دو دیکتاتوری تهنیت گفت (مراجعه شود به

مقاله "وپرید"، شماره ۹). بالاخره شکایت‌های تأخیر شده استاروور در خصوص شعار قدیمی "ایسکرا"ی قدیم یعنی شعار "ابتدا مرزبندی و بعد اتحاد" با اظهار همدردی خاصی از طرف "آسوابازدنیه" مواجه گردید.

مقاله آقای استرووه حاوی یک سلسله اظهارات کاملاً جالب توجه است ولی ما به این اظهارات در اینجا فقط میتوانیم عبوراً اشاره‌ای بنماییم. او میخواهد "دمکراسی روس را با اتکاء به همکاری طبقات ایجاد کند نه با اتکاء به مبارزه بین آنان" و در ضمن "روشنفکران دارای امتیازات اجتماعی" (از قبیل "اشراف متمدن" که آقای استرووه با خضوع و خشوع یک ... پیشخدمت واقعی مجالس بزرگان در برابرشان جبهه به زمین میساید) "وزن و اعتبار مربوط به موقعیت اجتماعی خود (یعنی وزن کیسه پول) را به این حزب "غیر طبقاتی" وارد خواهند کرد. آقای استرووه ابراز تمایل میکند جوانان را با این نکته آشنا سازد که "عبارت قالبی رادیکالی حاکی از اینکه بورژوازی به وحشت افتاده و پرولتاریا و امر آزادی را به معرض بیع و شری گذاشته است" بیهوده و بیمصرف است. (ما از صمیم قلب به این ابراز تمایل شادباش میگوییم. هیچ چیزی بهتر از جنگی که آقای استرووه بر ضد این "عبارات قالبی" مارکسیستی مینماید صحت آن را ثابت نخواهد کرد. بفرمایید، آقای استرووه، و اجرای نقشه درخشان خود را به آینده دور و دراز موکول نکنید!)

از نظر میحث ما، ذکر این موضوع حائز اهمیت است که این نماینده بورژوازی روس که دارای شمّ سیاسی است و در مقابل کوچکترین تغییر هوا حساس است در لحظه فعلی علیه چه شعارهای عملی میجنگد. اولاً علیه شعار جمهوریت. آقای استرووه اطمینان راسخ دارد به اینکه این شعار "برای توده مردم نامفهوم و بیگانه است" (او فراموش میکند اضافه نماید: مفهوم است ولی بصرفه بورژوازی نیست!) ما خیلی مایل بودیم ببینیم آقای استرووه در حوزه‌ها و مجامع ما چه پاسخی از کارگران دریافت میکرد! شاید کارگران جزو توده مردم نیستند؟ ولی دهقانان چطور؟ طبق گفته آقای استرووه آنها گاه از "جمهوریخواهی ساده‌لوحانه"‌ای پیروی میکنند ("بیرون کردن تزار") - ولی بورژوازی لیبرال مطمئن است که بجای جمهوریخواهی ساده‌لوحانه سلطنت‌طلبی آگاهانه خواهد آمد نه جمهوریخواهی آگاهانه! آقای استرووه ça dépend، این موضوع هنوز مربوط است به کیفیت اوضاع، نه تزاریسم و نه بورژوازی هیچیک نمیتوانند از بهبود اساسی وضعیت دهقانان که باید به حساب زمینهای اربابی انجام گیرد جلوگیری نکنند و طبقه کارگر هم نمیتواند در این کار به دهقانان کمک نکند.

ثانیاً، آقای استرووه تأکید میکند که "در جنگ داخلی همواره مهاجم حق بجانب نخواهد بود". این ایده کاملاً با همان تمایلات نوایسکرایبی‌ها که ما فوقاً تشریح کردیم مطابقت دارد. ما البته نمیگوییم که در جنگ داخلی هجوم همواره بصرفه است؛ خیر. گاهی هم تاکتیک تدافعی موقتاً لزوم حتمی دارد، ولی بکار بردن اصلی که آقای استرووه وضع کرده است در مورد روسیه سال ۱۹۰۵، اتفاقاً معنایش نشان دادن گوشه‌ای از مفهوم "عبارت قالبی رادیکالی" است ("بورژوازی به وحشت میافتد و امر آزادی را به معرض بیع و شری میگذارد"). کسی که در لحظه کنونی نمیخواهد به حکومت مطلقه و به ارتجاع حمله کند، کسی که خود را برای این حمله حاضر نمیکند، کسی که این حمله را تبلیغ نمیکند - آن کس بیهوده نام طرفدار انقلاب روی خود میگذارد.

آقای استرووه شعار "پنهانکاری" و شعار "شورش" را تقبیح مینماید (شورش را "قیام مینیاتور" میداند). آقای استرووه هم به این و هم به آن - از لحاظ "راه یابی به توده‌ها" - با نظر حقارت مینگرد! ما میخواستیم از آقای استرووه سؤال کنیم که آیا میتواند مثلاً در "چه باید کرد؟" که آن را اثر یک نفر انقلابی افراطی میداند، جایی را نشان بدهد که شورش تبلیغ شده باشد؟ مگر در خصوص "پنهانکاری" مثلاً بین ما و آقای استرووه اختلاف عظیمی وجود دارد؟ مگر ما هر دو در روزنامه "غیر علنی" که "پنهانی" به روسیه وارد میشود و مورد استفاده گروه‌های "پنهانی" "سایوز آسوابازدنیه" و حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه قرار میگیرد کار نمیکنیم؟ مجامع توده‌ای کارگری ما اغلب "به حالت پنهانی" تشکیل میشود - ما این معصیت را مرتکب میشویم. ولی جلسات

آقایان هوادار آسوا باژدنیه چطور؟ آیا شما چیزی دارید که بتوانید در مقابل این طرفداران منفور پنهانکاری منفور به آن مباحثات کنید؟

راست است، لازمه رساندن اسلحه به کارگران رعایت پنهانکاری شدید است. اینجا دیگر آقای استرووه با صراحت بیشتری سخن میگوید. گوش کنید: "اما در خصوص قیام مسلحانه و یا انقلاب به معنی فنی آن باید گفت که فقط ترویج توده‌ای برنامه دموکراتیک قادر به ایجاد شرایط اجتماعی و روحی لازم برای قیام مسلحانه همگانی است. بدین طریق حتی از آن نقطه نظری هم که من با آن شریک نیستم و بنابراین قیام مسلحانه پایان ناگزیر مبارزه فعلی در راه رهایی است، - اشباع توده از ایده‌های اصلاحات دموکراتیک، اساسی‌ترین و ضروری‌ترین کارها محسوب میشود".

آقای استرووه سعی دارد از موضوع طفره رود. او بجای اینکه از لزوم قیام به منظور پیروزی انقلاب صحبت کند از ناگزیر بودن آن صحبت میکند. قیام آماده نشده یا قیام خودبخودی و پراکنده هم اکنون آغاز گردیده است. شکی نیست که هیچ کس تضمین نخواهد کرد که این قیام به یک قیام مسلحانه تمام و کمال مردم منتج گردد، زیرا این موضوع هم به وضعیت نیروهای انقلابی مربوط است (که سنجش کامل آن، فقط طی خود مبارزه میسر است) و هم بطرز رفتار دولت و بورژوازی و هم یک سلسله کیفیات دیگری که در نظر گرفتن دقیق آن غیر ممکن است. درباره ناگزیر بودن، یعنی اطمینان قطعی به یک حادثه مشخص، که آقای استرووه سخن را به آنجا میکشاند حاجتی به گفتار نیست. اگر شما میخواهید طرفدار انقلاب باشید باید درباره این موضوع صحبت کنید که آیا قیام برای پیروزی انقلاب لازم است؟ آیا لازمست موضوع قیام را فعالانه مطرح نمود، درباره آن تبلیغ کرد و مجدداً زمینه آن را بیدرنگ و با انرژی تمام فراهم ساخت یا خیر آقای استرووه نمیتواند معنی این اختلاف را نفهمد؛ مثلاً او که مسئله لزوم حق انتخاب همگانی را، که برای هر دمکرات مسئله‌ای مسلم و قطعی است، بوسیله بمیان کشیدن مسئله غیر مسلم ناگزیر بودن تحصیل آن در جریان انقلاب حاضر، یعنی مسئله‌ای که برای یک نفر سیاستمدار دارای جنبه مبرم نیست، پرده‌پوشی نمیکند. آقای استرووه، با طفره خود در مورد مسئله لزوم قیام، تمام کُنه ماهیت مکتوم خط مشی سیاسی بورژوازی لیبرال را بیان میکند. اولاً بورژوازی معامله با حکومت مطلقه را بر قلع و قمع آن ترجیح میدهد؛ بورژوازی در هر حال تمام بار مبارزه مسلحانه را بدوش کارگران میاندازد (این ثانیاً). این است معنای واقعی طفره‌روی آقای استرووه از مطلب. به همین جهت است که او در مورد مسأله لزوم قیام راه قهقرا اختیار کرده و به مسئله شرایط "اجتماعی و روحی قیام" و "تبلیغات" مقدماتی درباره آن متوسل میشود. درست همانطور که بورژواهای پاه‌گو در سال ۱۸۴۸ در پارلمان فرانکفورت، هنگامی که جریان اوضاع دفع نیروی مسلح حکومت را ایجاب میکرد، هنگامی که جنبش "منجر به لزوم" مبارزه مسلحانه شده بود، هنگامی که اعمال نفوذی که فقط از راه تبلیغات انجام میگرفت (و در دوره تهیه و تدارک قیام درجه لزوم آن صد برابر است) بدل به خمودگی و جُن رذیلانه و بورژوامآبانه گشته بود، وقت خود را صرف قطعنامه‌نویسی، تهیه بیانیه‌ها و تصمیم‌نامه‌ها و "ترویج توده‌ای" و آماده کردن "شرایط اجتماعی و روحی" مینمودند، درست همینطور هم آقای استرووه خود را در پس جملات پنهان کرده از مسئله قیام طفره می‌رود. آقای استرووه آنچه را که عده زیادی از سوسیال دمکراتها اصرار دارند نبینند، با وضوح کامل به ما نشان میدهد و آن اینکه: وجه تمایز لحظه انقلاب با لحظات تهیه و تدارک معمولی و عادی تاریخی همین است که در این لحظه حالت روحی، هیجان و اعتقاد توده باید در عمل متظاهر گردد و متظاهر هم میگردد.

انقلابیگری مبتذل نمیفهمد که حرف هم عمل است؛ این اصل در مورد تاریخ بطور کلی و یا در مورد آن عصرهایی از تاریخ که برآمد سیاسی آشکاری از طرف توده‌ها وجود ندارد و هیچ کودتایی نمیتواند جایگزین آن شود یا مصنوعاً آن را بوجود آورد، مسلماً صدق مینماید. انقلابیون دنباله‌رو نمیفهمند که وقتی لحظه انقلاب فرا رسید، وقتی "روبنای کهن" جامعه از هر طرف شکاف برداشت، وقتی که برآمد سیاسی آشکار طبقات و توده‌ها که در کار ایجاد روبنای جدیدی برای خود هستند صورت واقعیت بخود گرفت، هنگامی که جنگ داخلی آغاز شد، - آنوقت بشیوه گذشته به "حرف" اکتفا نمودن و در عین حال برای پرداختن به "عمل" شعار صریح ندادن و شانه

خالی کردن از عمل با استناد به "شرایط روحی" و "تبلیغات" بطور کلی، معنایش جُمود فکری، رخوت و درازگویی یا به عبارت دیگر خیانت به انقلاب و غدر ورزی در آن است. یاوه‌سرایان بورژوا دمکرات فرانکفورت، - نمونه تاریخی فراموش نشدنی یک چنین خیانت یا کُندذهنی آمیخته با درازگویی هستند.

آیا میخواهید فرق بین انقلابیگری مبتذل و دنباله‌روی انقلابی‌ها، از روی تاریخ جنبش سوسیال دمکراتیک روسیه برای شما توضیح داده شود؟ ما آن را برای شما چنین توضیح میدهیم: سالهای ۱۹۰۱ و ۱۹۰۲ را که تازه گذشته ولی بنظر ما اکنون بمثابة روایات باستانی است بیاد بیاورید. در آن موقع تظاهرات آغاز شد. انقلابیگری مبتذل قیل و قالی درباره "هجوم" راه انداخت ("رابوچیه دلو") (۱۶) پخش "شبنامه‌های خونین" شروع شد (که اگر حافظه‌ام خطا نکند منشاء آن در برلین بود) و به "مطبوعات بازی" و به ایده‌ای که حاکی بود باید به وسیله یک روزنامه در سراسر روسیه دست به تبلیغات زد حمله آغاز گردید و گفته شد که این ایده ثمره خیالبافی کابینه‌نشینان است (نادژدین) (۱۷) دنباله‌روی انقلابی‌ها در آنوقت، برعکس به تبلیغ این موضوع پرداخت که "بهترین" وسیله برای تبلیغات سیاسی "مبارزه اقتصادی" است. ولی سوسیال دمکراسی انقلابی چه روشی در پیش گرفته بود؟ سوسیال دمکراسی انقلابی به هر دوی این جریانها حمله میکرد. آشوب‌اندازی و قیل و قال درباره هجوم را سرزنش مینمود زیرا همه آشکارا میدیدند و یا میبایستی میدیدند که قیام آشکار توده کار فردا است. سوسیال دمکراسی دنباله‌روی را هم تقییح مینمود و حتی شعار قیام مسلحانه همگانی را هم مستقیماً به میان میکشید ولی نه به مفهوم دعوت آشکار (آقای استرووه آن زمان نمیتوانست دعوت به "شورش" را بین ما بیابد) بلکه به مفهوم یک استنتاج ناگزیر، به مفهوم "تبلیغات" (که آقای استرووه فقط اکنون به یاد آن افتاده است، - آقای استرووه محترم ما اصولاً همیشه چند سال عقب است)، به مفهوم فراهم کردن همان "شرایط اجتماعی و روحی" که نمایندگان دستپاچه بورژوازی معامله‌گر اکنون درباره آن "با حالتی اندوهبار و بیموقع" فلمفرسای می‌نمایند. آن موقع ترویج (پروپاگاندا) و تبلیغ (آریتاسیون) و تبلیغ و ترویج به حکم شرایط عینی زمان واقعا جای اول را احراز نمیکرد. آن موقع موضوع تأسیس یک روزنامه سیاسی برای سراسر روسیه را، که انتشار هفتگی آن یک ایده‌آل محسوب میشد، ممکن بود بعنوان سنگِ مَحْکِی برای تهیه و تدارک قیام مطرح کرد (و در رساله "چه باید کرد؟" هم این موضوع مطرح شده بود) آن موقع شعار تبلیغات توده‌ای بجای قیامهای مسلحانه مستقیم و شعار فراهم نمودن شرایط اجتماعی و روحی قیام بجای آشوب اندازی یگانه شعارهای صحیح سوسیال دمکراسی انقلابی بودند. اکنون حوادث بر این شعارها پیشی گرفته است، جنبش به جلو رفته و این شعارها دیگر کهنه و منسوخ شده‌اند و فقط به درد پرده‌پوشی ریاکاری آسوا‌بازدنیه و نیز دنباله‌روی ایسکرای نو میخورند!

یا شاید من اشتباه میکنم؟ شاید انقلاب هنوز آغاز نشده است؟ شاید لحظه برآمد آشکار سیاسی طبقات هنوز فرا نرسیده است؟ شاید جنگ داخلی هنوز وجود ندارد و انتقاد سلاح را نباید هم‌اکنون جانشین، وارث، وصی و متمم ناگزیر و حتمی سلاح انتقاد نمود؟

به اطراف خود نگاه کنید، سر خود را از پنجره اتاق کارتان بیرون بیاورید تا بتوانید به این سؤالات پاسخ بدهید. مگر خود حکومت اکنون با تیربارانهای دسته‌جمعی افراد مسالمت‌جو و بی‌سلاحه در همه جا، جنگ داخلی را شروع نکرده است؟ مگر باندهای مسلح سیاه بمثابة "برهان" حکومت مطلقه مشغول عملیات نیستند؟ مگر بورژوازی - حتی بورژوازی - به لزوم ایجاد میلپس کشوری پی نبرده است؟ مگر خود آقای استرووه که منتها درجه معتدل و محتاط است نمیگوید (افسوس که فقط میگوید برای اینکه چیزی گفته باشد!) "آشکار بودن عملیات انقلابی" (ببینید امروز ما با چه زبانی صحبت میکنیم!) "اکنون یکی از مهمترین شرایط نفوذ تربیتی در توده‌های مردم است؟"

کسی که دارای چشم بینا است ممکن نیست در این باره شکی داشته باشد که امروز طرفداران انقلاب مسئله قیام مسلحانه را چگونه باید مطرح کنند. اینک نظری به سه طرز طرح این مسأله بیفکنید که در ارگانهای مطبوعات آزاد، که کم یا بیش قادرند در توده‌ها نفوذ داشته باشند، تشریح شده است.

طرح اول. قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه است* در این قطعنامه تصدیق و با بانگی رسا اظهار شده است که جنبش عمومی انقلابی دموکراتیک دیگر به مرحله ضرورت قیام مسلحانه رسیده است. متشکل کردن پرولتاریا برای قیام، یکی از وظایف حیاتی، مهم و ضروری حزب محسوب گردیده و به عنوان مسئله روز مطرح شده است. در آن دستور داده شده است که برای تسلیح پرولتاریا و تأمین امکان رهبری مستقیم قیام، جدی‌ترین اقدامات بعمل آید.

طرح دوم. مقاله‌ای است اصولی که "پیشوای مشروطه‌طلبان روس" (این عنوانی است که "روزنامه فرانکفورت" ارگان کاملاً متنفع بورژوازی اروپا چندی پیش به آقای استرووه داده است) یا پیشوای بورژوازی متمدنی روس در آسواپژدنیه نوشته است. او با عقیده ناگزیر بودن قیام شریک نیست. پنهانکاری و شورش - شیوه‌های خاص انقلابیگری نامعقول است. جمهوریخواهی شیوه تخریب اعصاب است. قیام مسلحانه مسئله‌ای است که در واقع جنبه فنی دارد و حال آنکه ترویج توده‌ای و فراهم ساختن شرایط اجتماعی و روحی "اساسی‌ترین و ضروری‌ترین مسائل" است.

طرح سوم. قطعنامه کنفرانس نوایسکرای‌ها است. بموجب آن وظیفه ما - تهیه و تدارک قیام است. قیام از روی نقشه غیر ممکن شمرده می‌شود. آنچه شرایط مساعدی را برای قیام فراهم می‌سازد عبارت است از ایجاد بی‌نظمی در دستگاه دولت و اقدام به تبلیغات و تشکیلات از طرف ما، فقط در آن موقع است که "تدارکات جنگی و فنی می‌تواند اهمیت کم و بیش جدی احراز نماید".

همین؟ آری همین. ولی این که آیا قیام لزوم پیدا کرده است یا نه موضوعی ایست که

*- اینک متن کامل آن:

"نظر به اینکه:

- ۱- پرولتاریا که بحکم موقعیت خود پیشروترین طبقات و یگانه طبقه انقلابی پیگیر است، مأموریت ایفاء نقش رهبری جنبش دموکراتیک عمومی انقلابی روسیه را بر عهده دارد؛
 - ۲- این جنبش در لحظه کنونی دیگر بمرحله لزوم قیام مسلحانه رسیده است؛
 - ۳- پرولتاریا ناگزیر در این قیام به جدی‌ترین طرز شرکت می‌ورزد و این شرکت است که سرنوشت انقلاب روسیه را معین مینماید؛
 - ۴- پرولتاریا نقش رهبری را در این انقلاب فقط در صورتی می‌تواند ایفا کند که بشکل نیروی سیاسی واحد و مستقلی زیر پرچم حزب کارگر سوسیال دموکرات، که علاوه بر رهبری مسلکی از لحاظ عملی نیز مبارزه وی را رهبری مینماید، گرد آید؛
 - ۵- فقط ایفای چنین نقشی می‌تواند برای مبارزه پرولتاریا در راه سوسیالیسم و علیه طبقات ثروتمند بورژوا دموکرات روسیه، مساعدترین شرایط را فراهم سازد، --
- سومین کنگره حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه تصدیق مینماید که وظیفه متشکل ساختن پرولتاریا برای مبارزه مستقیم علیه حکومت مطلقه از طریق قیام مسلحانه، یکی از مهمترین و فوری‌ترین وظایف حزب در لحظه انقلابی کنونی است.

بنابراین کنگره بعموم سازمانهای حزبی دستور میدهد:

الف - از راه ترویج و تبلیغ نه فقط معنای سیاسی قیام مسلحانه ایرا که در پیش است بلکه جنبه تشکیلاتی و عملی آن نیز برای پرولتاریا توضیح داده شود.

ب - بوسیله این ترویج و تبلیغ نقش اعتصابات سیاسی توده ای، که در آغاز و در خود جریان قیام میتواند دارای اهمیت اساسی باشد توضیح داده شود.

ج - برای تسلیح پرولتاریا و همچنین برای تنظیم نقشه قیام مسلحانه و رهبری مستقیم این قیام، جدیترین اقدامات بعمل آید و برای اینمورد، به حد لزوم دسته های مخصوصی از کارکنان حزبی تشکیل گردد. (تبصره لنین در چاپ سال ۱۹۰۷ ه. ت.)

رهبران نوایسکرایی پرولتاریا هنوز از آن اطلاع ندارند. این که آیا متشکل ساختن پرولتاریا برای مبارزه مستقیم یک وظیفه فوری و فوری است یا نه موضوعی است که برای آنها هنوز روشن نیست. به عقیده آنها دعوت به عملی نمودن جدیترین اقدامات لزومی ندارد و چیزی که به مراتب مهمتر است (در سال ۱۹۰۵ نه در سال ۱۹۰۲) این است که اجمالا توضیح داده شود در چه شرایطی این اقدامات "ممکن است" اهمیت "کم و بیش جدی" احراز نماید...

رفقای نوایسکرایی حال ملاحظه میکنید، رو آور شدن به سوی خط مشی مارتینفی شما را به کجا رسانده است؟ آیا میفهمید که فلسفه سیاسی شما بمثابة برگردان فلسفه هواداران آسواباژدنیه و شما (علیرغم اراده خود و مستقل از شعور خود) به دنبال بورژوازی سلطنت طلب افتاده اید؟ آیا اکنون دیگر برایتان واضح است که، شما ضمن تکرار بدیهیات و تکمیل شدن در درازگویی، این نکته را از نظر دور داشته اید که بنا بر سخنان فراموش نشدنی مقاله فراموش نشدنی پتر استرووه - "اشکار بودن عملیات انقلابی اکنون یکی از مهمترین شرایط نفوذ تربیتی در توده های مردم است"؟

۹. معنای حزب اپوزیسیون افراطی بودن در هنگام انقلاب چیست؟

حال به قطعنامه مربوط به حکومت موقتی برگردیم. ما نشان دادیم که تاکتیک نو ایسکرایها انقلاب را به جلو سوق نداده (این همان چیزی است که آنها میخواستند با قطعنامه خود موجبات آن را فراهم سازند) بلکه به عقب میبرد. ما نشان دادیم که همانا این تاکتیک است که در مبارزه بر ضد بورژوازی ناپیگیر آزادی عمل را از سوسیال دموکراسی سلب مینماید و آن را از حل شدن در دموکراسی بورژوازی مصون نمیدارد. بدیهی است که از مقدمات نادرست قطعنامه نتیجه نادرست حاصل میشود. "از این رو سوسیال دموکراسی نباید هدف خود را تصرف قدرت یا تقسیم آن در حکومت موقت قرار دهد بلکه باید بصورت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی باقی بماند." به نیمه اول این استنتاج که مربوط به طرح هدفهاست نظری بیفکنید. آیا نوایسکرایها هدف فعالیت سوسیال دموکراتیک را پیروزی قطعی انقلاب بر تزارسم قرار میدهند؟ آری قرار میدهند. آنها شرایط پیروزی قطعی را نمیتوانند صحیحاً فرمولبندی کنند و فرمولبندی آنها با فرمولبندی "آسوابازدنیه" شباهت پیدا میکند، ولی هدف نامبرده را در برابر خود قرار میدهند. و بعد، آیا آنها موضوع حکومت موقت را با مسئله قیام مربوط میسازند؟ آری مستقیماً مربوط میسازند و میگویند که حکومت موقت "از قیام پیروزمندانه مردم برون میآید". بالأخره، آیا آنها رهبری قیام را هدف خود قرار میدهند؟ - بله، آنها گرچه مانند آقای استرووه از اعتراف به لزوم و فوریت قیام شانه خالی میکنند ولی فرقیشان با آقای استرووه این است که در عین حال میگویند "سوسیال دموکراسی میکوشد آن را (قیام را) تابع نفوذ و رهبری خود نمایند و از آن به نفع طبقه کارگر استفاده کند".

خیلی منطقی و با یکدیگر مربوط است، اینطور نیست؟ ما هدف خود را این قرار میدهم که قیام توده‌ها را اعم از پرولتاریا و غیر پرولتاریا تابع نفوذ و رهبری خود نماییم و از آن، به نفع خود استفاده کنیم. و لذا ما هدف خود را این قرار میدهم که در موقع قیام هم پرولتاریا و هم بورژوازی انقلابی و هم خرده بورژوازی ("گروههای غیر پرولتاریایی") را رهبری نماییم یعنی رهبری قیام را بین سوسیال دموکراسی و بورژوازی انقلابی "تقسیم کنیم". ما هدف خود را پیروزی قیام قرار میدهم که باید به استقرار حکومت موقت ("که از قیام پیروزمندانه مردم برون میآید") منجر گردد. بدینجهت... ما نباید منظور خود را تصرف قدرت یا تقسیم آن در حکومت انقلابی موقت قرار دهیم!!

دوستان ما به هیچ وجه نمیتوانند سر و ته موضوع را به هم وصل کنند. آنها بین نظر استرووه که از قیام احتراز میجوید و نظر سوسیال دموکراسی انقلابی، که دعوت میکند انجام این وظیفه فوری بر عهده گرفته شود، مردّد مانده‌اند. آنها بین آنارشیزم که هر گونه شرکتی را در حکومت انقلابی موقت از لحاظ اصولی بمتأبه خیانت نسبت به پرولتاریا تقبیح مینماید و مارکسیسم، که در صورت وجود نفوذ رهبری کننده سوسیال دموکراسی در قیام* چنین شرکتی را طلب میکند مردّد مانده‌اند. آنها دارای هیچگونه خط مشی مستقلی نیستند؛ نه دارای خط مشی آقای استرووه، که در صدد معامله با تزارسم است و به این جهت هم در مورد مسئله قیام باید از مطلب بگریزد و راه طفره در پیش گیرد؛ نه دارای خط مشی آنارشیزمها که هر گونه اعمال نفوذ "از بالا" و هر گونه شرکتی را در انقلاب بورژوازی تقبیح مینمایند، نوایسکرایها معامله با تزارسم و پیروزی بر تزارسم را با یکدیگر مخلوط مینمایند. آنها میخواهند در انقلاب بورژوازی شرکت نمایند. آنها از "دو دیکتاتوری" مارتینف کمی گام فراتر گذارده‌اند. آنها حتی حاضرند قیام مردم را رهبری نمایند - به منظور آنکه بلافاصله پس از پیروزی (یا شاید درست در آستان پیروزی؟) از این رهبری صرفنظر کنند، یعنی بمنظور آنکه از ثمره‌های پیروزی استفاده نکنند و تمام ثمره‌های آن را کلاً به بورژوازی واگذار نمایند. این موضوع را آنها "استفاده از قیام به نفع طبقه کارگر"... مینامند.

بیش از این به مکت روی این آشفته‌فکری حاجتی نیست. بهتر است منشاء این آشفته‌فکری را ضمن فرمولبندی آن که حاکیست "باید بصورت یک حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی باقی ماند" بررسی نماییم.

این یکی از اصول سوسیال دموکراسی انقلابی بین‌المللی است که ما با آن آشنا هستیم. این یک اصل کاملاً صحیحی است. این اصل برای تمام مخالفین رویونیسم یا اپورتونیسم در کشورهای پارلمانی جزو اصول بدیهی شده است. این اصل، بمثابة یک ردیه ضروری و مشروع علیه "کرتینیسم پارلمانی"، میلرانیسم، برنشتینیسم (۱۸) و رفرمیسم ایتالیایی به شیوه توراتی، حق اهلیت یافته است. نوایسکرای‌های شریف ما این اصل نیکو را از بر کرده و با پشتکار تمام بکار می‌برند... ولی کاملاً بیجا. مقوله‌هایی از مبارزه پارلمانی در قطعنامه‌هایی گنجانده شده که برای شرایطی که در آن هیچگونه پارلمانی وجود ندارد نوشته شده است. مفهوم "اپوزیسیون" که منعکس کننده و مبین آن وضعیت سیاسی است که در آن هیچکس بطور جدی از قیام صحبت نمی‌کند، به طریقی بی معنی در مورد وضعیتی بکار برده میشود که در آن قیام شروع شده و تمام طرفداران انقلاب درباره رهبری آن فکر و صحبت میکنند. تمایل به "باقی ماندن" در همان وضعیت سابق، یعنی در شرایطی که منحصرأ باید "از پایین" اعمال نفوذ نمود، درست در آن هنگامی با طمطراق تمام اظهار میشود که انقلاب مسئله لزوم اعمال نفوذ از بالا را در صورت پیروزی قیام در دستور روز قرار داده است.

خیر، بخت و اقبال کاملاً از نوایسکرای‌های ما روی برتافته است! حتی وقتی هم که آنها یک اصل صحیح سوسیال دموکراسی را بیان میکنند از بکار بردن صحیح آن عاجزند. آنها فکر نکرده‌اند در عصری که انقلاب آغاز شده است و در آن پارلمان وجود ندارد و جنگ داخلی جریان داشته و شعله‌های قیام زبانه می‌گیرد چگونه مفهومیها و اصلاحات مبارزه پارلمانی تغییر کرده و به نقیض خود مبدل میشوند. آنها فکر نکرده‌اند که در شرایطی که مورد بحث ماست اصلاح و تصحیح، از طریق تظاهرات خیابانی پیشنهاد میشود و استیضاح از طریق عملیات تعرضی افراد مسلح صورت می‌گیرد و اپوزیسیون بر ضد حکومت از طریق واژگون ساختن جبری حکومت بعمل می‌آید.

*- رجوع شود به روزنامه "پرولتاری" شماره سوم "درباره حکومت انقلابی موقت"، مقاله دوم (رجوع شود به جلد هشتم کلیات ص ۴۴۷-۴۴۰، ه. ت.

همانطور که قهرمان نامی یکی از داستانهای ملی ما اندرزه‌های نیک را وقتی تکرار میکرد که اتفاقاً موقع آنها گذشته بود، همانطور هم مداحان مارتینف ما، درسهای پارلمانتاریسم زمان صلح را درست موقعی تکرار میکنند که خودشان آغاز عملیات آشکار جنگی را تأیید مینمایند. هیچ چیز از این شعار "اپوزیسیون افراطی" مضحک‌تر نیست که با تبختر تمام در قطعنامه‌ای ذکر میشود که با اشاره به "پیروزی قطعی انقلاب" و "قیام مردم" آغاز میگردد! درست فکر کنید آقایان، و ببینید معنای داشتن خط مشی "اپوزیسیون افراطی" در دوره قیام چیست؟ آیا معنای آن افشا نمودن دولت است یا سرنگون ساختن آن؟ آیا معنای آن رأی مخالف دادن به دولت است یا شکست وارد ساختن به نیروهای جنگی آن در نبرد آشکار؟ آیا معنای آن امتناع از پر کردن خزانه دولت است یا تصرف این خزانه از راه انقلاب به منظور مصرف آن برای حوائج قیام و مسلح نمودن کارگران و دهقانان و دعوت مجلس مؤسسان؟ آقایان آیا بالأخره نمیخواهید بفهمید که مفهوم "اپوزیسیون افراطی" فقط عبارت از عملیات منفی یعنی افشا نمودن، رأی مخالف دادن و امتناع کردن است؟ به چه دلیل؟ به این دلیل که این مفهوم فقط مربوط است به مبارزه پارلمانی و آن هم مربوط به عصری که هیچکس هدف مستقیم مبارزه را "پیروزی قطعی" قرار نمیدهد. آیا بالأخره نمیخواهید بفهمید از آن لحظه‌ای که توده مورد زجر و ستم سیاسی به منظور مبارزه حیات و ممات برای نیل به پیروزی هجوم قطعی خود را از هر سو آغاز مینماید جریان کار از اساس دگرگون میگردد؟

کارگران از ما میپرسند، آیا لازم است برای عمل تأخیر ناپذیر قیام جداً دست بکار شد؟ چه باید کرد که قیام آغاز شده پیروز گردد؟ چگونه باید از پیروزی استفاده کرد؟ چه برنامه‌ای را میتوان و باید در آن موقع عملی کرد؟

نوابسکرایى‌ها كه در كار عمیق ساختن ماركسیسم هستند، جواب میدهند: باید بصورت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی باقی ماند... با این حال آیا ما حق نداشتیم وقتی این پهلوانان را استادان شیرینكار كوته‌فكری نامیدیم؟

چونكهاى فدائى خلق ایران

۱۰. "کمون های انقلابی" و دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان

کنفرانس نوایسکرای‌ها نتوانست در موضع آنارشیستی که "ایسکرا"ی نو به آن رسیده بود (فقط اعمال نفوذ "از پایین" نه اینکه "هم از پایین و هم از بالا") پایدار بماند. بطلان تجویز قیام و در عین حال عدم تجویز پیروزی و شرکت در حکومت انقلابی موقت بیش از حد واضح بود. بدینجهت قطعنامه در مورد راه حلی که مارتینف و مارتف برای این مسئله پیشنهاد کرده بودند قیود و محدودیتهایی قائل گردید. حال این قیود را که در قسمت بعدی قطعنامه بیان شده مورد بررسی قرار میدهیم:

"البته این تاکتیک ("باقی ماندن بصورت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی") به هیچ وجه صلاح بودن تصرف جزئی و اپیزودیک حکومت و تشکیل کمونهای انقلابی در فلان و بهمان شهر یا فلان و بهمان استان را که منظور از آن فقط و فقط کمک به توسعه قیام و ایجاد بی‌نظمی در دستگاه دولت باشد، نفی نمیکند." اگر اینطور است پس معلوم میشود که از لحاظ اصولی نه تنها اعمال نفوذ از پایین بلکه اعمال نفوذ از بالا هم مجاز شمرده شده است. معلوم میشود آن تزی که مارتف در مقاله مشهور مندرجه در "ایسکرا" (شماره ۹۳) مطرح کرده است بطلانش ثابت و تاکتیک روزنامه "وپرود" که اضافه بر اعمال نفوذ "از پایین" اعمال نفوذ "از بالا" را نیز توصیه مینماید صحتش مورد اذعان است.

وانگهی، واضح است که منظور از تصرف حکومت (ولو بطور جزئی، اپیزودیک و هکذا) منحصر به شرکت سوسیال دموکراسی فقط و پرولتاریای فقط نیست. زیرا فقط پرولتاریا نیست که در انقلاب دموکراتیک ذینفع است و بطرز مؤثری در آن شرکت مینماید. زیرا قیام، همانطوری که در آغاز قطعنامه مورد بحث گفته میشود، مربوط به تمام "مردم" است و "گروههای غیر پرولتاریایی" (اصطلاح قطعنامه کنفرانس‌چی‌ها در مورد قیام) یعنی گروههای بورژوازی هم در آن شرکت مینمایند. پس اصلی که هر گونه شرکت سوسیالیستها را با خرده بورژوازی در حکومت انقلابی موقت خیانتی نسبت به طبقه کارگر میدانست، از طرف کنفرانس بدور انداخته شد و همان شد که منظور "وپرود" بود. "خیانت" به صرف اینکه عمل خیانت در مورد جزئی از کل انجام گرفته و اپیزودیک و محلی و غیره باشد جنبه خیانت بودن خود را از دست نمیدهد. پس اصلی که شرکت در حکومت انقلابی موقت را با ژورسیسم مبتذل هم تراز میدانست از طرف کنفرانس بدور انداخته شد و همان شد که منظور "وپرود" بود. حکومت، به استناد اینکه قدرتش در بسیاری از شهرها بسط نداشته و منحصر به یک شهر باشد، در بسیاری از استانها بسط نداشته و منحصر به یک استان باشد و همچنین از اینکه دارای این یا آن نام باشد، جنبه حکومت بودن خود را از دست نمیدهد. به این طریق کنفرانس از آن شیوه طرح اصولی که ایسکرای نو سعی میکرد به این مسأله بدهد سرباز زد.

حال ببینیم آن محدودیتهایی که کنفرانس برای تشکیل حکومتهای انقلابی - که اکنون از نظر اصولی جایز است - و شرکت در آنها قائل میشود عقلائی است یا خیر. ما نمیفهمیم چه فرقی بین مفهوم "اپیزودیک" و "موقتی" وجود دارد. میترسیم که منظور از استعمال این کلمه خارجی و "نو" فقط استتاری برای فقدان صراحت فکر باشد. این کلمه در ظاهر "عمیقتر" بنظر میآید ولی در حقیقت فقط موضوع را تاریکتر و پیچیده‌تر میکند. چه فرقی است بین "صلاح بودن" "تصرف حکومت" بطور جزئی، در یک شهر یا استان از یک طرف و شرکت در حکومت انقلابی موقت تمام کشور از طرف دیگر؟ مگر میان "شهرها" شهری مانند پترزبورگ نیست که جریان نهم ژانویه در آنجا اتفاق افتاد؟ مگر قفقاز، که از بسیاری کشورها بزرگتر است، جزو استانها نیست؟ مگر در موقع "تصرف حکومت" نه تنها در استان بلکه حتی در یک شهر هم وظایفی (که سابقا موجب نگرانی ایسکرای نو بود) از قبیل طرز رفتار با زندانها، پلیس، خزانه‌داری و غیره در مقابل ما عرض اندام مینماید؟ البته هیچکس منکر این نیست که در صورت عدم تکافوی قوا، در صورت موفقیت ناقص قیام، در صورت عدم قطعیت پیروزی آن، تشکیل حکومتهای انقلابی موقت بطور جزئی یعنی در بعضی شهرها و غیره ممکن است. ولی این چه دخلی به مطلب

دارد، آقایان؟ مگر خود شما در ابتدای قطعنامه از "پیروزی قطعی انقلاب" و از "قیام پیروزمندانه مردم" صحبت نمیکنید؟ از چه وقت سوسیال دمکراتها کار آنارشیستها یعنی پراکندگی توجه و هدفهای پرولتاریا را پیش گرفته‌اند و بجای هدایت وی بسوی یک هدف همگانی، واحد، جامع و کامل، بسوی هدفهای "جزئی" هدایتش مینمایند؟ خود شما ضمن فرض "تصرف حکومت" در یک شهر از "بسط و توسعه قیام" صحبت میکنید - آیا جسارتم ممکن است فکر کنیم که اینجا منظور بسط و توسعه آن به شهر دیگر است؟ اجازه میفرمایید امیدوار شویم که اینجا منظور بسط و توسعه آن در همه شهرها است؟ آقایان نتیجه‌گیری‌های شما هم درست مثل مقدماتان بی‌پَر و پا، تصادفی، ضد و نقیض و در هم و بر هم است. کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه به مسئله مربوط به حکومت انقلابی موقت بطور کلی پاسخ جامع و واضحی داده است. این پاسخ شامل تمام حکومتهای موقتی هم که بطور جزئی تشکیل شده باشند میشود. ولی کنفرانس که در پاسخ خود بطور مصنوعی و خودسرانه جزئی از مسئله را از کل مجزا میکند فقط از پاسخ به این مسئله من حیث المجموع طفره میبرد (ولی بدون موفقیت) و تولید درهم برهمی مینماید.

معنی "کمونهای انقلابی" چیست؟ آیا فرقی میان این مفهوم و "حکومت انقلابی موقت" هست و اگر هست در چیست؟ آقایان کنفرانس‌چی‌ها خودشان هم این موضوع را نمیدانند. آشفته‌فکری انقلابی بطوری که اغلب دیده میشود آنها را به مرحله جمله بافی انقلابی میکشانند. آری، استعمال کلمه "کمون انقلابی" در قطعنامه نمایندگان سوسیال دمکراسی فقط یک جمله بافی انقلابی است و لاغیر. مارکس به کرات این قبیل جمله بافی‌ها را، که به وسیله آنها با اصطلاحات "فریبنده و جذاب" مربوط به دوران سپری شده، به روی وظایف آینده پرده میکشند تقبیح نموده است. فریبندگی و جذابیت یک اصطلاح که نقش خود را در تاریخ بازی کرده است، در چنین مواردی جنبه زینت‌آلات بدلی پُر زرق و برق را پیدا میکند که زیب پیکر عروسک پر سر و صدایی کرده باشند. ما باید به کارگران و به تمام مردم با صراحت و بدون ذره‌ای ابهام بفهمانیم برای چه ما میخواهیم حکومت انقلابی موقت تشکیل دهیم؟ و اگر فردا قیام مردم که اکنون آغاز گردیده پیروزمندانه خاتمه پذیرد و ما به قطعی‌ترین طریقی در حکومت نفوذ داشته باشیم چه اصلاحات بخصوصی را عملی خواهیم نمود؟ این است پرسشهایی که در برابر رهبران سیاسی قرار دارد.

کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه در کمال وضوح به این پرسشها پاسخ میدهد و برنامه کامل این اصلاحات را که عبارت است از برنامه حداقل حزب ما تعیین مینماید. ولی کلمه "کمون" هیچ پاسخی به این پرسشها نداده فقط مغز را با آوازی دور دست... یا آواز دُهل ماندنی آکنده مینماید. به همان نسبتی که فرض کمون سال ۱۸۷۱ پاریس در نزد ما معزز و گرامی است به همان اندازه هم ما کمتر مجازیم، بدون تجزیه و تحلیل اشتباهات و شرایط مخصوص آن، به آن استناد ورزیم. استناد به کمون بدون تجزیه و تحلیل اشتباهات و شرایط مخصوص آن، تکرار عمل نابخردانه بلانکیست‌ها است که از هر عمل کمون (در "بیانیه سال ۱۸۷۴ خود) ستایش میکردند (۱۹) و به همین جهت هم انگلس آنها را مورد استهزاء قرار میداد. اگر کارگری از یکی از کنفرانس‌چی‌ها بپرسد این "کمون انقلابی" که در قطعنامه از آن یادآوری میشود چیست او چه جواب خواهد داد؟ او تنها جوابی که میتواند بدهد این است که در تاریخ، یک حکومت کارگری به این نام معروف است که دانایی و توانایی تشخیص بین عوامل انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی را نداشت، وظایف مبارزه در راه جمهوری و مبارزه در راه سوسیالیسم را با یکدیگر مخلوط مینمود، از عهده حل مسئله تعرض جدی جنگی بر ضد ورسای بر نیامد، در مورد بانک فرانسه مرتکب اشتباه شد و آن را ضبط نکرد و قس علیهذا. خلاصه اعم از اینکه شما در پاسخ خود به کمون پاریس استناد جوید یا به کمون دیگر، ناچار باید بگویید: این حکومتی بود که حکومت ما نباید مثل آن باشد. جوابی بسیار عالی است و جای حرف هم نیست! ولی آیا سکوت در مورد برنامه عملی حزب و تدریس بیجای تاریخ در یک قطعنامه گواه بر درازگویی اشخاص ملانقطی و عجز و زبونی فرد انقلابی نیست؟ آیا این نشانه اشتباهی نیست که بیهوده میکوشیدند آن را به ما نسبت دهند؛ یعنی مخلوط نمودن انقلاب دمکراتیک با انقلاب سوسیالیستی که هیچیک از "کمون‌ها" تفاوت بین این دو را تشخیص نمیدادند؟

هدف حکومت موقت (که آنقدر بیجا نام کمون به آن داده شده است) "منحصرا" بسط و توسعه قیام و ایجاد بی نظمی در دستگاه حکومت معین شده است. این کلمه "منحصرا" که بمثابة بخاری است که از منجلاب همان تئوری مُهمَل اعمال نفوذ "فقط از پایین" متصاعد شده است بر حسب معنی لغوی خود، هرگونه وظایف دیگری را نفی میکند. ولی نفی وظایف دیگر با این طریق و این نحوه، اثبات دیگری است بر کوتاه بینی و عدم تعقل. "کمون انقلابی" یا به عبارت دیگر حکومت انقلابی، ولو در یک شهر هم که باشد، ناگزیر مجبور خواهد بود کلیه امور دولتی را (ولو بطور موقت و "جزئی و اپیزودیک") انجام دهد و سر زیر برف کردن در اینجا منتهای نابخردی است. این حکومت باید هم به روزگار ۸ ساعته صورت قانونی بدهد، هم بازرسی کارگری را در کارخانه ها برقرار سازد، هم آموزش مجانی همگانی را اجرا نماید، هم انتخابی بودن قضات را معمول دارد، هم کمیته های دهقانی را تشکیل دهد، و هم غیره و غیره - مختصر کلام این حکومت حتما باید یک سلسله رفرمهایی را به موقع اجرا گذارد. خلاصه کردن این رفرمها در مفهوم "کمک به بسط و توسعه قیام" معنایش بازی با الفاظ و تشدید عمدی ابهام در آن جایی است که احتیاج به وضوح کامل دارد.

قسمت آخر قطعه نامه نوایسکرایی ها موضوع جدیدی برای انتقاد از تمایلات اصولی "اکونومیسیم" که در حزب ما احیا شده بدست نمیدهد ولی مطالب فوق الذکر را اندکی به شکل دیگر تصویر مینماید. اینک آن قسمت:

"فقط در یک صورت سوسیال دمکراسی بنا به ابتکار خود باید هدف مساعی خویش را این موضوع قرار دهد که قدرت را بکف آورد و حتی الامکان آن را مدت زیادتری در دست خود نگاه دارد و این همانا در صورتی است که دامنه انقلاب به کشورهای متمدن اروپای باختری که در آنجا شرایط لازم برای عملی نمودن سوسیالیسم به نضج معینی (؟) رسیده است، بسط یابد. در این صورت است که حدود محدود تاریخی انقلاب روس را میتوان بطور قابل ملاحظه ای وسعت داد و در این صورت است که اقدام به اصلاحات سوسیالیستی امکانپذیر خواهد بود. سوسیال دمکراسی با مبتنی نمودن تاکتیک خود بر روی این حساب که حزب سوسیال دمکرات را در طول تمام دوره انقلاب نسبت به تمام دولتهایی که در جریان انقلاب پی در پی روی کار می آیند در موقعیت اپوزیسیون افراطی انقلابی نگهدارد، در عین حال به بهترین طرز می تواند خود را برای استفاده از قدرت حکومت در صورتی که بدستش بیفتد (؟؟) آماده نماید".

فکر اصلی در اینجا همان است که "وپرود" بکرات اظهار کرده است: ما نباید از پیروزی کامل سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک یعنی از دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان بترسیم (نظیر مارتینف) زیرا این پیروزی به ما امکان خواهد داد اروپا را برانگیزیم و پرولتاریای سوسیالیست اروپا هم پس از اینکه بوغ بورژوازی را از گردن خود بدور افکند به نوبه خود در انجام انقلاب سوسیالیستی به ما کمک خواهد کرد. ولی ببینید این فکر در بیان نوایسکرایی ها چقدر ضایع شده است. ما روی جزئیات مسئله از قبیل این فکر مُهمَل که بموجب آن گویی ممکن است قدرت بدست حزب آگاهی که تاکتیک تصرف قدرت را مضر میدانند "بیفتد" و نیز روی این موضوع که در اروپا شرایط برای سوسیالیسم تنها به نضج معین نرسیده بلکه بطور کلی نضج یافته است، - روی این موضوع که برنامه حزبی ما معتقد به هیچگونه اصلاحات سوسیالیستی نیست مگر به انقلاب

سوسیالیستی - مکتب نمیکنیم. ما فقط فرق عمده و اساسی موجوده بین ایده "وپرود" و قطعه نامه را در نظر میگیریم. وظیفه ای که "وپرود" در مقابل پرولتاریای انقلابی قرار داده است وظیفه ای است دارای جنبه فعال و آن عبارت است از پیروزی در مبارزه برای دمکراسی و استفاده از این پیروزی برای بسط دامنه انقلاب به اروپا. ولی قطعه نامه به این ارتباطی که بین "پیروزی قطعی" ما (نه به آن مفهومی که نوایسکرایی ها قائلند) و انقلاب اروپا موجود است پی نمیرد و به این جهت از وظایف پرولتاریا و دورنمای پیروزی وی صحبتی نمیکند، بلکه یکی از امکانات را بطور کلی مورد بحث قرار میدهد: "در صورتی که دامنه انقلاب بسط یابد" ... "وپرود" صریح و آشکار معین کرده است - و این مراتب در قطعه نامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه هم قید شده است

که - بویژه چگونه میتوان و باید به نفع پرولتاریا از "قدرت حکومت استفاده کرد" و در عین حال این موضوع را در نظر گرفت که در مرحله کنونی تکامل اجتماعی، چه کاری را میتوان بلافاصله انجام داد و چه کاری را لازم است بدو به مثابه تهیه مقدمات دمکراتیک مبارزه در راه سوسیالیسم انجام داد. قطعنامه در اینجا هم نومیذانه دنبال جریان را گرفته و میگوید: "میتواند خود را برای استفاده آماده نماید"، ولی نمیتواند بگوید که چگونه میتواند و چگونه خود را آماده نماید. برای چه استفاده‌ای. ما شکی نداریم که مثلاً نوایسکرای‌ها "میتواند خود را برای استفاده" از مقام رهبری در حزب "آماده نمایند" ولی تمام مطلب اینجاست که تاکنون تجربه آنها در مورد این استفاده و نیز آمادگی آنها جای امید را باقی نمیگذارد که آنها بتوانند امکان را به واقعیت مبدل سازند...

"وپرود" این موضوع را به دقت متذکر گردیده است که "امکان" واقعی "در دست نگاه داشتن حکومت" در چیست، - این امکان در دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان است، در نیروی مشترک و توده‌ای آنها است که قادر است بر تمام نیروهای ضد انقلاب فائق آید، و نیز در تطابق ناگزیر منافع آنها در مورد اصلاحات دمکراتیک است. قطعنامه کنفرانس در اینجا نیز هیچ چیز مثبتی نداده و فقط از موضوع طفره میرود. مگر نه این است که امکان نگهداری حکومت در روسیه مشروط به چگونگی ترکیب نیروهای اجتماعی خود روسیه و شرایط انقلاب دمکراتیکی است که هم اکنون در کشور ما به وقوع میپیوندد مگر نه این است که پیروزی پرولتاریا در اروپا (از بسط دامنه انقلاب به اروپا تا پیروزی پرولتاریا هنوز مقداری فاصله است) موجب بروز مبارزه شدید ضد انقلابی بورژوازی روس خواهد شد - قطعنامه نوایسکرای‌ها درباره این نیروی ضد انقلابی که اهمیت آن در قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه مورد سنجش قرار گرفته است کلمه‌ای هم سخن نمیگوید. اگر ما در مبارزه برای جمهوری و دمکراسی امکان این را نداشتیم که به غیر از پرولتاریا به دهقانان نیز اتکاء نماییم در این صورت "نگهداری قدرت" اقدام نومیذانه‌ای بود. ولی وقتی چنین اقدامی نومیذانه نیست و وقتی پیروزی قطعی بر تزاریسیم چنین امکانی را برای ما میسر میسازد، - در این صورت ما باید به آن اشاره کنیم، ما باید مُجدّانه دعوت نماییم که این امکان را به واقعیت بدل سازند، ما باید نه فقط در صورت بسط دامنه انقلاب به اروپا بلکه برای بسط دامنه آن به اروپا نیز شعارهای عملی بدهیم. استناد دنباله‌روهای سوسیال دمکراسی به "مرزهای محدود تاریخی انقلاب روس" فقط پرده‌ای است برای استتار محدودیت فهم آنها در مورد وظایف این انقلاب دمکراتیک و نقش پیشرو پرولتاریا در آن!

یکی از اعتراضاتی که بر ضد شعار "دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان" میشود این است که این دیکتاتوری لازمه‌اش "اراده واحد" است (ایسکرا شماره ۹۵) در حالی که پرولتاریا نمیتواند با خرده بورژوازی اراده واحد داشته باشد. این اعتراض بی پایه است زیرا بنای آن بر تفسیر مجرّد و "متافیزیکی" مفهوم "اراده واحد" گذاشته شده است. اراده ممکن است در موردی واحد باشد و در مورد دیگر نباشد. فقدان وحدت در مسائل سوسیالیسم و در مبارزه برای سوسیالیسم مانع وحدت اراده در مسائل دمکراتیسم و مبارزه در راه جمهوری نمیگردد. فراموش کردن این موضوع به معنای فراموش کردن فرق منطقی و تاریخی میان انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی است. فراموش کردن این موضوع یعنی فراموش نمودن جنبه همگانی انقلاب دمکراتیک زیرا: وقتی این انقلاب "همگانی" بود در این صورت در همان حدودی که این انقلاب حوائج و تقاضاهای همگانی را برآورده مینماید در همان حدود هم در آن وحدت اراده وجود دارد. در خارج از حدود دمکراتیسم از وحدت اراده بین پرولتاریا و بورژوازی دهقانی جای سخنی هم نمیتواند باشد. مبارزه طبقاتی بین آنها امری است ناگزیر، ولی در زمینه جمهوری دمکراتیک این مبارزه عمیق‌ترین و وسیع‌ترین مبارزه مردم در راه سوسیالیسم خواهد بود. دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان هم مانند هر پدیده‌ای در عالم دارای یک گذشته و یک آینده است. گذشته آن - حکومت مطلقه، سرواژ، سلطنت و ممتازیت است. در مبارزه با این گذشته، در مبارزه با ضد انقلاب "وحدت اراده" پرولتاریا و دهقانان ممکن است زیرا وحدت منافع وجود دارد.

آینده آن - مبارزه با مالکیت خصوصی، مبارزه کارگر روزمزد با صاحبکار و مبارزه در راه سوسیالیسم است. اینجا وحدت اراده غیر ممکن است.* در اینجا راهی که در برابر ما قرار دارد راهی نیست که از حکومت مطلقه به جمهوری می‌رود بلکه راهی است که از جمهوری دموکراتیک خرده بورژوازی بسوی سوسیالیسم می‌رود. البته در شرایط تاریخی مشخص عناصر گذشته و آینده در هم آمیخته و دو راه با هم مخلوط می‌شوند. کار روزمزدی و مبارزه آن علیه مالکیت خصوصی در زمان حکومت مطلقه نیز وجود دارد و حتی نطفه آن در رژیم سرواژ بسته می‌شود. ولی این موضوع به هیچ وجه مانع آن نیست که ما از نظر منطق و از لحاظ تاریخی مراحل بزرگ تکامل را از یکدیگر تفکیک نماییم. ما همه انقلاب بورژوازی و سوسیالیستی را در نقطه مقابل هم قرار می‌دهیم، ما همه بدون چون و چرا روی لزوم تفکیک کامل آنها از یکدیگر اصرار می‌ورزیم؟ ولی آیا میتوان منکر این شد که عناصر خاص و جداگانه‌ای از این دو انقلاب در در تاریخ با یکدیگر در می‌آمیزند؟ مگر عصر انقلابهای دموکراتیک اروپا شاهد یک سلسله نهضت‌های سوسیالیستی و تلاشهای سوسیالیستی نبوده است؟ و مگر انقلاب سوسیالیستی اروپا در آینده هنوز کارهای بسیار فراوانی که باید در رشته دموکراتیسم به انجام برساند در پیش ندارد؟

*- تکامل سرمایه داری که وسعت و سرعت آن در دوره آزادی بیشتر است ناگزیر وحدت اراده را بسرعت خاتمه خواهد داد - و این سرعت بهمان نسبتی که ضدانقلاب و ارتجاع سریعتر سرکوب شود، زیادتر خواهد بود. یک سوسیال دموکرات هرگز و حتی یک لحظه هم نباید مبارزه ناگزیر طبقاتی پرولتاریا را در راه سوسیالیسم بر ضد دموکراتیک‌ترین و جمهوریخواه‌ترین بورژوازی و خرده بورژوازی از یاد ببرد. در این مسئله چون و چرا نیست. از اینجا نتیجه می‌شود که سوسیال دموکراسی باید حتما و بدون چون و چرا حزبی جداگانه و مستقل و دارای جنبه شدید طبقاتی باشد. از اینجا چنین بر می‌آید که تر ما حاکی از این که به اتفاق بورژوازی "باید با هم کوبید" دارای جنبه موقتی است و ما موظفیم "متفق را مانند یک دشمنی" شدیداً تحت مراقبت قرار دهیم و الخ. در تمام اینها هم جای کوچکترین چون و چرا نیست. ولی خیلی مضحک و ارتجاعی بود اگر از اینجا چنین استنباط می‌شد که باید وظایف حیاتی مربوط به لحظه فعلی را، ولو این وظایف گذرنده و موقتی هم باشند، فراموش کرد و به آنها اعتنایی ننمود و یا به نظر حقارت به آنها نگرست. مبارزه با حکومت مطلقه وظیفه گذرنده و موقتی سوسیالیست‌ها است، ولی هرگونه بی اعتنایی نسبت به این وظیفه یا حقیر شمردن آن مساوی است با خیانت به سوسیالیسم و خدمت به ارتجاع. دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان البته فقط یک وظیفه گذرنده و موقتی سوسیالیست‌ها است ولی بی اعتنایی به این وظیفه در عصر انقلاب دموکراتیک - ارتجاع محض است.

وظایف سیاسی مشخص را باید در شرایط مشخص مطرح نمود. همه چیز نسبی است، همه چیز گذرنده است، همه چیز متغیر است. سوسیال دموکراسی آلمان در برنامه خود خواست جمهوری را مطرح نمی‌کند. در آنجا وضعیت طوری است که مشکل بتوان این مسئله را در عمل از مسأله سوسیالیسم تفکیک نمود (گو اینکه انگلس در مورد آلمان هم در سال ۱۸۹۱ ضمن تذکرات خود در خصوص طرح برنامه ارفورت بر حذر میدارد از اینکه به نقش جمهوری و مبارزه در راه جمهوری کم بها داده شود!)(۲۰). در سوسیال دموکراسی روسیه حتی صحبتی هم از این که خواست جمهوری از برنامه و تبلیغات حذف شود بمیان نیامده است، زیرا در کشور ما درباره ارتباط لاینفک مسئله جمهوری با مسئله سوسیالیسم جای سخنی هم نمیتواند باشد. سوسیال دموکرات آلمان که در سال ۱۸۹۸ مسئله بخصوص جمهوری را در درجه اول اهمیت قرار نمیدهد پدیده‌ای است طبیعی که موجب هیچگونه حیرت یا تقبیحی نیست. اگر یک سوسیال دموکرات آلمانی در سال ۱۸۴۸ مسئله جمهوری را نادیده می‌گرفت آشکارا به انقلاب خیانت کرده بود. حقیقت مجرد وجود ندارد. حقیقت همیشه مشخص است. زمانی میرسد - که مبارزه، علیه حکومت مطلقه روس به پایان میرسد - دوره انقلاب دموکراتیک در روسیه سپری میشود - آنوقت دیگر حتی صحبت درباره "وحدت اراده" پرولتاریا و دهقانان و درباره دیکتاتوری دموکراتیک و

غیره مضحک خواهد بود. آنوقت ما مستقیماً درباره دیکتاتوری سوسیالیستی پرولتاریا فکر کرده با تفصیل بیشتری از آن سخن خواهیم گفت. ولی در حال حاضر حزب طبقه پیشرو نمیتواند با تمام قوا برای پیروزی قطعی انقلاب دمکراتیک بر تزاربسم نکوشد. و اما پیروزی قطعی چیز دیگری نیست جز دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان.

تبصره (۲۱)

(۱) به خواننده یادآوری مینماییم که "ایسکرا" در جریان جرّ و بحث با "وپریود" ضمناً به نامه انگلس به توراتی استناد میکرد که انگلس در آن پیشوای (آینده) رفرمیست‌های ایتالیا را از اختلاط دو مفهوم انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی بر حذر میداشت. انگلس درباره وضعیت سیاسی ایتالیا در سال ۱۸۹۴ نوشت که انقلابی که در ایتالیا در پیش است انقلاب سوسیالیستی نبوده بلکه انقلاب خرده بورژوازی و دمکراتیک است. "ایسکرا" "وپریود" را سرزنش میکرد که از اصلی که انگلس مقرر داشته منحرف شده است. این سرزنش صحیح نیست، زیرا "وپریود" (شماره ۱۴) به صحت کلیات تئوری مارکس درباره وجود اختلاف سه نیروی عمده انقلاب قرن نوزدهم کاملاً اذعان داشت. به موجب این تئوری نیروهایی که بر ضد نظام کهن یعنی حکومت مطلقه فئودالیسم و سرواژ بپا میخیزند عبارتند از (۱) بورژوازی بزرگ لیبرال؛ (۲) خرده بورژوازی رادیکال؛ (۳) پرولتاریا. اولی مبارزه‌اش از حدود سلطنت مشروطه تجاوز نمیکند؛ دومی برای نیل به استقرار جمهوری دمکراتیک مبارزه میکند و سومی در راه انقلاب سوسیالیستی. مخلوط نمودن مفهوم مبارزه خرده بورژوازی که هدف آن انقلاب کامل دمکراتیک است با مبارزه پرولتاریایی که هدف آن انقلاب سوسیالیستی است - سوسیالیست را به ورشکستگی سیاسی تهدید مینماید، این بر حذر داشتن مارکس کاملاً صحیح است. ولی درست به همین علت شعار "کمونه‌ای انقلابی" اشتباه است، زیرا کمونه‌ای که در تاریخ مشهورند درست همین انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی را با هم مخلوط میکردند. برعکس شعار ما یعنی دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان کاملاً ما را از این اشتباه مصون میدارد. شعار ما با تصدیق این موضوع که این انقلاب جنبه مسلماً بورژوایی دارد و قادر نیست مستقیماً از حدود انقلاب صرفاً دمکراتیک خارج شود، این انقلاب معین را بجلو سوق میدهد، میکوشد به این انقلاب شکل‌هایی بدهد که حداکثر سودمندی را بحال پرولتاریا داشته باشد - بالنتیجه میکوشد از انقلاب دمکراتیک به منظور موفقیت‌آمیزترین مبارزه پرولتاریا در راه سوسیالیسم حداکثر استفاده را بنماید.

۱۱. یک مقایسه اجمالی بین برخی از قطعنامه های کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه و "کنفرانس"

مسئله حکومت انقلابی موقت، در لحظه فعلی محور مسائل تاکتیکی سوسیال دموکراسی را تشکیل میدهد. مکث در روی سایر قطعنامه های کنفرانس به همان تفصیل نه ممکن است و نه لزومی دارد. ما فقط به چند نکته ای که مؤید وجه تمایز اصولی خط مشی تاکتیکی قطعنامه های کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه و قطعنامه های کنفرانس است و فوق آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار دادیم مختصر اشاره ای خواهیم نمود. مثلاً موضوع چگونگی طرز رفتار نسبت به تاکتیک دولت در آستان انقلاب را در نظر بگیرید. در اینجا هم پاسخ کامل را در قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات خواهید یافت. این قطعنامه تمام شرایط گوناگون و وظایف لحظه مخصوص را در نظر میگیرد؛ هم فاش نمودن جنبه ریاکارانه گذشته های دولت، هم استفاده از "شکلهای کاریکاتوری ارگان نمایندگی مردم"، هم اجرای انقلابی خواسته های مبرم طبقه کارگر (و در درجه اول روزکار ۸ ساعته) و هم، بالأخره، دفع باندهای سپاه. در قطعنامه های کنفرانس مسئله در چند قسمت پخش شده است: "دفع حمله نیروهای سپاه ارتجاع" فقط در برآهین قطعنامه مربوط به چگونگی طرز رفتار نسبت به سایر احزاب ذکر گردیده است. شرکت در انتخابات مؤسسات انتخابی مجزا از "صلح و مصالحه های" تزارسم با بورژوازی مورد بررسی قرار میگیرد. بجای دعوت برای عملی ساختن روزکار ۸ ساعته از طریق انقلابی، قطعنامه مخصوصی با عنوان پُر آب و تاب "درباره مبارزه اقتصادی" صادر میشود که فقط شعار قدیمی تبلیغات بر لَه "برقراری روزکار ۸ ساعته بوسیله وضع قانون" را تکرار مینماید (پس از استعمال کلمات پُر سر و صدا و بسیار نابخردانه درباره "جای مهمی که مسئله کارگر در زندگی اجتماعی روسیه اشغال مینماید"). عدم کفایت و عقب ماندگی این شعار در لحظه فعلی بقدری واضح است که برای اثبات آن حاجتی به مکث نیست.

و اما مسئله برآمد سیاسی آشکار. کنگره سوم تغییرات اساسی را که برای آینده نزدیک در فعالیت ما رخ خواهد داد در نظر میگیرد. از فعالیت مخفی و توسعه دستگاه مخفی به هیچ وجه نمیتوان چشم پوشید زیرا این عمل به نفع پلیس بوده و بی نهایت برای دولت سودمند است. ولی اکنون دیگر نمیتوان درباره برآمد آشکار نیز فکر نکرد. باید فوراً شکلهای مصلحت آمیز این برآمد و بنابراین دستگاههای مخصوصی را که پنهانکاری آنها کمتر باشد برای این مقصود تهیه نمود. باید از جمعیت های علنی و نیمه علنی استفاده نمود تا بتوان حتی الامکان آنها را به تکیه گاه های حزب آشکار کارگر سوسیال دموکرات آینده روسیه بدل ساخت.

کنفرانس در اینجا نیز مسئله را در چند قسمت پخش میکند و هیچ شعار جامع نمیدهد. مخصوصاً توصیه خنده آوری که به کمیسیون تشکیلات راجع به بذل مراقبت در "نقل و انتقال" ادباء علنی شده است به چشم میزند. قرار مربوط به "تحت نفوذ درآوردن روزنامه های دموکراتیکی که هدف و منظور خود را کمک به جنبش کارگری قرار میدهند" بکلی بی معنی است. این موضوع را تمام جراید علنی لیبرال ما، که از لحاظ خط مشی تقریباً سرپا "آسوا باز دنیه ای" هستند، هدف خود قرار داده اند. چه میشود اگر هیئت تحریریه "ایسکرا" خودش توصیه خود را اجرا کند و به ما نمونه ای نشان بدهد که چگونه "آسوا باز دنیه" را تابع نفوذ سوسیال دموکراتیک نمود؟ بجای این که شعار داده شود که از اتحادیه های علنی به منظور ایجاد تکیه گاههایی برای حزب استفاده شود، اولاً به ما درباره اتحادیه های فقط "حرفه ای" (با شرکت حتی اعضای حزب در آنها)، توصیه خصوصی میشود و ثانیاً توصیه رهبری بر "سازمانهای انقلابی کارگران" = "سازمانهایی که صورت رسمیت بخود نگرفته اند" = "کلوپهای انقلابی کارگران" میشود. چگونه این "کلوپها" جزو سازمانهایی که صورت رسمیت بخود نگرفته اند در آمدند و اینها چگونه "کلوپهایی" هستند - الله اعلم. ما بجای دستورالعمل های دقیق و واضح یک ارگان عالی حزبی با طرح های درهم و برهمی از افکار مشتی ادیب و مسوده های لایق رانی از نوشته های آنان روبرو هستیم. اینجا هیچ منظره کامل و جامعی بدست نمی آید که نشان دهد حزب بنای تمام فعالیت خود را بر روی اساس کاملاً جدیدی میگذارد.

کنگره حزب و کنفرانس "مسأله دهقانان" را به دو طریق کاملاً مختلف طرح کرده‌اند. کنگره درباره "طرز رفتار نسبت به جنبش دهقانان" و کنفرانس - درباره "کار در میان دهقانان" قطعنامه تنظیم نموده است. در یک مورد، آنچه در درجه اول قرار داده شده، وظایف رهبری تمام جنبش وسیع انقلابی دمکراتیک به نفع مبارزه تمام مردم بر ضد تزاریسیم است. در مورد دیگر موضوع فقط منحصر است به "کار" در میان یک قشر مخصوص. در یک مورد مهمترین شعار عملی تبلیغات یعنی تشکیل فوری کمیته‌های انقلابی دهقانان به منظور عملی نمودن کلیه اصلاحات دمکراتیک، بمیان کشیده میشود. در مورد دیگر گفته میشود "خواست تشکیل کمیته‌ها" باید به مجلس مؤسسان تسلیم شود. چرا ما حتماً باید منتظر مجلس مؤسسان باشیم؟ آیا این مجلس عملاً مؤسسان خواهد شد؟ آیا این مجلس بدون تأسیس قبلی و یا همزمان کمیته‌های انقلابی دهقانان ثباتی خواهد داشت؟ - تمام این مسائل را کنفرانس از نظر دور نموده است. در تمام تصمیمات کنفرانس این فکر عمومی که ما آن را مورد بررسی قرار دادیم و حاکی از این است که در انقلاب بورژوازی ما باید فقط بکار ویژه خود مشغول باشیم و موضوع رهبری تمام جنبش دمکراتیک و عملی نمودن بالاستقلال این رهبری را منظور نظر خود قرار ندهیم، نقش خود را باقی گذارده است. همانطور که اکونومیست‌ها همیشه به اینجا میرسیدند که مبارزه اقتصادی، مال سوسیال دمکراتها و مبارزه سیاسی، مال لیبرالها است، همینطور هم نوایسکرای‌ها طی تمام جریان قضاوت‌های خود به اینجا میرسند که گوشه محقری دور از انقلاب بورژوازی از آن ما و اجرای فعالانه این انقلاب - از آن بورژوازی است. بالأخره درباره قطعنامه‌های مربوط به طرز رفتار نسبت به احزاب دیگر نیز نمیتوان سکوت اختیار کرد. قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه از افشای هرگونه محدودیت و نقائص جنبش آزادی‌طلبانه بورژوازی سخن میگوید و به دنبال این فکر ساده‌لوحانه نمیرود که تمام حالات ممکنه این محدودیت را در فاصله بین دو کنگره ذکر نماید و بین بورژواهای خوب و بد حد فاصلی معین کند. کنفرانس با تکرار اشتباه استرووه، لجوجانه در جستجوی چنین حد فاصلی است و بدینطریق تئوری مشهور "کاغذ تورنسل" را تکمیل میکند. فکر استاروور از یک اندیشه نیکو سرچشمه میگرفت و آن تحمیل شرایط هر چه سخت‌تر به بورژوازی بود. او فقط فراموش میکرد که هر گونه کوششی برای تمیز قبلی بورژوا- دمکراتهای سزاوار پشتیبانی و در خور سازش و غیره از بورژواهای دیگر، منجر به "فرمولی" میشود که سیر پیشرفت حوادث بلافاصله آن را بکنار خواهد انداخت و هیچ نتیجه‌ای جز مشوب ساختن ذهن طبقاتی پرولتاریا نخواهد داشت. در اینجا مرکز ثقل، از وحدت عملی و واقعی در مبارزه به حرف و وعده و شعار منتقل میگردد. چنین شعار اساسی بنظر استاروور "حق انتخاب همگانی، متساوی، مستقیم و مخفی" بود. دو سال هم نگذشت که تئوری "کاغذ تورنسل" بی‌پر و پای خود را به ثبوت رساند، شعار حق انتخاب همگانی را آسوباژدنیه‌ای‌ها اقتباس کردند و در نتیجه، تنها یک گام هم به سوسیال دمکراسی نزدیک نشدند بلکه بعکس بوسیله همین شعار سعی کردند کارگران را گمراه سازند و آنان را از سوسیالیسم منصرف سازند.

اکنون نوایسکرای‌ها "شرایط" باز هم "سخت‌تری" را بمیان میکشند و از دشمنان تزاریسیم "طلب میکنند" از هر گونه عملیات قطعی پرولتاریای متشکل با کمال جدیت و بدون ابهام (!؟) پشتیبانی نمایند و قس‌علیهذا تا جایی که از آنها حتی خواهان "شرکت مؤثر در کار مسلح ساختن مردم" هستند. حد فاصل خیلی دورتر برده شده است ولی مع‌الوصف، این حد فاصل هم کهنه شده و فوراً بيمصرفی آن معلوم گردید. چرا مثلاً شعار جمهوری وجود ندارد؟ چگونه است که سوسیال دمکراتها از بورژوا-دمکراتها برای یک "جنگ انقلابی بیرحمانه بر ضد تمام ارکان رژیم صنفی سلطنت" هر چیزی را که بخواهید "طلب میکند"، مگر مبارزه برای جمهوری را؟ شاهد این که این موضوع ایرادگیری نیست و اشتباه نوایسکرای‌ها یک اهمیت سیاسی کاملاً حیاتی دارد - "اتحادیه آزادی طلب روسیه" است (رجوع شود به شماره ۴ "پرولتاری") * این "دشمنان تزاریسیم" با تمام "خواستهای" نوایسکرای‌ها کاملاً جور درمی‌آیند. ولی ما نشان دادیم که روح آسوباژدنیه‌ای در برنامه (و یا در بی‌برنامگی) این "اتحادیه آزادی طلب روسیه" حکمفرماست و پیروان آسوباژدنیه به آسانی میتوانند آن را به دنبال خود یدک بکشند. مع‌هذا کنفرانس در پایان قطعنامه اظهار میکند که "سوسیال دمکراسی کمافی‌السابق

مبارزه خود را علیه کلیه آن احزاب سیاسی که در زیر لوای لیبرالیسم و دموکراسی از پشتیبانی واقعی مبارزه انقلابی پرولتاریا خودداری مینمایند و بمثابة دوستان ریاکار مردم هستند ادامه خواهد داد." "اتحادیه آزادی طلب روسیه" نه تنها از این پشتیبانی خودداری نمیکند بلکه جداً آن را پیشنهاد مینماید. ولی آیا این موضوع ضمانتی هست به این که پیشوایان این اتحادیه ولو نام آزادی طلب هم داشته باشند "دوستان ریاکار مردم" نیستند؟ می بینید که نوایسکرایبی‌ها با سرهم بندی قبلی "شرایط" و ارائه "خواستهایی" که ضعف پُر صولت آن خنده‌آور است، فوراً خود را به وضعیت مضحکی میاندازند. شرایط و خواسته‌های آنها فوراً عدم کفایت خود را در مورد بحساب آوردن واقعیت زنده نشان میدهند. تشبث آنها به فرمولها نومیدانه است زیرا هیچ فرمولی نیست که با آن بتوان صور گوناگون ریاکاری، ناپیگیری و محدودیت دموکراسی بورژوازی را معلوم نمود. مطلب بر سر "کاغذ تورنسل"، صورت ظاهر، خواسته‌های نوشته شده و چاپ شده و تعیین قبلی حد فاصل بین "دوستان" ریاکار و بی‌ریای "مردم" نیست، بلکه بر سر وحدت عملی و واقعی مبارزه بر سر انتقاد لاینقطعی است که سوسیال دموکراتها باید از هر قدم "متزلزل" دموکراسی بورژوازی بنمایند. آنچه برای "متحد ساختن واقعی تمام نیروهای اجتماعی ذی‌علاقه به تغییرات دموکراتیک" لازم است، "مواد" نیست که کنفرانس با آن جدیت بیهوده روی آن زحمت کشیده است بلکه علم به این موضوع است که چه شعارهای واقعا انقلابی را باید بمیان کشید. برای حصول این مقصود شعارهایی لازم است که بورژوازی انقلابی و جمهوریخواه را به سطح پرولتاریا ارتقاء دهد نه اینکه وظایف پرولتاریا را تا سطح بورژوازی سلطنت طلب تنزل دهد. برای حصول این مقصود باید با جدیت در قیام شرکت ورزید نه اینکه با درازگویی از زیر بار وظایف غیر قابل تعویق قیام مسلحانه شانه خالی نمود.

*- در شماره چهارم "پرولتاری" منتشره در ۴ ژوئن سال ۱۹۰۵ مقاله مفصلی تحت عنوان "اتحادیه جدید انقلابی کارگری" درج شده بود. در این مقاله مضمون بیانیه های این اتحادیه که عنوان "اتحاد آزادی طلب روسیه" بخود گرفته و هدف خود را دعوت مجلس مؤسسان بوسیله قیام مسلحانه قرار داده بود درج است. سپس در مقاله روش سوسیال دموکراسی نسبت باینگونه اتحادیه های غیرحزبی تعیین میشود. این موضوع که تا چه اندازه این اتحادیه صورت واقعیت داشت و سرنوشت آن در انقلاب چه شد کاملاً بر ما مجهول است (توضیح لنین در چاپ سال ۱۹۰۷ ه. ت.)

۱۲- آیا اگر بورژوازی از انقلاب دموکراتیک برمد دامنه عمل انقلاب نقصان می پذیرد؟

سطور پیشین نوشته شده بود که قطعنامه‌های کنفرانس نوایسکرایبی‌های قفقاز که به توسط "ایسکرا" منتشر شده است بدست ما رسید. Pour la bonne bouche (برای حسن ختام) مدرکی بهتر از این حتی به فکر ما هم خطور نمیکرد.

هیئت تحریریه "ایسکرا" صحیحاً خاطرنشان میکند که "کنفرانس قفقاز نیز در مسئله اصلی تاکتیک عیناً (واقعا هم!) به همان قراری رسید که در کنفرانس سرتاسری روسیه (یعنی در کنفرانس نوایسکرایبی‌ها) "به تصویب رسیده است". "رفقای قفقازی مسئله مربوط به روش سوسیال دموکراسی نسبت به حکومت انقلابی موقت را به مفهومی حل کردند که حاکی از اتخاذ روش کاملاً منفی نسبت به اسلوب جدیدی است که از طرف گروه "وپریود" و نمایندگان باصطلاح کنگره که به این گروه گرویده‌اند ترویج میشود". "باید تصدیق کرد که کنفرانس در فرمولبندی تاکتیک حزب پرولتاریایی در انقلاب بورژوازی توفیق فراوان داشته است".

حرف حق، حق است. هیچکس نمیتوانست با "توفیقی" بیش از این اشتباهات اساسی نوایسکرایی‌ها را فرمولبندی نماید. ما این فرمول را تماماً در اینجا نقل میکنیم بدینطریق که قبلاً، در پراتر شکوفه‌ها و سپس میوه‌هایی را که در پایان تقدیم شده است قید مینماییم.

قطعنامهٔ کنفرانس نوایسکرایی‌های قفقاز دربارهٔ حکومت موقت:

"کنفرانس که وظیفه خود را استفاده از این لحظه انقلابی برای عمیق ساختن (البته! باید اضافه میشد: برای عمیق ساختن بشیوه مارتینف!) "آگاهی سوسیال دمکراتیک پرولتاریا میداند" (آیا فقط برای عمیق ساختن آگاهی ولی برای بکف آوردن جمهوری نه؟ چقدر انقلاب "عمیق" درک شده است!)، "به منظور اینکه برای حزب آزادی کامل انتقاد از نظام دولتی بورژوازی را که در شرف بوجود آمدن است تأمین نماید" (تأمین جمهوری کار ما نیست! کار ما فقط تأمین آزادی انتقاد است. ایده‌های آنارشیستی زبان آنارشیستی هم بوجود می‌آورد؛ نظام "دولتی بورژوازی"!)، "با تشکیل حکومت موقت سوسیال دمکراتیک و ورود در آن ابراز مخالفت مینمایم" (بخاطر بیاورید قطعنامه‌ای را که باکونینیست‌ها ده ماه پیش از انقلاب اسپانیا صادر کرده و انگلس بعنوان شاهد مثال ذکر نموده است: مراجعه شود به شماره سوم "پرولتاری" (۲۲) و "اعمال فشار از خارج" (از پایین، ولی نه از بالا) "بر حکومت موقت بورژوازی را برای دمکراسی کردن حتی‌الامکان (!؟) بیشتر نظام دولتی بیشتر صلاح مبینند. کنفرانس بر آن است که تشکیل حکومت موقت سوسیال دمکراتیک یا شرکت در آن، از یک طرف نتیجه‌اش این است که توده‌های وسیع پرولتاریا که از حزب سوسیال دمکراتیک مأیوس خواهند شد، از آن جدا می‌گردند زیرا سوسیال دمکراسی با وجود تصرف قدرت نیز مادام که سوسیالیسم را عملی ننموده است نمیتواند نیازمندی‌های حیاتی طبقه کارگر را برآورده نماید" (جمهوری نیازمندی حیاتی نیست! تنظیم کنندگان قطعنامه در عالم ساده‌دلی خود متوجه نیستند که با زبان صرفاً آنارشیستی صحبت میکنند. گویی آنها شرکت در انقلاب‌های بورژوازی را اساساً نفی کرده‌اند) "و از طرف دیگر این امر طبقات بورژوازی را از انقلاب رَم میدهد و به این وسیله دامنه عمل انقلاب نقصان می‌پذیرد."

اینجاست اصل مطلب. اینجاست که افکار آنارشیستی با اپورتونیسم تمام عیار آمیخته میشود (همانطور که این موضوع همیشه بین برنشتینی‌های اروپای غربی هم اتفاق می‌افتد). درست فکر کنید: در حکومت موقت شرکت نباید کرد. زیرا این موضوع بورژوازی را از انقلاب رَم میدهد و بدینوسیله دامنهٔ عمل انقلاب نقصان می‌پذیرد! اینجا است که دیگر آن فلسفهٔ نوایسکرایی‌ها که می‌گوید چون انقلاب بورژوازیست به این جهت ما باید در مقابل رذائل بورژوازی سر تعظیم فرود آورده و از سر راهش کنار برویم، تماماً و بصورت ناب و پیگیر خود در مقابل ما متظاهر می‌گردد. اگر ما، ولو در موارد جزئی و ولو برای یک دقیقه از این نظر پیروی نمائیم که شرکت ما ممکن است بورژوازی را از انقلاب رَم دهد در این صورت سرکردگی انقلاب را تماماً به طبقهٔ بورژوازی واگذار خواهیم کرد. باین طریق ما پرولتاریا را کاملاً تحت قیمومت بورژوازی در می‌آوریم (در حالیکه کاملاً "آزادی انتقاد" را حفظ کرده ایم!!) و پرولتاریا را مجبور میکنیم، معتدل و ملایم باشد تا مبدا بورژوازی رَم کند. ما روی حیاتی‌ترین نیازمندی‌های پرولتاریا یعنی نیازمندی‌های سیاسی وی، که اکونومیستها و مریدان آنها هیچگاه درست نمی‌فهمیدند سایه می‌افکنیم و اینکار را بدان سبب میکنیم که بورژوازی رَم نکند. ما کاملاً از شیوهٔ مبارزهٔ انقلابی در راه عملی نمودن دموکراتیسم، در حدودیکه مورد لزوم پرولتاریاست، عدول کرده و شیوهٔ معامله با بورژوازی را در پیش می‌گیریم و به بهای خیانت باصول و خیانت بانقلاب، موافقت داوطلبانهٔ بورژوازی را خریداری مینمائیم ("برای اینکه رَم نکند").

نوایسکرایی‌های قفقاز توانسته‌اند تمام ماهیت تاکتیک خیانت به انقلاب و تبدیل پرولتاریا به زائده ناچیز طبقات بورژوازی را در دو سطر کوچک بیان نمایند. آنچه را که ما فوقاً از اشتباهات نوایسکرایی‌ها بعنوان یک تمایل معین نمودیم اکنون بصورت یک اصل واضح و مشخص در برابر ما جلوه‌گری مینماید: بدنال بورژوازی سلطنت طلب افتادن. از آنجا که عملی کردن جمهوری ممکن است بورژوازی را وادار به رمیدن نماید (و هم اکنون وادار نموده است و مثال آن هم آقای استرووه است) پس مرده باد مبارزه در راه جمهوری. از آنجا که هرگونه درخواست جدی

دمکراتیک پرولتاریا که به هدف نهایی منجر شود همیشه و در تمام جهان بورژوازی را وادار به رمیدن مینماید، - پس رفقای کارگر توی سوراخها پنهان شوید، فقط از خارج اعمال نفوذ بکنید، به فکر این نباشید که از اسلحه و وسائل نظام "دولتی بورژوازی" برای انقلاب استفاده کنید، "آزادی انتقاد" را برای خود حفظ نمایید.

مهمترین جعلی که در خود مفهوم کلمه "انقلاب بورژوازی" میشود در اینجا آشکار گردیده است. "درک" این کلمه بشیوه مارتینف یا "ایسکرا"ی نو مستقیما کار را به رها نمودن پرولتاریا در کام بورژوازی منجر میسازد.

برای کسی که اکونومیسیم قدیمی را فراموش کرده است، برای کسی که آن را مورد بررسی قرار نمیدهد و بیاد نمیآورد - پی بردن به ماهیت این بروز فعلی اکونومیسیم نیز دشوار است. "Credo" برنشتینی (۲۳) را بخاطر بیاورید. اشخاص از نظریات و برنامه‌های "صرفا پرولتاریایی" اینطور استنتاج میکردند: اقتصاد، اشتغال به امور واقعی کارگری، آزاد بودن در انتقاد از هر گونه سیاست‌بافی، عمیق ساختن واقعی فعالیت سوسیال دمکراتیک - کار ما سوسیال دمکراتهاست و سیاست کار لیبرالها. زنه‌ار از اینکه دچار "انقلابیگری" شوید! این امر بورژوازی را رَم خواهد داد. کسی که تمام "Credo" یا ضمیمه جداگانه شماره "نهم رابوچایا میسل" (مورخه سپتامبر ۱۸۹۹) را از نو بخواند، جریان این استدلال تماما از برابر نظرش خواهد گذشت.

حالا هم همانست، منتها در یک مقیاس بزرگ یعنی در مورد ارزیابی تمام انقلاب "کبیر" روس، - که افسوس تئورسین‌های مکتب کوتاه‌نظری ارتدکسال از پیش آن را مبتذل مینمایند و تا حد یک کاریکاتور تنزل میدهند! آزادی انتقاد، عمیق ساختن آگاهی، اعمال نفوذ از خارج کار ما سوسیال دمکراتها و آزادی عمل، آزادی میدان برای رهبری انقلابی (بخوان لیبرالی)، آزادی اجرای "رفرم" از بالا، کار آنها یعنی طبقات بورژوازی است.

این مبتذل کنندگان مارکسیسم هیچگاه کوچکترین تفکری درباره گفته‌های مارکس راجع به لزوم تبدیل سلاح انتقاد به انتقاد سلاح نکرده‌اند. اینان، که بیهوده بنام مارکس متوسل میشوند، در عمل قطعنامه‌هایی تاکتیکی تدوین میکنند که کاملا مطابق روح پُرگوین بورژوامآب فرانکفورت یعنی کسانی است که آزادانه از حکومت مطلقه انتقاد میکردند و آگاهی دمکراتیک را عمیق میساختند و به این موضوع پی نمیدادند که زمان انقلاب زمان عمل است، و آن هم عملی که هم از بالا و هم از پایین انجام گیرد. آنها مارکسیسم را به درازگویی بدل نموده‌اند، از ایدئولوژی مصمم‌ترین و با انرژی‌ترین طبقه انقلابی پیشرو، یک نوع ایدئولوژی خاصی درست کرده‌اند که متعلق به عقب مانده‌ترین قشرهای این طبقه یعنی قشرهایی است که از وظایف دشوار انقلابی دمکراتیک احتراز میجویند و انجام این وظایف را بعهد آقاي استرووه واگذار میکنند.

اگر طبقات بورژوازی در نتیجه شرکت سوسیال دمکراسی در حکومت انقلابی رمیده شوند در این صورت "دامنه عمل آن را نقصان خواهند داد".

کارگران روس میشنوید؟ اگر انقلاب را آقایان استرووه‌ها که سوسیال دمکراتها آنها را رَم نداده باشند، انجام دهند، یعنی کسانی انجام دهند که منظورشان پیروزی بر تزاریسیم نبوده بلکه معامله با آن است، در این صورت دامنه انقلاب وسیعتر خواهد شد. اگر از دو نتیجه ممکنه انقلاب که ما فوقا توصیف نمودیم نتیجه اولی حاصل شود، یعنی اگر بورژوازی سلطنت‌طلب با حکومت مطلقه بر سر یک "مشروطیت" شیف‌مآبانه معامله کنند دامنه انقلاب وسیعتر خواهد شد!

سوسیال دمکراتهایی که برای رهبری تمام حزب این مطالب اقتضاح‌آور را در قطعنامه‌ها مینویسند یا این قطعنامه‌های "توفیق‌آمیز" را تصویب مینمایند بقدری در نتیجه درازگویی‌هایی که تمام شیریه حیاتی مارکسیسم را کشیده است چشم بصیرتشان کور شده که نمیبینند چگونه این قطعنامه‌ها تمام گفته‌های خوب آنها را هم به جمله‌پردازی مبدل مینماید. هر مقاله آنها را که میخواهید از ایسکرا بردارید، حتی جزوه مشهور مارتینف شهیر ما را در نظر بگیرید، - میبینید که در تمام آنها از قیام مردم، رساندن انقلاب به پایان خود و کوشش برای اتکاء به قشرهای پایینی مردم در مبارزه با بورژوازی ناپیگیر، صحبت میشود. ولی از همان لحظه‌ای که شما اندیشه "نقصان پذیرفتن دامنه انقلاب" در نتیجه دوری جستن بورژوازی را قبول کرده یا مورد تأیید قرار میدهید تمام این گفته‌های نیکو بدل به یک عبارت‌پردازی ناچیز میشود. از دو حال خارج نیست آقایان؛ یا ما باید علیرغم بورژوازی

ناپیگیر و خودغرض و جیون به اتفاق مردم در راه عملی نمودن انقلاب کوشش نماییم و به پیروزی کامل بر تزاریسم نائل آییم یا اینکه این "علیرغم" را مجاز ندانیم و بترسیم از اینکه مبادا بورژوازی "برمد" و آنوقت است که ما پرولتاریا و مردم را تسلیم بورژوازی، تسلیم بورژوازی ناپیگیر و خودغرض و جیون کرده‌ایم. فکر این نیستید که گفته‌های مرا بغلط تفسیر کنید. فریاد نکنید که شما را به خیانت آگاهانه متهم مینمایند. خیر شما هم نظیر اکونومیست‌های سابق که بدون قدرت مقاومت و بدون بازگشت آنقدر در سرانشیب "عمیق ساختن" مارکسیسم درغلطیدند تا به "فضل فروشی" ضد انقلابی و بی روح رسیدند - بدون آگاهی آنقدر رفتید تا در منجلاب غوطه‌ور شدید.

آیا شما آقایان هیچ فکر کرده‌اید که "دامنه انقلاب" به کدامیک از نیروهای واقعا موجود اجتماعی وابسته است؟ نیروهای سیاست خارجی و بند و بست‌های بین‌المللی را کنار میگذاریم، که اکنون بصورتی بسیار مساعد بحال ما، ترکیب یافته‌اند ولی ما آنها را هیچگاه در نظر نمیگیریم و بحق هم در نظر نمیگیریم زیرا صحبت بر سر نیروهای داخلی روسیه است. نگاهی به این نیروهای اجتماعی داخلی بیفکنید. نیروهای ضد انقلاب عبارتند از حکومت مطلقه، دربار، پلیس، مأمورین دولتی، ارتش و یک مشت اعیان و اشراف. هر قدر حس خشم و تنفر مردم عمیقتر باشد همانقدر اطمینان به ارتش کمتر و تزلزل مأمورین دولتی بیشتر میشود. وانگهی بورژوازی اکنون من حیث المجموع طرفدار انقلاب است و درباره آزادی داد سخن میدهد و روز بروز بیشتر بنام مردم و حتی انقلاب صحبت میکند*. ولی ما مارکسیست‌ها همه از روی تئوری میدانیم و در زندگی روزانه هم هر روز و هر

*- در این زمینه نامه سرگشاده آقای استرووه به ژورس که اخیراً ژورس آنرا در روزنامه "L'Humanité" و آقای استرووه در شماره ۷۲ "آسوابازدنیه" درج نموده اند شایان توجه است.

ساعت نمونه آن را در لیبرالها، زمستوایی‌ها و آسوابازدنیه‌ای‌های خود مشاهده مینماییم که بورژوازی طرفدار ناپیگیر و خودغرض و جیون انقلاب است. بورژوازی، همینکه تمایلات خودغرضانه و محدودش برآورده شد و همینکه از دمکراتیسم پیگیر "رمید" (و هم اکنون در حال رمیدن است!) من حیث المجموع بسوی ضد انقلاب، بسوی حکومت مطلقه روی خواهد آورد و علیه انقلاب و علیه مردم دست به عمل خواهد زد. باقی میماند "مردم" یعنی پرولتاریا و دهقانان؛ پرولتاریا تنها طبقه‌ای است که قادر است با اطمینان تا هدف نهایی پیش رود زیرا راهی که در پیش دارد بمراتب از انقلاب دمکراتیک فراتر میرود. از اینرو است که پرولتاریا در مبارزه برای جمهوری در نخستین صفوف پیکار میکند و اندرهای سفیهانه‌ای را که میگوید باید دقت کرد تا مبادا بورژوازی برمد و به هیچ وجه درخور پرولتاریا نیست، با اشمئزاز تمام رد میکند. دهقانان، شامل توده‌ای از عناصر نیمه پرولتر و عناصر خرده بورژوازی هستند. این امر آنها را نیز بی‌ثبات میسازد و پرولتاریا را مجبور میکند در یک حزب کاملاً طبقاتی متحد گردد. ولی بی‌ثباتی دهقانان با بی‌ثباتی بورژوازی فرق اساسی دارد، زیرا دهقانان در لحظه فعلی آنقدر به حفظ حتمی مالکیت خصوصی علاقمند نیستند که به ضبط املاک اربابی که یکی از صور عمده این مالکیت است علاقمندند. دهقانان میتوانند طرفدار کامل و اساسی انقلاب دمکراتیک باشند، بدون اینکه این موضوع آنها را سوسیالیست بکند و بدون اینکه جنبه خرده بورژوازی خود را از دست بدهند. دهقانان ناگزیر اینطور هم خواهند شد، بشرط اینکه سیر حوادث انقلابی که باعث تنویر افکار آنها است، در اثر خیانت بورژوازی و شکست پرولتاریا، خیلی زود قطع نگردد. با این شرط دهقانان مسلماً تکیه‌گاه انقلاب و جمهوری خواهند بود، زیرا فقط در صورت پیروزی کامل انقلاب است که برای دهقانان در زمینه رفرفهای ارضی تحصیل همه چیز، میسر خواهد شد، یعنی تحصیل تمام آن چیزهایی میسر خواهد شد که مورد تمایل آنان است و آرزوی آن را دارند و واقعا لازم دارند (ولی نه برای محو سرمایه‌داری که "سوسیالیست رولوسیونرها" تصور

میکنند، بلکه) برای اینکه از منجلاب اصول سرواژ، و از ظلمت، خواری و مذلّت و چاکری خلاص شوند و شرایط زندگی خود را تا حدودی که در شرایط اقتصادی کالایی ممکن است بهبود بخشند.

علاوه بر این، نه فقط اصلاحات اساسی ارضی بلکه کلیه منافع مشترک و دائمی دهقانان نیز آنها را به انقلاب دلبسته میکند. دهقانان حتی در مبارزه علیه پرولتاریا نیز احتیاج به دمکراتیسم دارند زیرا فقط رژیم دمکراتیک است که میتواند بطور دقیق مبین منابع آنان باشد و به آنها، بمنزله توده و اکثریت، تفوق بدهد. هر چه ذهن دهقانان روشنتر باشد (و از هنگام جنگ با ژاپن هم ذهن آنها با چنان سرعتی روشن میشود که حتی به خاطر بسیاری از کسانی که عادت کرده‌اند درجه روشنی ذهن را با معیارهای دبستانی بسنجند خطور هم نمیکند) به همان نسبت آنها پیگیرتر و با عزمی راسختر، از انقلاب کامل دمکراتیک طرفداری خواهند کرد. زیرا برخلاف بورژوازی برای آنها حاکمیت مردم وحشت‌آور نبوده بلکه سودمند است. همینکه دهقانان خود را از قید سلطنت‌طلبی ساده‌لوحانه آزاد نمودند، جمهوری دمکراتیک آمال و آرزوی آنها خواهد شد زیرا سلطنت‌طلبی آگاهانه بورژوازی دلال‌منش (با مجلس اعیان و غیره) برای دهقانان در حکم همان رُقیت، همان خواری و مذلّت و ظلمت پیشین است که فقط کمی رنگ و روغن مشروطه اروپایی روی آن زده‌اند.

به این علت است که بورژوازی، بمثابه یک طبقه، به حکم طبیعت و اجبار به زیر بال حزب لیبرال سلطنت‌طلب پناه میبرد ولی دهقانان بمثابه توده - به رهبری حزب انقلابی و جمهوریخواه ملتجی میگردند. به این علت است که بورژوازی قادر نیست انقلاب دمکراتیک را به پایان خود برساند ولی دهقانان استعداد این کار را دارند و ما باید با تمام قوای خود در راه حصول این مقصود به آنها کمک کنیم.

معترضانه به من خواهند گفت: این موضوع محتاج اثبات نیست، این حکم الفباء را دارد و تمام سوسیال دمکراتها آن را بسیار خوب میفهمند. خیر، آنهایی که میگویند در نتیجه کنار رفتن بورژوازی "دامنه" انقلاب "نقصان میپذیرد"، این موضوع را نمیفهمند. این قبیل اشخاص کلماتی را که از برنامه ارضی ما آموخته‌اند تکرار میکنند، ولی به معنی آنها پی نمیبرند زیرا در غیر این صورت آنها از مفهوم دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان که بطور ناگزیر از تمام جهان‌بینی مارکسیستی و برنامه ما ناشی میشود، نمیترسیدند و دامنه انقلاب کبیر روسیه را به دامنه عمل بورژوازی محدود نمی نمودند. این اشخاص با قطعنامه‌های صریحا ضد مارکسیستی و ضد انقلابی خود اثر عبارات مجرد انقلابی مارکسیستی خود را بین میبرند.

کسی که واقعا به اهمیت نقش دهقانان در انقلاب پیروزمندانه روسیه پی ببرد ممکن نیست بتواند بگوید در صورتی که بورژوازی از انقلاب برآمد دامنه انقلاب نقصان میپذیرد. زیرا در حقیقت فقط وقتی دامنه انقلاب روس واقعا رو به وسعت میگذارد، فقط وقتی این دامنه انقلاب واقعا از آنچه در عصر انقلاب بورژوا-دمکراتیک ممکن است وسیعتر خواهد بود که بورژوازی از آن برآمد و توده دهقانان همدوش با پرولتاریا نقش یک انقلابی فعال را بعهده بگیرند. برای اینکه انقلاب دمکراتیک ما بتواند بطرز پیگیری به پایان خود برسد باید به نیروهایی اتکاء نماید که قادر باشند ناپیگیری اجتناب ناپذیر بورژوازی را فلج سازند (یعنی همانا قادر باشند "آن را وادار به رمیدن نمایند"، همان چیزی که طرفداران قفقازی ایسکرا به علت نابخردی از آن میترسند).

پرولتاریا باید انقلاب دمکراتیک را به آخر برساند بدینطریق که توده دهقانان را بخود ملحق نماید تا بتواند نیروی مقاومت حکومت مطلقه را جبراً منکوب و ناپیگیری بورژوازی را فلج سازد. پرولتاریا باید انقلاب سوسیالیستی را به انجام برساند بدینطریق که توده عناصر نیمه پرولتاریای اهالی را بخود ملحق کند تا بتواند نیروی مقاومت بورژوازی را جبراً در هم شکند و ناپیگیری دهقان و خرده بورژوازی را فلج سازد. اینها هستند آن وظایف پرولتاریا که نوایسکرای‌ها در تمام استدلالها و قطعنامه‌های خویش درباره دامنه انقلاب با آن محدودیت از آن سخن میگویند. ولی یک نکته را که چه بسا هنگام استدلال درباره این "دامنه" از نظر میافتد، نباید فراموش کرد. که در این مورد سخن بر سر دشوار بودن قضیه نیست بلکه بر سر این است که از چه راهی باید به جستجو و نیل به راه حل پرداخت. سخن بر سر این نیست که آیا نیرومند نمودن و شکست ناپذیر کردن وسعت دامنه انقلاب آسان یا دشوار است بلکه بر سر این است که برای وسعت دادن به این دامنه چگونه باید اقدام نمود. اختلاف همانا بر

سر جنبه اساسی فعالیت و جهت حرکت آن است. ما روی این موضوع تکیه میکنیم، زیرا چه بسا اشخاص، بی‌توجه و نادرست دو مسئله مختلف را با یکدیگر مخلوط مینمایند. یکی مسئله سمت حرکت یا به عبارت دیگر انتخاب یکی از دو راه مختلف است و دیگری مسئله مربوط به سهولت رسیدن به هدف و یا نزدیکی اجرای آن در راه انتخاب شده.

ما در گفته‌های سابق به هیچ وجه به مسئله اخیر نپرداختیم زیرا این مسئله گفتگوها و اختلاف نظرهایی در داخل حزب ایجاد نکرده است. ولی بدیهی است که این مسئله بخودی خود بی اندازه شایان اهمیت بوده و شایسته آن است که تمام سوسیال دمکرات‌ها آن را بطور کاملاً جدی مورد توجه قرار دهند. خوشبینی غیر مجازی بود هر آینه دشواریهایی که در راه جلب توده‌ها به نهضت وجود دارد و این دشواریها تنها شامل طبقه کارگر نبوده بلکه شامل دهقانان نیز هست، فراموش میشد. همین دشواریها است که بارها مجاهداتی را که برای رساندن انقلاب دمکراتیک به هدف نهایی شده است عقیم گذارده و ضمناً در این جریان بورژوازی ناپیگیر و خودغرض که در عین حال هم از راه مدافعه از دستگاه سلطنت در مقابل مردم "سرمایه تحصیل نموده است" و هم "قیافه معصوم" لیبرالیسم... یا "خط مشی آسواپاژدنیه" را، "حفظ کرده است" - بیش از همه به کامیابی رسیده است! ولی دشواری معنایش عدم امکان نیست. آنچه مهم است اطمینان در انتخاب صحیح راه است و این اطمینان است که انرژی و شور انقلابی قادر به معجزه را صد بار افزایش میدهد.

با مقایسه بین قطعنامه نوایسکرای‌های قفقاز و قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه فوراً دیده میشود که میان سوسیال دمکرات‌های امروزی از لحاظ انتخاب راه، چه اختلاف عمیقی وجود دارد. قطعنامه کنگره میگوید: بورژوازی ناپیگیر است، بورژوازی حتماً سعی خواهد کرد پیروزیهای انقلاب را از چنگ ما خارج کند. پس، رفقای کارگر، با انرژی بیشتری خود را برای مبارزه حاضر کنید، مسلح شوید، دهقانان را بسوی خود جلب کنید. ما پیروزیهای انقلاب را بدون پیکار، به بورژوازی خودغرض نخواهیم داد. قطعنامه نوایسکرای‌های قفقاز میگوید: بورژوازی ناپیگیر است، بورژوازی ممکن است از انقلاب برآمد. پس، رفقای کارگر، مبدا فکر شرکت در حکومت موقت بنمایید زیرا در این صورت بورژوازی محققاً خواهد رمید و در نتیجه دامنه انقلاب نقصان خواهد پذیرفت!

یک دسته میگوید: علیرغم مقاومت یا عدم فعالیت بورژوازی ناپیگیر، انقلاب را تا نیل به هدف نهایی بجلو سوق دهید

دسته دیگر میگوید: این فکر را نکنید که انقلاب را مستقلاً به هدف نهایی برسانید زیرا در آن صورت بورژوازی ناپیگیر خواهد رمید.

مگر ما با دو راهی که کاملاً در دو قطب مخالف قرار دارند روبرو نیستیم؟ مگر واضح نیست که این دو تاکتیک بکلی ناسخ یکدیگرند؟ مگر واضح نیست که تاکتیک اول یگانه تاکتیک صحیح سوسیال دمکراسی انقلابی و تاکتیک دوم در ماهیت امر تاکتیک صرفاً آسواپاژدنیه‌آمیز است؟

۱۳. خاتمه. آیا ما توانائی پیروز شدن داریم؟

اشخاصی که با اوضاع و احوال سوسیال دموکراسی روس آشنایی سطحی دارند و یا از کنار قضاوت میکنند و از تاریخچه تمام مبارزه داخلی حزب ما از هنگام پیدایش اکونومیسیم به بعد اطلاعی ندارند، چه بسا به اختلاف نظرهای تاکتیکی فعلی هم که بخصوص بعد از کنگره سوم مشخص شده است با بی‌اعتنایی نگرسته و آن را صرفاً دو تمایلی میدانند که برای هر جنبش سوسیال دموکراتیک طبیعی، ناگزیر و با یکدیگر آشتی‌پذیرند. بنظر آنها یکی از این دو طرف به اصطلاح روی فعالیت معمولی جاری و روزانه و روی لزوم بسط دامنه ترویج و تبلیغ، روی تهیه و تدارک قوا، عمیق ساختن جنبش و قس‌علیهذا بطور خاصی تکیه مینماید و طرف دیگر به وظایف جنگی و به وظایف عمومی سیاسی و انقلابی جنبش بیشتر عطف توجه میکند، و لزوم قیام مسلحانه و دادن شعارهای حاکی از دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک و حکومت انقلابی موقت را خاطرنشان میسازد. ولی هیچیک از دو طرف، نه در این مورد و نه در مورد دیگر (و اصولاً در هیچ مورد در دنیا) نباید راه مبالغه بپیماید، افراط و تفریط خوب نیست و قس‌علیهذا.

حقایق پیش پا افتاده‌ای از حکمت زندگی (و باصطلاح "سیاسی") که در این قبیل اظهارنظرها بدون شک وجود دارد غالباً روی عدم درک احتیاجات حیاتی و روزمره حزب پرده میافکند. مثلاً اختلافاتی را که امروز از لحاظ تاکتیک بین سوسیال دموکراتهای روس وجود دارد در نظر بگیرید. بدیهی است که تکیه مخصوصی روی جنبه روزمره و عادی فعالیت که ما در استدلالهای تاکتیکی نوایسکرایی‌ها مشاهده مینماییم بخودی خود هیچ خطری در بر ندارد و هیچگونه اختلافی را در شعارهای تاکتیکی بوجود نمی‌آورد. ولی کافی است قطعنامه‌های کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه با قطعنامه‌های کنفرانس مقایسه شود تا این اختلاف فوراً معلوم گردد.

و اما مطلب بر سر چیست؟ اولاً مطلب بر سر این است که تنها یک اشاره کلی و مجرد به وجود دو جریان در جنبش و به مَضرات افراطی بودن کافی نیست. باید بطور مشخص دانست در زمان حال چه چیزی به جنبش آسیب میرساند و خطر واقعی سیاسی برای حزب اکنون در چیست. ثانیاً، باید دانست که آیا این یا آن شعار تاکتیکی و یا شاید فقدان یکی از شعارها - آب در آسیاب کدامیک از نیروهای واقعی سیاسی خواهد ریخت. اگر به گفته‌های نوایسکرایی‌ها گوش فرا دهید به این نتیجه میرسید که حزب سوسیال دموکرات را خطر دست برداشتن از ترویج و تبلیغ و از مبارزه اقتصادی و انتقاد از دموکراسی بورژوازی و نیز سرگرمی زیاده از حد به تدارکات جنگی و حمله مسلحانه و کوشش برای بدست آوردن قدرت و نظایر آن تهدید مینماید. ولی در حقیقت امر، آن خطری که واقعا حزب را تهدید میکند بکلی از جانب دیگر است. هر کس کمی از نزدیک با اوضاع جنبش آشنایی دارد، هر کس بطور دقیق و عمیق جریان آن را تعقیب میکند ممکن نیست به جنبه مسخره‌آمیز خوف و وحشت نوایسکرایی‌ها پی نبرد. تمام فعالیت حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه اکنون دیگر شکل محکم و ثابتی بخود گرفته است که بدون شک تمرکز قوا را در ترویج و تبلیغ، در میتینگ‌های سیّار و اجتماعات بزرگ، در پخش اوراق و جزوه‌ها و کمک به مبارزه اقتصادی و شعارهای آن تأمین مینماید. هیچ کمیته حزبی، هیچ کمیته محلی، هیچ جلسه فعالین و هیچ گروه وابسته به کارخانه‌ای نیست که در آن نود و نه درصد توجه و نیرو و وقت پیوسته و همیشه صرف تمام این کارها که از همان نیمه دوم سالهای نود جداً بموقع اجرا گذارده میشود، نشده باشد. فقط اشخاصی که هیچگونه آشنایی با جنبش ندارند از این حقایق بی‌اطلاعند. فقط اشخاص بسیار ساده لوح یا بی‌اطلاع ممکن است برای این تکرار مکررات نوایسکرایی‌ها که با تبختر خاصی ادا میشود ارزش واقعی قائل گردند.

حقیقت آن است که ما نه تنها زیاده از حد سرگرم وظایف قیام، شعارهای عمومی سیاسی و مسئله مربوط به رهبری تمام انقلاب توده‌ای نیستیم، بلکه بعکس بویژه عقب‌ماندگی در این مورد است که بطور زنده‌ای توجه را بخود جلب میکند و دردناکترین مسائل را تشکیل میدهد و برای جنبش، خطر واقعی در بر دارد، زیرا ممکن

است جنبش در کردار انقلابی به جنبش در گفتار انقلابی مبدل شود و در پاره‌ای نقاط هم اکنون مبدل هم میشود. از صدها و صدها سازمان، گروه و محفلی که به انجام امور حزبی مشغولند حتی یکی را هم نمیابید که از آغاز پیدایش خود کار روزانه‌اش همان فعالیتی نباشد که فضایی ایسکرای نو با قیافه‌های کسانی که حقایق جدیدی کشف کرده‌اند از آن دم میزنند. ولی بر عکس شما چند درصد ناچیزی از گروه‌ها و محفل‌ها را میابید که از وظایف قیام مسلحانه آگاه و دست‌بکار اجرای آن شده و به این موضوع پی برده باشند که باید تمام انقلاب توده‌ای را علیه تزارسم رهبری نمود و برای حصول این مقصود باید بویژه فلان شعار پیش‌آهنگ بخصوص را اعلام نمود نه شعار پیش‌آهنگ دیگری را.

ما از اجرای وظایف پیشرو و واقعا انقلابی خود بطور غیر قابل تصویری عقب مانده‌ایم، ما هنوز در موارد بسیاری به این وظایف پی نبرده‌ایم، ما در اثر عقب‌ماندگی خود در این قسمت در هر موردی از تقویت دموکراسی انقلابی بورژوازی غفلت ورزیده‌ایم. با این حال نویسندگان ایسکرای نو که به جریان حوادث و تقاضاهای زمان پشت کرده‌اند با لجاجت تکرار مینمایند: گذشته را فراموش نکنید! سرگرم نو نشوید! این، بُرهان اصلی و ثابت تمام قطعنامه‌های مهم کنفرانس است و حال آنکه شما در قطعنامه‌های کنگره همواره چنین میخوانید: ما در عین حال که گذشته را تأیید میکنیم (و بویژه بعلت اینکه گذشته است و بوسیله مطبوعات و قطعنامه‌ها و تجربه حل و فصل شده و مسجل گردیده است روی تکرار مکرر آن مکث نمیکنیم) - وظیفه جدیدی اعلام مینماییم و توجه عموم را به آن معطوف میداریم، شعار جدیدی میدهیم و از سوسیال دمکرات‌های واقعا انقلابی می‌خواهیم که بیدرنگ برای اجرای آن دست بکار شوند.

این است حقیقت موضوع دو جریان در تاکتیک سوسیال دموکراسی. عصر انقلابی وظایف جدیدی را به میان آورده است که تنها نابینایان قادر به دیدن آن نیستند. یک دسته از سوسیال دمکرات‌ها این وظایف را بطور قطع قبول دارند و در دستور روز میگذارند و میگویند: قیام مسلحانه امری است تأخیر ناپذیر، بیدرنگ، با انرژی تمام، خود را برای آن آماده نمایید، بخاطر داشته باشید که این قیام برای حصول پیروزی قطعی ضروری است، شعارهای جمهوری، حکومت موقت و دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان را بمیان بکشید. ولی دسته دیگر به قهقرا میروند، درجا میزنند، بجای تنظیم شعار دیباچه مینویسند، بجای اینکه وظایف جدید را در عین تأیید وظایف قدیم تعیین نمایند، با طول و تفصیل و بطور خسته کننده‌ای به نشخوار وظایف قدیم مشغولند و بدون اینکه قادر به تعیین شرایط پیروزی قطعی باشند، بدون اینکه قادر باشند یگانه شعارهایی را که با کوشش برای نیل به پیروزی نهایی مطابقت داشته باشد تنظیم نمایند درباره شانه خالی کردن از وظایف جدید عبارت پردازی میکنند.

نتیجه سیاسی این دنباله‌روی آشکار است. افسانه نزدیک شدن "اکثریت" حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه به دموکراسی انقلابی بورژوازی همچنان افسانه میماند و هیچیک از واقعیت‌های سیاسی، هیچیک از قطعنامه‌های با نفوذ "بلشویک‌ها"، هیچیک از اقدامات کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه صحت آن را تأیید نمی نماید. و حال آنکه بورژوازی اپورتونیست و سلطنت طلب مدتها است که در وجود "آسوابازدنیه" از تمایلات "اصولی" نوایسکرای‌ها حسن استقبال میکند و اکنون دیگر مستقیما از آنها به نفع خود استفاده مینماید، و تمام گفته‌ها و "ایده‌های" آنها را بر ضد "پنهانکاری" و "شورش"، بر ضد پُر بها دادن به جنبه "فنی" انقلاب، بر ضد اعلام مستقیم شعار قیام مسلحانه، بر ضد روح "انقلابیگری" خواستهای افراطی و غیره و غیره با حُسن نظر تلقی میکند. قطعنامه مصوبه از طرف تمام کنفرانس "منشویک‌های" سوسیال دمکرات قفقاز و تصویب این قطعنامه از طرف هیئت تحریریه ایسکرای نو کلیه این نکات را از نظر سیاسی بدون ابهام بدین نحو ترازبندی مینماید: مبدا بورژوازی در صورت شرکت پرولتاریا در دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک برمد! با این جمله تمام گفتنی‌ها گفته شده است. با این جمله تبدیل پرولتاریا به زائده بورژوازی سلطنت طلب بطور قطعی مسجل گردیده است. با این جمله اهمیت سیاسی دنباله‌روی ایسکرای نو نه بوسیله اظهارات تصادفی یک شخص بلکه با قطعنامه‌ای که مورد موافقت یک جریان تمام و کمال واقع شده، عملا مدلل گردیده است.

هر کس در این حقایق تأمل ورزد به معنای واقعی نظریات رایجی که در مورد دو جنبه و دو تمایل در جنبش سوسیال دموکراتیک وجود دارد پی خواهد برد. برای مثال اصول عقاید برنشتین را در نظر بگیرید تا بتوانید این تمایلات را در مقیاس وسیعی بررسی نمایید. برنشتینی‌ها هم عینا بدینسان مصرانه ادعا میکردند و میکنند که فقط آنها هستند که به نیازمندیهای واقعی پرولتاریا یعنی به ضرورت رشد قوای وی، عمیق نمودن کلیه فعالیت وی، فراهم ساختن موجبات پیدایش عناصر جامعه نوین، و همچنین به ضرورت ترویج و تبلیغ پی میبرند. برنشتین میگوید ما خواستار تصدیق و قبول آشکار آن چیزی هستیم که وجود دارد! و با این گفته خود اصل "جنبش" بدون "هدف نهایی" و تاکتیک منحصرا تدافعی را تقدیس نموده تاکتیک ترس را حاکی از اینکه "مبادا بورژوازی برمد" موعظه میکنند. برنشتینی‌ها هم درباره "ژاکوبینیسم" سوسیال دموکراتهای انقلابی و درباره "ادبایی" که به "فعالیت مبتکرانه کارگران" پی نمیبرند و غیره و قیل و قال میکردند. و حال آنکه در حقیقت امر همه میدانند که سوسیال دموکراتهای انقلابی حتی فکر این را هم نکرده بودند که از کارهای جزئی و روزمره و تهیه قوا و غیره و غیره دست بکشند. آنها فقط خواستار این بودند که هدف نهایی بطور روشن درک شود، وظایف انقلابی بطور روشن معین گردد، آنها میخواستند قشرهای نیمه پرولتر و نیمه خرده بورژوا را تا مقام پرولتاریای انقلابی ارتقاء دهند نه اینکه فکر پرولتاریای انقلابی را تا نظریات اپورتونیستی تنزل دهند که "مبادا بورژوازی برمد". میتوان گفت تقریبا برجسته‌ترین نمودار این اختلاف میان جناح اپورتونیستی روشنفکری و جناح انقلابی پرولتاریایی این مسئله است که *Pürfen Wir siegen*? یعنی "آیا ما توانایی پیروز شدن داریم؟" آیا پیروز شدن ما مجاز است؟ آیا پیروزی برای ما خطرناک نیست؟ آیا ما باید پیروز شویم؟ با اینکه این مسئله در همان نظر اول عجیب بنظر میآید، معالوصف مورد طرح قرار گرفت و بایستی هم مورد طرح قرار گیرد، زیرا اپورتونیست‌ها از پیروزی میترسیدند و پرولتاریا را از آن میترساندند، نتایج شومی را از این پیروزی پیشگویی مینمودند و شعارهایی را که در آنها آشکارا به این پیروزی دعوت میشد مورد استهزاء قرار میدادند.

عین همین تقسیم‌بندی اساسی به تمایل اپورتونیستی روشنفکری و تمایل انقلابی پرولتاریایی میان ما هم وجود دارد منتها با این فرق کاملا اساسی که صحبت بر سر انقلاب سوسیالیستی نبوده بلکه بر سر انقلاب دموکراتیک است. در بین ما هم مسئله "آیا ما توانایی پیروز شدن داریم؟" که بیمعنی بودن آن از همان نظر اول معلوم است مطرح گردیده است. این مسئله را مارتینف در "دو دیکتاتوری" خود طرح کرده و در آن از قیامی که مقدماتش را هم بسیار خوب تهیه نموده باشیم و کاملا هم با موفقیت آن را به انجام رسانده باشیم نتایج شومی را پیشگویی مینماید. این مسئله در تمام مطبوعاتی که نوایسکرایی‌ها در مورد حکومت انقلابی موقت منتشر کرده‌اند مطرح گردیده است و ضمنا در آن با جدیت ولی بدون موفقیت همیشه سعی شده است شرکت میلران در دولت اپورتونیستی بورژوازی با شرکت وارلن (۲۴) در دولت انقلابی خرده بورژوازی مخلوط گردد. این موضوع در قطعنامه‌ای که حاکی است "مبادا بورژوازی برمد" تحکیم گردیده است. و گرچه حالا کائوتسکی سعی دارد ما را مورد استهزاء قرار داده مشاجرات ما را در موضوع حکومت انقلابی موقت به دعوای بر سر تقسیم پوست خرس شکار نشده تشبیه کند، ولی این استهزاء فقط نشان میدهد که چگونه حتی سوسیال دموکراتهای خردمند و انقلابی هم وقتی درباره موضوعی صحبت میکنند که فقط افواها آن را شنیده‌اند دچار وضع نامناسبی میشوند. سوسیال دموکراسی آلمان هنوز چندان به شکار خرس (یعنی انجام انقلاب سوسیالیستی) نزدیک نیست ولی بحث بر سر اینکه آیا ما "توانایی" شکار آن را داریم یا نه یک اهمیت اصولی عظیم و یک اهمیت سیاسی-عملی داشت. سوسیال دموکراتهای روس هنوز چندان به این موضوع نزدیک نیستند که بتوانند "خرس خود را شکار کنند" (یعنی انقلاب دموکراتیک را انجام دهند) ولی این مسئله که آیا ما "توانایی" شکار آن را داریم برای تمام آینده روسیه و برای آینده سوسیال دموکراسی روس دارای اهمیت بینهایت جدی است. بدون اطمینان به اینکه ما "توانایی" پیروز شدن را داریم نمیتوان سخنی هم از گردآوری جدی و با احراز موفقیت سپاه و رهبری آن، بمیان آورد.

اکنونومیست‌های سابق ما را در نظر بگیرید. آنها هم فریاد میکردند که مخالفینشان توطئه‌گر و ژاکوبین هستند (مراجعه شود به "رابوچیه دلو" بخصوص شماره دهم و نطق مارتینف هنگام مذاکرات کنگره دوم در اطراف برنامه) و با پرداختن به سیاست از توده جدا میشوند، اصول جنبش کارگری را فراموش میکنند، فعالیت مبتکرانه کارگران را بحساب نمی‌آورند و غیره و غیره. ولی در حقیقت امر این طرفداران "فعالیت مبتکرانه کارگران" عبارت از روشنفکران اپورتونیستی بودند که عقاید محدود و کوتاه‌فکرانه خود را در مورد وظایف پرولتاریا به کارگران تحمیل مینمودند در حقیقت امر مخالفین اکنونومیسم، به شهادت ایسکرای قدیم که هر کس میتواند به آن مراجعه نماید حتی یکی از جوانب فعالیت سوسیال دمکراتیک را نیز نادیده نگرفتند، از آن دست نکشیدند، مبارزه اقتصادی را به هیچ وجه فراموش نکردند و در عین حال قادر بودند مسائل سیاسی فوری و ضروری را در مقیاسی بس وسیع بمیان بکشند و مانع تبدیل حزب کارگر به زائده "اقتصادی" بورژوازی لیبرال بشوند.

اکنونومیست‌ها این موضوع را از بر کرده‌اند که اقتصاد پایه سیاست است ولی آن را اینطور "فهمیده‌اند" که باید مبارزه سیاسی را تا سطح مبارزه اقتصادی تنزل داد. نوایسکرای‌ها این موضوع را از بر کرده‌اند که انقلاب بورژوازی پایه اقتصادی انقلاب دمکراتیک است ولی آن را اینطور "فهمیده‌اند" که باید وظایف دمکراتیک پرولتاریا را تا سطح اعتدال و میانه‌روی بورژوازی و تا حدی که "بورژوازی نرم‌د" تنزل داد. اکنونومیست‌ها به بهانه عمیق ساختن فعالیت، به بهانه فعالیت مبتکرانه کارگران و سیاست صرفاً طبقاتی، - عملاً طبقه کارگر را تسلیم سیاستمداران بورژوا لیبرال مینمودند یعنی حزب را از راهی میبردند که معنای واقعی آن چنین بود. نوایسکرای‌ها نیز به همان بهانه‌ها منافع پرولتاریا را در انقلاب دمکراتیک عملاً تسلیم بورژوازی میکنند یعنی حزب را از راهی میبردند که معنای واقعی آن چنین است. اکنونومیست‌ها خیال میکردند که رهبری در مبارزه سیاسی کار سوسیال دمکراتها نبوده و مختص لیبرال‌ها است. نوایسکرای‌ها خیال میکنند که عملی نمودن فعالانه انقلاب دمکراتیک کار سوسیال دمکراتها نبوده و مختص بورژوازی دمکرات است، زیرا رهبری پرولتاریا بر انقلاب و شرکتش در آن با حفظ اولویت، "دامنه" انقلاب را "نقصان میدهد".

خلاصه کلام آنکه نوایسکرای‌ها نه تنها از لحاظ منشاء پیدایش خود در کنگره دوم حزب بلکه بنا بر چگونگی طرح کنونی وظایف تاکتیکی پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک نیز از مریدان اکنونومیسم هستند. این نیز جناح اپورتونیستی روشنفکری حزب است. در قسمت تشکیلات، این جناح، کار را از انفرادمنشی آنارشیستی روشنفکران شروع نمود و به "سازمان‌شکنی یک پروسه خودبخودی است" خاتمه داد، بدین ترتیب که در "آیین‌نامه" مصوبه کنفرانس، گسیختگی پیوند مطبوعات را با تشکیلات حزبی، انتخابات غیر مستقیم را که دستکمی از انتخابات چهار درجه‌ای ندارد، سیستم مراجعه به افکار عمومی بشیوه بنیپارتنیستی را بجای انتخابات دمکراتیک و بالأخره اصل "سازش" بین جزء و کل را تثبیت نمود. در مورد تاکتیک حزبی نیز آنها در همین سراشیب غلطیدند. در "نقشه فعالیت تبلیغاتی زمستوا" اعلام نمودند که "بالاترین نوع دمونستراسیون" نطق کردن در مقابل زمستویست‌ها است و در صحنه سیاست (در آستانه نهم ژانویه!)، فقط دو نیروی فعال میدیدند: دولت و دمکراسی بورژوازی. آنها مسئله حیاتی مسلح شدن را "عمیق میساختند" به این طریق که بجای دادن شعار عملی صریح پرولتاریا را دعوت میکردند که خود را با تمایل سوزانی برای مسلح شدن مجهز نماید. وظایف قیام مسلحانه، حکومت موقت و دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک در قطعنامه‌های رسمی آنان مورد تحریف قرار گرفته و از حدت آن کاسته شده است. "مبادا بورژوازی برمد" - این بار پسین آهنگ آخرین قطعنامه آنها با درخشندگی تمام پایان راهی را روشن میسازد که آنها حزب را در آن سیر میدهند.

تحول دمکراتیک در روسیه، انقلابی است که از لحاظ ماهیت اجتماعی و اقتصادی خود بورژوازی است. این یک اصل صحیح مارکسیستی است که تنها تکرار ساده آن کافی نیست. باید آن را فهمید و چگونگی تطبیق آن را با شعارهای سیاسی دانست. بطور کلی آزادی سیاسی، در زمینه مناسبات تولیدی معاصر یعنی سرمایه‌داری تماماً آزادی بورژوازی است. خواست آزادی قبل از همه مبین منافع بورژوازی است. نمایندگان آن اولین کسانی هستند که این خواست را بمیان آوردند. طرفداران آن در همه جا از آزادی حاصله بعنوان صاحب آن بهره‌مند شدند

در حالی که آن را به حد اعتدال و احتیاط بورژوازی میرساندند و با سرکوبی پرولتاریای انقلابی توأم میساختند و این عمل را در مواقع آرامش خیلی دقیق و ظریف و در مواقع طوفانی با خشونت سبعانه‌ای انجام میدادند. ولی فقط ناردنیک‌های شورش‌طلب و آنارش‌یست‌ها و "اکنون‌یست‌ها" میتوانستند از اینجا چنین استنتاج نمایند که مبارزه برای آزادی باید نفی شده یا تخفیف یابد. تحمیل این آیین کوتاه‌نظرانه روشنفکری به پرولتاریا همیشه فقط بطور موقت و فقط علیرغم برخورد به مقاومت وی میسر شده است. پرولتاریا همیشه بطور غریزی دریافته است که آزادی سیاسی با وجود اینکه مستقیماً بورژوازی را مستحکم و متشکل خواهد ساخت، مع‌هذا برای او لازم است و بیش از همه هم لازم است. پرولتاریا راه نجات خود را در سرپیچی از مبارزه طبقاتی ندانسته بلکه در تکامل این مبارزه، بسط دامنه آن، بالا بردن سطح آگاهی و تشکل و قطعیت آن میداند. کسی که از اهمیت وظایف مبارزه سیاسی میکاهد سوسیال دمکرات را از جایگاه یک سخنور خلقی به مقام یک منشی تردیونیون تنزل میدهد. کسی که از اهمیت وظایف پرولتاریا در انقلاب بورژوا دمکراتیک میکاهد، سوسیال دمکرات را از مقام پیشوای انقلاب مردم به سردمدار یک اتحادیه آزاد کارگری تنزل میدهد.

آری، انقلاب مردم. سوسیال دمکراسی با حقانیت کامل بر ضد سوء استفاده دمکراسی بورژوایی از کلمه مردم مبارزه کرده و میکند. سوسیال دمکراسی خواستار این است که با این کلمه تضادهای طبقاتی موجوده میان طبقات مختلف مردم پرده‌پوشی نشود، سوسیال دمکراسی بدون چون و چرا در لزوم استقلال کامل طبقاتی حزب پرولتاریا اصرار میورزد. ولی اگر سوسیال دمکراسی "مردم" را به "طبقات" تجزیه میکند برای این نیست که طبقه پیشرو دور خود بتند، حدود خود را تنگ کند و از ترس اینکه مبدا خداوندان اقتصاد دنیا برآمد فعالیت خود را قطع کند، بلکه برای این است که طبقه پیشرو بدون آسیب از تزلزل و ناپایداری و بی‌تصمیمی طبقات بینابینی بتواند با انرژی بیشتر و با شور بیشتری در راه آرمان تمام مردم و در رأس تمام مردم مبارزه کند. این است آنچه که نوایسکرایی‌های کنونی غالباً نمیفهمند و کلمه "طبقاتی" را در تمام حالات صرف و نحو آن سفسطه‌جویانه تکرار میکنند و آن را جایگزین شعارهای مؤثر سیاسی در انقلاب دمکراتیک میسازند.

انقلاب دمکراتیک یک انقلاب بورژوازی است. شعار تجدید تقسیم زمین (چرنی پردل Черный передел) یا شعار زمین و آزادی - یعنی رایجترین شعار توده دهقانان، که جورکش و جاهل ولی در عین حال شیفته‌وار جویای روشنایی و نیکبختی هستند - شعار بورژوازی است ولی ما مارکسیست‌ها باید بدانیم که برای نیل به آزادی واقعی پرولتاریا و دهقانان هیچ راهی بجز راه آزادی به شیوه بورژوازی و ترقی به شیوه بورژوازی موجود نبوده و نمیتواند باشد. ما باید فراموش نکنیم که در حال حاضر برای نزدیک کردن سوسیالیسم سوای آزادی کامل سیاسی، سوای جمهوری دمکراتیک و سوای دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان وسیله دیگری موجود نیست و نمیتواند هم باشد. ما که نماینده طبقه پیشرو و نماینده یگانه طبقه انقلابی هستیم که بی چون و چرا عاری از هر گونه شک و شبهه و بدون نگاه به پشت سر خویش انقلابی است، باید در مقیاس هر چه وسیعتر و با شجاعت و ابتکار هر چه بیشتری وظایف انقلاب دمکراتیک را در برابر تمام توده مردم قرار دهیم. کاستن از اهمیت این وظایف از لحاظ تئوری به معنای مسخره مارکسیسم و تحریف کوتاه‌نظرانه آن و از لحاظ عملی و سیاسی خیانت به انقلاب به نفع بورژوازی یعنی طبقه‌ای است که ناگزیر از عملی نمودن پیگیر انقلاب خواهد رمید. مشکلاتی که در سر راه پیروزی کامل انقلاب وجود دارد بس عظیم است. اگر نمایندگان پرولتاریا تمام آنچه را که در قوه دارند بکار برند و با این حال تمام مساعی آنها در مقابل مقاومت ارتجاع و خیانت بورژوازی و جهالت توده بیهوده ماند، هیچکس نمیتواند آنها را مورد تقبیح قرار دهد. ولی اگر سوسیال دمکراسی انرژی انقلابی تحول دمکراتیک را کاهش دهد و از شور انقلابی بوسیله ترس از پیروزی و ملاحظه از اینکه مبدا بورژوازی برآمد بکاهد همه و هر کس و در درجه اول پرولتاریای انقلابی آگاه وی را مورد تقبیح قرار خواهد داد.

مارکس میگوید انقلاب لوکوموتیو تاریخ است. انقلاب جشن ستمکشان و استثمار شونده‌گان است. توده مردم هیچگاه نمیتوانند مانند زمان انقلاب آفریننده فعال نظامات اجتماعی نوین باشند. در این مواقع، چنانچه بخواهیم با معیار محدودی که خرده بورژواها در مورد ترقیات بطئی و تدریجی بکار میبرند بسنجیم، مردم قادر به اعجازند.

ولی رهبران احزاب انقلابی نیز در چنین مواقعی باید وظایف خود را در مقیاس وسیعتر و با تهوری بیشتر طرح کنند. باید شعارهای آنها همیشه پیشاپیش ابتکار انقلابی توده حرکت کند، دیده بان و راهنمای وی باشد. آرمان دمکراتیک و سوسیالیستی ما را با تمام عظمت و جلال آن جلوه گر سازد و کوتاه ترین و سراسر است ترین راه رسیدن به پیروزی کامل، مسلّم و قطعی را نشان بدهد. بگذار اپورتونیست های بورژوازی آسوا باژدنیه مآب از خوف انقلاب و از خوف راه مستقیم، راه های غیر مستقیم، پُر پیچ و خم و راه صلح و مصالحه را اختراع نمایند. اگر با زور هم ما را مجبور به غلطیدن در این راه ها بنمایند باز ما در کار کوچک روزمره هم قادر به انجام وظایف خود خواهیم بود. ولی بگذار ابتدا مبارزه بیرحمانه، مسئله انتخاب راه را حل نماید. ما خائن و غدر ورز در انقلاب خواهیم بود اگر از این انرژی مخصوص به جشن توده ها و از این شور انقلابی آنان برای یک مبارزه بیرحمانه و فداکارانه به منظور دسترسی به راه مستقیم و قطعی استفاده ننماییم. بگذار اپورتونیست های بورژوازی حیوانانه در فکر ارتجاع آینده باشند. کارگران را نه وحشتی است از اینکه ارتجاع، خود را برای اعمال موحش مجهز مینماید و نه از اینکه بورژوازی در حال رمیدن است. کارگران در انتظار معامله نخواهند نشست و صدقه نمیخواهند، آنها تمام مساعی خود را در راه قلع و قمع بیرحمانه نیروهای ارتجاع یعنی در راه استقرار دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان بکار میبرند.

شکی نیست که هنگام توفان کشتی حزب ما را مخاطرات بیشتری تهدید میکند تا هنگام "دریانوردی" آرام ترقی لیبرالی که در آن استثمار کنندگان با تائی دردناکی خون طبقه کارگر را میمکند. شکی نیست که وظایف دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک هزار بار از وظایف "اپوزیسیون افراطی" و تنها یک مبارزه پارلمانی دشوارتر و معضلتر است. ولی کسی که در این لحظه انقلابی، استعداد این را دارد که آگاهانه برای دریانوردی آرام و راه "اپوزیسیون" بدون خطر رجحان قائل شود - همان به که خود را موقتاً از فعالیت سوسیال دمکراتیک کنار بکشد و منتظر پایان انقلاب یعنی زمانی باشد که دوران جشن سپری شده و مجدداً روزهای عادی آغاز شده باشد و بدین طریق دیگر آن معیار محدودی که او در روزهای عادی بکار میبرد، این ناهماهنگی مشمئز کننده را نداشته باشد و وظایف طبقه پیشاهنگ را با چنین زشتی تحریف ننماید.

در رأس تمام مردم بویژه دهقانان - در راه آزادی کامل، در راه انقلاب پیگیر دمکراتیک، در راه جمهوری به پیش! در رأس تمام زحمتکشان و استثمار شوندگان - در راه سوسیالیسم به پیش! این است آن سیاستی که پرولتاریای انقلابی باید در عمل داشته باشد، این است آن شعار طبقاتی که باید در حل هر مسأله تاکتیکی و هر گام عملی حزب کارگر به هنگام انقلاب رخنه کرده و معین کننده آن باشد.

بازهم خط مشی "آسوابازدنیه" باز هم خط مشی "ایسکرا"ی نو

شماره‌های ۷۱ و ۷۲ "آسوابازدنیه" و شماره‌های ۱۰۲ و ۱۰۳ "ایسکرا" مدارک جدید و فوق‌العاده پُرازشی در مورد مسأله‌ای که ما فصل هشتم جزوه خود را به آن اختصاص داده‌ایم در اختیار ما میگذارد. نظر به اینکه در اینجا استفاده از تمام این مدارک پُرازش به هیچ وجه ممکن نیست لذا ما فقط روی عمده‌ترین نکات آن مکث مینماییم: اولاً روی این موضوع که "آسوابازدنیه" چه نوع "رأیسم" را در سوسیال دموکراسی میستابد و چرا باید آن را بستاند؛ ثانیاً روی تناسب دو مفهوم: انقلاب و دیکتاتوری.

۱- چرا واقع بین های بورژوا لیبرال "واقع بین های" سوسیال دموکرات را میستایند؟

نمایندگان بورژوازی لیبرال ضمن مقاله‌هایی تحت عنوان "انشعاب در سوسیال دموکراسی روس" و "غلبه عقل سلیم" (شماره ۷۲ آسوابازدنیه) درباره سوسیال دموکراسی قضاوتی مینمایند که برای پرولتاریای آگاه دارای ارزش بس شگرفی است. هر قدر در مورد آشنایی با متن کامل این مقالات و تعمق در هر جمله آن به سوسیال دموکراتها توصیه شود باز هم کم است. ما ابتدا احکام عمده این دو مقاله را در اینجا نقل مینماییم:

"آسوابازدنیه" چنین میگوید - "برای کسی که از کنار ناظر جریان امور است درک مفهوم واقعی سیاسی اختلافی که سوسیال دموکراسی را به دو فراکسیون منشعب نموده است بسیار دشوار است. این تعریف که فراکسیون "اکثریت" رادیکال‌تر و دارای خط مشی سرراست‌تری است و "اقلیت" بر خلاف آن برای پیشرفت کار، بعضی صلح و مصالحه‌ها را جایز میداند، چندان دقیق نبوده و در هر صورت توصیف جامعی نیست. به هر حال احکام سنتی مکتب ارتدکسال مارکسیستی را شاید فراکسیون اقلیت از فراکسیون لنین هم بیشتر مراعات میکند. توصیف ذیل به نظر ما دقیق‌تر میرسد: روحیه سیاسی عمده "اکثریت" عبارت است از انقلابیگری مجرد، شورش‌طلبی، کوشش برای برپا کردن قیام در بین توده مردم به هر وسیله‌ای که شده و تصرف بیدرنگ قدرت بنام این توده! این موضوع "لنینیست‌ها" را تا درجه معینی به سوسیالیست-رولوسیونرها نزدیک مینماید و بوسیله ایده انقلاب همگانی روس در ذهن آنها پرده‌ای بروی ایده مبارزه طبقاتی میکشاند. "لنینیست‌ها" که در کارهای عملی از بسیاری از محدودیت‌های آیین سوسیال دموکراتیک دست شسته‌اند از طرف دیگر سرا پا در محدودیت انقلابیگری فرو رفته‌اند، بجز تهیه و تدارک قیام فوری از هرگونه فعالیت عملی دیگری امتناع میورزند. از لحاظ اصولی به تمام شکلهای تبلیغات علنی و نیمه علنی و هرگونه صلح و مصالحه عملاً مفیدی با دیگر جریانهای اپوزیسیون با نظر حقارت مینگرند. ولی اقلیت، برعکس، در عین اینکه محکم به شریعت مارکسیسم پایبند است، عناصر واقع‌بین جهان‌بینی مارکسیسم را نیز حفظ میکند. ایده اساسی این فراکسیون این است که منافع "پرولتاریا" را در نقطه مقابل منافع بورژوازی قرار میدهد. ولی از طرف دیگر مبارزه پرولتاریا را با واقع‌بینی هشیارانه و با معرفت صریح به تمام شرایط و وظایف مشخص این مبارزه درک مینماید - البته در حدود معینی که اصول لایتغیر شریعت سوسیال دموکراسی حکم میکند. هیچیک از این دو فراکسیون در اجرای نقطه نظر اساسی خود بطور کامل پیگیر نیستند، زیرا در کار خلاقه مسلکی و سیاسی خود پایبند احکام اکید شریعت سوسیال دموکراتیک هستند و این قضیه مانع این میشود که "لنینیست‌ها" لااقل مثل بعضی سوسیال رولوسیونرها مستقیماً شورش‌طلب و "ایسکرای‌ها" رهبران عملی جنبش سیاسی واقعا موجود طبقه کارگر بشوند".

و سپس نویسنده "آسوابازدنیه" متن قطعنامه های عمده را نقل مینماید و با چند تذکر مشخصی که درباره آنها میدهد به توضیح "افکار" کلی خود می پردازد و میگوید در مقایسه با کنگره سوم "کنفرانس اقلیت در مورد قیام مسلحانه بکلی روش دیگری دارد". اختلافی که در قطعنامه های صادره درباره حکومت موقت وجود دارد "مربوط به قیام مسلحانه است". "یک چنین اختلاف نظری هم در مورد اتحادیه های حرفه ای کارگری مشاهده میشود. "لنینیست ها" در قطعنامه های خود کلمه ای هم در خصوص این مهمترین مبنای تربیت سیاسی و تشکل طبقه کارگر دم زده اند. ولی اقلیت بر عکس در اینمورد یک قطعنامه بسیار جدی تنظیم نموده است". در مورد لیبرالها گوئی هر دو فراکسیون متفق الرأی هستند. لکن کنگره سوم "متن قطعنامه پلخانیف در مورد لیبرالها مصوبه کنگره دوم را تقریباً کلمه به کلمه تکرار مینماید و قطعنامه استاورو را که مورد تصویب همان کنگره قرار گرفته بود و نسبت به لیبرال ها حسن نظر بیشتری داشت رد میکند". قطعنامه های کنگره و کنفرانس در مورد جنبش دهقانان تقریباً بطور کلی همگون هستند ولی "اکثریت" بیشتر روی ایده ضبط انقلابی اراضی ملاکین و غیره تکیه مینماید و حال آنکه "اقلیت" میخواهد مطالبه رفرفرم های دموکراتیک دولتی و اداری را پایه تبلیغات خود قرار دهد".

سرانجام آسوابازدنیه متن یکی از قطعنامه های منشویکی را از شماره ۱۰۰ "ایسکرا" نقل مینماید که ماده عمده آن این است: "نظر به اینکه در زمان حاضر کار مخفی به تنهایی، شرکت توده را در زندگی حزبی بحد کافی تأمین نمیکند و تا اندازه ای هم خود توده را در نقطه مقابل حزب، که یک تشکیلات مخفی است، قرار میدهد لذا این سازمان باید هدایت مبارزه حرفه ای کارگری را بر زمینه علنی بعهده بگیرد و این مبارزه را کاملاً با وظایف سوسیال دمکراتیک مرتبط سازد". درباره این قطعنامه آسوابازدنیه اعلام میدارد که: "ما به این قطعنامه بعنوان غلبه عقل سلیم و بعنوان روشن شدن موضوع تاکتیک برای قسمت معینی از حزب سوسیال دمکرات صمیمانه شادباش میگوییم".

اکنون خواننده با تمام نکات اصلی قضاوت های آسوابازدنیه آشنایی دارد. البته اشتباه عظیمی بود اگر تصور میرفت قضاوتها درست است یعنی اینکه با حقیقت عینی مطابقت دارد. هر سوسیال دمکرات در هر قدم بسهولت اشتباهات آن را مییابد. ساده لوحی بود اگر فراموش میشد که این قضاوتها سرپا با منافع و نظریات بورژوازی آغشته شده و از این لحاظ کاملاً مغرضانه بوده و از تمایلات خاصی ناشی میشود. این قضاوتها نظریات سوسیال دمکراسی را همانگونه منعکس میسازند که آئینه مقعر یا محدب اشیاء را منعکس میسازد. ولی اشتباهی عظیمتر بود اگر فراموش میشد که بالأخره این قضاوتهایی که بورژوازمآبانه تحریف شده انعکاسی است از منافع واقعی بورژوازی که بدون شک بمنابیه یک طبقه بخوبی میفهمد چه تمایلاتی در داخل سوسیال دمکراسی بحال وی یعنی بورژوازی سودمند و نزدیک و آشنا و خوشایند است و چه تمایلاتی زبان بخش و دور و بیگانه و ناخوشایند. فیلسوف یا نویسنده بورژوازی هیچگاه نظریات سوسیال دمکراسی را، خواه منشویکی باشد و خواه بلشویکی صحیحاً درک نخواهد کرد. ولی اگر این نویسنده ولو اندکی فہیم باشد آنوقت غریزه طبقاتیش او را فریب نخواهد داد و ماهیت اهمیتی را که این یا آن جریان در داخل سوسیال دمکراسی برای بورژوازی دارد، ولو آن را تحریف هم بکند، همیشه صحیح درک خواهد نمود. به این مناسبت شایسته است که غریزه طبقاتی دشمن ما و قضاوت طبقاتی وی همیشه مورد توجه کاملاً جدی هر پرولتار آگاه قرار گیرد.

حال ببینیم غریزه طبقاتی بورژوازی روس با زبان "آسوابازدنیه" ای ها بما چه میگوید؟ این غریزه در کمال صراحت رضایت خود را از تمایلات ایسکرای نو اظهار میدارد و آن را بمناسبت واقع بینی (رآلیسم)، هشیاری، غلبه عقل سلیم، جدی بودن قطعنامه ها، روشن شدن تاکتیک، عملی بودن و غیره میستاید، - و از تمایلات کنگره سوم اظهار عدم رضایت نموده و آن را بمناسبت محدودیت، انقلابیگری، شورش طلبی، نفی صلح و مصالحه های عملاً مفید و غیره تقبیح مینماید، غریزه طبقاتی بورژوازی اتفاقاً آن چیزی را به وی تلقین میکند که بکرات با دقیقترین مدارک در مطبوعات ما به ثبوت رسیده است و آن اینکه: نوایسکرای ها جناح اپورتونیست و مخالفین آنها جناح انقلابی سوسیال دمکراسی معاصر روسیه را تشکیل

میدهند. لیبرالها نمیتوانند از تمایلات اولی تمجید و تمایلات دومی را تقبیح نکنند. لیبرالها، که ایدئولوگ‌های بورژوازی هستند، بخوبی میفهمند که "عملی بودن، هشیاری و جدی بودن" طبقه کارگر، یعنی محدود بودن عملی میدان فعالیت وی در چهار دیوار سرمایه‌داری و رفم و مبارزه حرفه‌ای و غیره بحال بورژوازی سودمند است. چیزی که برای بورژوازی خطرناک و وحشت‌آور است "محدودیت انقلابی" پرولتاریا و کوششی است که پرولتاریا به مقتضای وظایف طبقاتی خود برای ایفای نقش رهبری در انقلاب همگانی روس بعمل می‌آورد.

این که معنی کلمه "واقع‌بینی" از نقطه نظر آسواباژدنیه واقعا چنین است موضوعی است که در ضمن از طریزی که سابقاً آسواباژدنیه و آقای استرووه آن را استعمال میکردند مشهود میگردد. خود ایسکرا نتوانست اعتراف نکند که از نظر آسواباژدنیه معنی "واقع‌بینی" چنین است. مثلاً مقاله‌ای را که تحت عنوان "وقت است!" در ضمیمه شماره ۷۴-۷۳ ایسکرا درج شده بود بخاطر آورد. نویسنده این مقاله (نماینده پیگیر نظریات "منجلاّب" در کنگره دوم حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه) صاف و پوست‌کنده عقیده خود را اظهار میکند و میگوید: "آکیمف در کنگره بیشتر نقش شیخ اپورتونیسیم را بازی کرد تا نماینده واقعی آن را". و هیئت تحریریه ایسکرا فوراً مجبور شد گفته نویسنده مقاله "وقت است!" را اصلاح کند و تبصره‌ای به این مضمون بنویسد:

"با این عقیده نمیشود موافقت نمود. در نظریات رفیق آکیمف راجع به مسائل برنامه نقش اپورتونیسیم آشکارا دیده میشود و این موضوع را منقّد آسواباژدنیه نیز تصدیق مینماید، به این طریق که در یکی از شماره‌های اخیر خود متذکر میگردد که رفیق آکیمف به خط مشی "واقع‌بینانه" - بخوان رویزیونیستی - گرویده است."

پس ایسکرا خود بخوبی میداند که "واقع‌بینی" از نظر آسواباژدنیه همان اپورتونیسیم است و لاغیر. حال اگر ایسکرا که به "واقع‌بینی لیبرالی" حمله میکند (شماره ۱۰۲ ایسکرا) اکنون درباره این موضوع سکوت اختیار مینماید که چگونه لیبرالها وی را بخاطر واقع‌بینی‌اش ستوده‌اند، همانا علت این سکوت این است که این ستودنها تلخ‌تر از هر مذمتی است. این ستودنها (که تصادفاً و برای اولین بار از طرف آسواباژدنیه اظهار نشده است) در حقیقت اثباتی است بر خویشاوندی واقع‌بینی لیبرالی با آن تمایلات موجوده در "واقع‌بینی" (بخوان اپورتونیسیم) سوسیال دمکراتیک که در تمام قطعنامه‌های نوابسکرای‌ها بعلت اشتباه‌آمیز بودن سرپای خط مشی تاکتیکی آنان رسوخ نموده است.

در حقیقت امر اکنون دیگر بورژوازی روسیه ناپیگیری و خودغرضی اش را در انقلاب "همگانی" چه بوسیله استدلال‌های آقای استرووه، چه بوسیله سرپای لحن و کلیه مضامین همه جراید لیبرالی و چه بوسیله چگونگی اقدامات سیاسی جمیع زمستویست‌ها و روشنفکران و بطور کلی انواع طرفداران آقایان تروتسکوی، پترنکوویچ، رودیچف و شرکاء کاملاً آشکار نموده است. البته بورژوازی همیشه بطور دقیق قضایا را درک نمیکند، ولی بحکم غریزه طبقاتی بطور کلی به این موضوع بسیار خوب پی میبرد که گرچه پرولتاریا و "مردم" از یکطرف برای انقلاب وی بمثابه طعمه توپ و همچون پتکی برضد حکومت مطلقه مفیدند ولی از طرف دیگر پرولتاریا و دهقانان انقلابی در صورت نیل به "پیروزی قطعی بر تزاریسیم" و پایان رساندن انقلاب دموکراتیک بی نهایت برای وی خطرناکند. از این رو بورژوازی تمام قوا و تلاشش متوجه آنستکه پرولتاریا به ایفاء نقش "محجوبانه‌ای" در انقلاب اکتفا نماید و با احتیاط تر، عملی تر و واقع بین تر باشد و فعالیتش از این اصل ناشی شود که: "مبادا بورژوازی برمد".

روشنفکران بورژوا بخوبی میدانند قادر به معدوم ساختن جنبش کارگری نیستند و به این جهت هم به هیچ وجه به مخالفت با جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی پرولتاریا برنمی‌خیزند، - خیر آنها حتی انواع و اقسام آزادی اعتصاب و مبارزه مؤدبانه طبقاتی را میستایند ولی جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی را بشیوه برنتانف یا هیرش-دونکر(۲۵) درک میکنند. به عبارت دیگر آنها کاملاً حاضرند حق آزادی اعتصاب و تشکیل اتحادیه را (که اکنون عملاً خود کارگران تقریباً آن را بدست آورده‌اند) بعنوان "گذشت" به کارگران بدهند فقط بشرط اینکه کارگران از "شورش‌طلبی" از "انقلابیگری محدود"، از خصومت نسبت به "صلح و مصالحه‌های مفید"، از ادعا و کوشش برای اینکه نقش مبارزه طبقاتی خود یعنی نقش پیگیری پرولتاریایی و قطعیت پرولتاریایی و "ژاکوبینیسم پلب‌منشانه" را بر چهره "انقلاب همگانی روسیه" بگذارند صرف‌نظر نمایند. به این جهت روشنفکران بورژوا در سراسر روسیه به

هزاران شیوه و تمهید - بوسیله کتب* سخنرانی‌ها، نطق‌ها، مصاحبه‌ها و غیره و غیره - با تمام قوا میکوشند اندیشه‌های هشیاری محتاطانه (بورژوازی)، عملی بودن (لیبرالی)، واقع‌بینی (اپورتونیستی) مبارزه طبقاتی (بشیوه برتائف)، اتحادیه‌های کارگری (بشیوه هیرش-دونکر) و غیره را به کارگران تلقین نمایند. این دو شعار اخیر بخصوص برای بورژواهای حزب "دمکرات مشروطه‌طلب" یا آسوابازدنیه مساعد است زیرا صورت ظاهر آنها با شعارهای مارکسیستی جور می‌آید و با اندکی مسکوت گذاردن و کمی تحریف بسهولت میتوان آنها را با شعارهای سوسیال دمکراتیک مخلوط نمود و حتی گاهی بجای شعارهای سوسیال دمکراتیک جا زد. مثلا روزنامه علنی لیبرالی "راس وت" (که ما سعی میکنیم در موقع مقتضی مفصلا با خوانندگان روزنامه "پرولتاری" درباره آن صحبت کنیم) اغلب چنان مطالب "شجاعانه‌ای" درباره مبارزه طبقاتی، امکان فریب پرولتاریا توسط بورژوازی، جنبش کارگری، فعالیت مبتکرانه پرولتاریا و غیره و غیره میگوید که خواننده بی‌دقت و کارگر رشد نیافته بسهولت ممکن است "سوسیال دمکراتیسم" آن را سکه کامل‌عیار حساب کند. حال آنکه در حقیقت این چیزی نیست جز نسخه بدل بورژوایی سوسیال دمکراتیسم و تحریف و تخطئه اپورتونیستی مفهوم مبارزه طبقاتی. اساس تمام این تقلب عظیم بورژوایی را (عظیم از لحاظ وسعت تأثیر در توده‌ها) تمایلی تشکیل میدهد که هدف آن این است که جنبش کارگری را تا درجه جنبشی که بیشتر اتحادیه‌ای باشد تنزل دهد، آن را از سیاست مستقل (یعنی سیاست انقلابی که هدف آن دیکتاتوری دمکراتیک است) دور نگاه دارد و "بوسیله ایده مبارزه طبقاتی در ذهن آنها، یعنی کارگران پرده‌ای به روی ایده انقلاب همگانی روس بکشد".

بطوری که خواننده مشاهده مینماید ما فرمول آسوابازدنیه را وارونه کردیم. این یک فرمول درخشانی است که بطرز درخشانی دو نظر یعنی نظر بورژوازی و نظر سوسیال دمکراتیک را درباره نقش پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک، بیان مینماید. بورژوازی میخواهد جنبش پرولتاریا را فقط به جنبش حرفه‌ای منحصر نماید و از این راه بوسیله "ایده مبارزه طبقاتی (بشیوه برتائف) در ذهن وی پرده‌ای به روی ایده انقلاب همگانی روس بکشد" یعنی کاملا مطابق با روح نویسندگان برنشتینی Credo رفتار کند که بوسیله ایده جنبش "صرفا کارگری" در ذهن کارگران پرده‌ای به روی ایده مبارزه سیاسی میکشیدند. ولی سوسیال دمکراسی بر عکس میخواهد مبارزه طبقاتی پرولتاریا را تا نیل به شرکت رهبری کننده وی در انقلاب همگانی روس تکامل دهد یعنی این انقلاب را به دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان برساند.

بورژوازی به پرولتاریا میگوید: انقلاب ما همگانی است. به این جهت تو بمثابة طبقه خاص باید به مبارزه طبقاتی خود اکتفا کنی، باید بنام "عقل سلیم" عمده توجه خود را به اتحادیه‌های حرفه‌ای و علنی نمودن آنان معطوف داری - باید همانا این اتحادیه‌های حرفه‌ای را "مهمترین مبنای تربیت سیاسی و تشکل خود" محسوب داری، - باید در لحظه انقلابی اکثر قطعنامه‌های "جدی" از قبیل قطعنامه‌های ایسکرای نو تنظیم نمایی، باید رفتار در مورد قطعنامه‌هایی که "نسبت به لیبرالها حسن نظر بیشتری دارد" با احتیاط باشد، - باید رهبرانی را ترجیح دهی که میخواهند "رهبران عملی جنبش سیاسی واقعا موجود طبقه کارگر باشند"، - باید "عناصر واقع‌بین جهان‌بینی مارکسیسم را حفظ کنی" (اگر، متأسفانه، "احکام اکید" این شریعت "غیر علمی" در تو سرایت کرده باشد).

*- مراجعه شود به کتاب پروکوپوویچ: "مسئله کارگر در روسیه"

سوسیال دمکراسی به پرولتاریا میگوید: انقلاب ما همگانی است - به این جهت تو باید بمثابة پیشروترین طبقات و یگانه طبقه تا آخر انقلابی مساعی خود را صرف آن نمایی که نه تنها به جدّترین طرزی در آن شرکت ورزی بلکه رهبری آن را نیز به عهده خود گیری. به این جهت تو نباید خود را در چهار دیوار مبارزه طبقاتی به مفهوم محدود آن و بخصوص به مفهوم یک جنبش حرفه‌ای محدود نمایی، بلکه برعکس باید بکوشی که حدود و مضمون مبارزه طبقاتی خود را به حدی وسعت دهی که نه فقط تمام وظایف انقلاب فعلی دمکراتیک و همگانی

روس، بلکه وظایف انقلاب سوسیالیستی آتی را نیز در بر گیرد. به این جهت تو بدون اینکه جنبش حرفه‌ای را نادیده بگیری و بدون اینکه از استفاده از کوچکترین میدان فعالیت علنی امتناع نمایی، باید در عصر انقلاب - وظایف قیام مسلحانه، تشکیل ارتش انقلابی و حکومت انقلابی را بمثابة یگانه طرق نیل به پیروزی کامل مردم بر تزاریسم و بکف آوردن جمهوری دمکراتیک و آزادی واقعی سیاسی و در درجه اول اهمیت قرار دهی. ذکر این موضوع دیگر زائد است که قطعنامه‌های نوایسکرای‌ها در نتیجه "خط مشی" غلط خود چه روش نیمه‌کاره و ناپیگیر و طبعاً مورد پسند بورژوازی در مورد این مسأله اتخاذ کرده است.

مجموعه‌های فغانی خلق ایران

۲. "عمیق کردن" جدید مسئله بوسیله رفیق مارتینف

حال به مقالاتی که مارتینف در شماره‌های ۱۰۲ و ۱۰۳ ایسکرا نوشته است بپردازیم. بخودی خود واضح است که ما به تلاشهایی که مارتینف بعمل می‌آورد برای اینکه ثابت کند تفسیر ما درباره یک سلسله از گفته‌های انگلس و مارکس نادرست و تفسیر او درست است پاسخی نخواهیم داد. این تلاشها بقدری غیر جدی، طفره‌های مارتینف آنقدر آشکار و مسأله بقدری واضح است که مکث روی آن برای یکبار دیگر خالی از لطف است. هر خواننده فکوری خود از نیرنگهای ناشیانه‌ای که مارتینف در تمام جریان بحث برای استتار عقب‌نشینی خود بکار برده است بسهولت سر در می‌آورد، بخصوص پس از اینکه ترجمه متن کامل جزوه انگلس موسوم به "باکونینیس‌ها گرم کارند" و ترجمه متن کامل جزوه مارکس موسوم به "پیام هیأت مدیره اتحادیه کمونیست‌ها" مورخه مارس ۱۸۵۰ که توسط عده‌ای از کارکنان روزنامه "پرولتاری" تهیه شده است منتشر گردد. تنها یک نقل قول از مقاله مارتینف کافی است تا عقب‌نشینی وی را برای خواننده آشکار سازد.

مارتینف در شماره ۱۰۳ مینویسد: ایسکرا "تصدیق میکند" که "استقرار حکومت موقت یکی از طرق ممکن و صلاح تکامل انقلاب است ولی صلاح بودن شرکت سوسیال دمکراتها را در حکومت موقت بورژوازی نفی میکند تا بعدا تمام دستگاه دولتی را بمنظور انقلاب سوسیال دمکراتیک بکف آورد". به دیگر سخن: ایسکرا اکنون به بیمعنی بودن کلیه ترس و وحشت خود درباره مسئولیت حکومت موقت در قسمت خزانه‌داری و بانکها و درباره خطر و عدم امکان در دست گرفتن امور "زندانها" و غیره اعتراف نموده است. ولی ایسکرا کمافی‌السابق دچار آشفته فکری است زیرا دیکتاتوری دمکراتیک را با دیکتاتوری سوسیالیستی مخلوط مینماید. این یک آشفته فکری ناگزیر است که برای پوشش هنگام عقب‌نشینی بکار میرود.

ولی مارتینف در بین آشفته فکran ایسکرای نو دارای این وجه تمایز است که در آشفته فکری مقام اول را احراز مینماید و اگر چنین اصطلاحی جایز باشد آشفته فکر با قریحه است. او در نتیجه جوش و تقلاهای خود برای "عمیق کردن" مسئله، دچار آشفته فکری میگردد و تقریباً همیشه در جریان "تعقل" خود به فرمولبندی‌های تازه‌ای میرسد که تمام کذب خط مشی مورد پیروی او را بطرز شگرفی روشن می‌سازد. بیاد بیاورید که چگونه او در دوره اکونومیسیم گفته‌های پلخانیف را "عمیق کرد" و فرمول "مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت" را کشف نمود. مشکل بتوان در تمام مطبوعات اکونومیست‌ها عبارتی را پیدا کرد که بهتر از این بتواند تمام جنبه قلابی این خط مشی را بیان کند. اکنون نیز همینطور است مارتینف مجدّانه به ایسکرای نو خدمت میکند و تقریباً هر بار که قلم بدست میگیرد مدرک جدید و شگرفی برای اثبات قلابی بودن خط مشی ایسکرای نو در اختیار ما میگذارد. در شماره ۱۰۲ میگوید که لنین "به طرز نامشهودی مفهوم دیکتاتوری و انقلاب را با یکدیگر جا زده است" (صفحه ۳، ستون ۲).

در حقیقت تمام اتهامات نوایسکرای‌ها بر ضد ما در اتهام مزبور خلاصه میشود. و چقدر ما از مارتینف بخاطر این اتهام متشکریم! او با این فرمول اتهامی خود چه خدمت پُر ارزشی در مبارزه با خط مشی ایسکرای نو به ما میکند! واقعا هم که ما باید از هیئت تحریریه ایسکرا خواهش کنیم که برای "عمیق کردن" حملات علیه "پرولتاری" و بیان "واقعا اصولی" این حملات مارتینف را بیشتر بر ضد ما به میدان بفرستد. زیرا هر چه مارتینف برای اصولی بودن استدلال خود بیشتر بکوشد به همان نسبت نتیجه‌ای که میگیرد بدتر است، به همان نسبت نواقص خط مشی ایسکرای نو را واضحت‌تر نشان میدهد و به همان نسبت بیشتر موفق به عملی نمودن شیوه تعلیم و تربیتی مفیدی در مورد خود و رفقای خود میگردد (reductio ad absurdum) اصول ایسکرای نو را به مهملات میرساند).

"وپربود" و "پرولتاری" مفهوم انقلاب و دیکتاتوری را با یکدیگر "جا میزنند". ایسکرا مایل به چنین "جا زدنی" نیست. درست همینطور است، رفیق مارتینف محترم! شما سهواً حقیقت بزرگی را بیان کردید. شما با فرمول تازه خود این تز ما را تأیید کردید که ایسکرا در انقلاب نقش دنباله روی را بازی میکند و در مورد فرمولبندی وظایف

انقلاب بسوی خط مشی آسواپاژدنیه انحراف مییابد ولی "ویریود" و "پرولتاری" شعارهایی میدهند که انقلاب دمکراتیک را بجلو سوق میدهد.

رفیق مارتینف، آیا این موضوع برای شما قابل درک نیست؟ نظر باهمیت مسئله ما سعی میکنیم آنرا بتفصیل برای شما توضیح دهیم.

یکی از نمودارهای جنبه بورژوازی انقلاب دمکراتیک آن است که یک سلسله از طبقات، گروهها و قشرهای اجتماعی که کاملاً طرفدار مالکیت خصوصی و اقتصاد کالایی هستند و توانایی خروج از این چهار دیوار را ندارند، به حکم شرایط محیط به بیهودگی حکومت مطلقه و بطور کلی تمام رژیم سرواژ معترف شده و به شعار آزادی میپیوندند. در جریان این عمل جنبه بورژوازی این آزادی که مورد مطالبه "جامعه" بوده و مالکین و سرمایه‌داران بوسیله سیلی از سخن (و فقط سخن!) از آن مدافعه مینمایند با وضوحی هر چه بیشتر آشکار میشود. در عین حال اختلاف اساسی بین مبارزه کارگری و مبارزه بورژوازی در راه آزادی و بین دمکراتیسم پرولتاریایی و لیبرالی نیز روز به روز نمایانگر میگردد. طبقه کارگر و نمایندگان آگاه آن به پیش میروند و این مبارزه را نیز به پیش میبرند و نه فقط از سرانجام دادن به آن ترسی ندارند بلکه میکوشند آن را از آخرین حد انقلاب دمکراتیک نیز دورتر برند. بورژوازی که ناپیگیر و خودغرض است شعارهای آزادی را فقط بطور ناقص و از روی ریا میپذیرد. هر گونه کوششی که هدفش این باشد که بوسیله یک حد فاصل خاص و یا تنظیم "مواد" مخصوصی (از قبیل مواد قطعنامه استاروور یا کنفرانس چپها) حدودی را تعیین کند که از پس آن دیگر این ریاکاری دوستان بورژوازی آزادی و یا اگر بهتر بخواهید خیانت دوستان بورژوا به آزادی شروع میشود، ناگزیر محکوم به عدم موفقیت است. زیرا بورژوازی، که بین دو آتش (حکومت مطلقه و پرولتاریا) قرار گرفته، قادر است به هزاران شیوه و تمهید خط مشی و شعارهای خود را عوض کند، گاه یک گز به راست و گاه یک گز به چپ برود. چانه بزند و دلالتی کند. وظیفه دمکراتیسم پرولتاریایی اختراع اینگونه "مواد" بیروح و بیجان نیست بلکه عبارت است از انتقاد خستگی ناپذیر از اوضاع سیاسی تکامل یابنده و افشای ناپیگیری و آن خیانت‌های تازه به تازه بورژوازی که پیش‌بینی آنها قبلاً ممکن نیست.

چنانچه با تاریخ نوشته‌های سیاسی آقای استرووه در مطبوعات غیر علنی و به تاریخ جنگ سوسیال دمکراسی با وی نظری بیفکنید آشکارا خواهید دید که سوسیال دمکراسی، این مدافع آتشین دمکراتیسم پرولتاریایی، وظایف نامبرده را انجام داده است. آقای استرووه کار را از شعار صد در صد شیف‌مآبانه یعنی از شعار "حقوق و زمستوای پُرقدرت" شروع کرد (رجوع شود به مقاله من در "زاریا" تحت عنوان "تعقیب کنندگان زمستو و آنیبال‌های ضد لیبرالیسم") * سوسیال دمکراسی او را افشاء ساخت و بسوی برنامه مشخص مشروطه‌خواهانه راند. وقتی که این "راندنها" در نتیجه سیر بویژه سریع حوادث انقلابی مؤثر واقع شد، آنوقت سمت مبارزه متوجه مسئله بعدی دمکراتیسم گردید و آن اینکه مشروطیت بطور کلی، کافی نیست و حتماً باید با حق انتخاب همگانی، مستقیم و متساوی و رأی مخفی توأم باشد. وقتی ما این موضع جدید "دشمن" (یعنی قبول حق انتخاب همگانی از طرف انجمن آسواپاژدنیه) را نیز "تصرف کردیم" به یورش خود ادامه داده و شروع به افشای ریاکاری و کذب سیستم دو مجلسی نمودیم و به اثبات این موضوع پرداختیم که آسواپاژدنیه‌ای‌ها حق انتخاب همگانی را بطور ناقصی قبول دارند و همچنین از روی سلطنت‌طلبی آنان نشان دادیم که دمکراتیسم آنها جنبه دلال‌منشانه دارند و این اعضای آسواپاژدنیه، این قهرمانان کیسه پول، منافع انقلاب کبیر روس را به معرض معامله گذارده‌اند.

سرانجام، سرسختی وحشیانه حکومت مطلقه، پیشرفت عظیم جنگ داخلی و لاعلاجی آن موقعیتی که سلطنت‌طلبان، روسیه را بدان کشانده‌اند، جامدترین مغزها را نیز به حرکت آورد. انقلاب یک واقعیت مسلم میشد دیگر لازم نبود شخص انقلابی باشد تا وجود انقلاب را تصدیق نماید. حکومت مطلقه عملاً در برابر انظار همه متلاشی شده و میشود. همانطور که یک لیبرال (آقای گره دسکول) در مطبوعات علنی صحیحا متذکر گردید در مقابل این حکومت عملاً یک محیط نافرمانی بوجود آمده است. حکومت مطلقه با وجود تمام قدرت ظاهریش

ناتوان از کار در آمد، حوادث انقلاب تکامل یابنده، صاف و ساده به کنار افکندن این پیکر طفیلی که زنده زنده در حال فساد و گندیدن بود پرداخت. بورژوا لیبرالها که مجبور بودند شالوده فعالیت خود را (یا به عبارت صحیحتر سوداگری سیاسی خود را) بر زمینه یک چنین مناسباتی که عملا در حال بوجود آمدن است بگذارند، شروع به درک ضرورت تصدیق انقلاب نمودند. آنها نه برای آنکه انقلابی هستند بلکه با وجود انقلابی نبودن این کار را میکنند. آنها به حکم ضرورت و بر خلاف اراده خود این کار را میکنند، در حالی که با قلبی آکنده از خشم و کین ناظر کامیابیهای انقلاب هستند و حکومت مطلقه را که مایل به معامله نبوده و خواهان مبارزه حیاتی و مماتی است به انقلابیگری متهم مینمایند. این سوداگران فطری از مبارزه و انقلاب نفرت دارند ولی جریان اوضاع آنها را وادار میکند بر موضع انقلاب تکیه نمایند زیرا موضع دیگری برای اتکاء ندارند.

ما ناظر یک صحنه فوق العاده عبرت انگیز و فوق العاده مضحکی هستیم. روسپیان لیبرالیسم بورژوازی میکوشند خود را با کسوت انقلابیگری بیارایند. کارکنان آسوابازدنیه هم - Risum teneatis, amici! ** - دیگر شروع کرده اند بنام انقلاب صحبت کنند! اینها اطمینان میدهند که "از انقلاب نمیترسند" (آقای استرووه در شماره ۷۲ آسوابازدنیه)!!! کارکنان آسوابازدنیه مدعی آن هستند که "در رأس انقلاب قرار گیرند"!!!

این یک پدیده فوق العاده پرمعنایی است که تنها نشانه پیشرفت لیبرالیسم بورژوازی نبوده بلکه بیشتر پیشرفت و موفقیتهای واقعی و عیان جنبش انقلابی را نشان میدهد که وادار کرده است به وجودش معترف شوند. حتی بورژوازی نیز شروع به احساس این موضوع کرده است که طرفداری از انقلاب با صرفه تر است و این نشان میدهد که تا چه حدی موقعیت حکومت مطلقه متزلزل شده است. ولی از طرف دیگر، این پدیده نشانه ای است از ارتقاء تمامی جنبش به مدارج جدید و عالیتز در عین حال وظایف جدید و عالیتزی را نیز در مقابل ما میگذارد. تصدیق انقلاب از طرف بورژوازی، اعم از اینکه فلان یا بهمان ایدئولوگ بورژوازی شخصا هم با وجدان باشد، نمیتواند صادقانه باشد. بورژوازی نمیتواند خودغرضی ناپیگیری، سوداگری و نیرنگهای پست ارتجاعی خود را در این

*- رجوع شود به جلد پنجم کلیات آثار لنین، چاپ چهارم روسی، صفحه ۱۹ تا ۶۵. ه.ت.

** - دوستان خنده خود را نگاه دارید!

عالیتزین مرحله جنبش نیز وارد نکند. ما اکنون باید نزدیکترین وظایف مشخص انقلاب را از نقطه نظر برنامه و بمنظور تکامل برنامه خود بنحو دیگری تنظیم نماییم. آنچه دیروز کافی بود امروز کافی نیست. شاید دیروز مطالبه تصدیق انقلاب بعنوان یک شعار پیشرو دموکراتیک کافی بود. ولی اکنون دیگر این کافی نیست. انقلاب حتی آقای استرووه را وادار کرده است آن را برسمیت بشناسد. اکنون از طبقه پیشرو خواسته میشود که مضمون واقعی وظایف میرم و تأخیر ناپذیر این انقلاب را دقیقا معین نماید. آقایان استرووها در همان حال که انقلاب را برسمیت میشناسند باز و باز مانند الاغ گوشهای خود را تیز میکنند و همان نغمه قدیمی را درباره اینکه ممکن است از طریق مسالمت آمیز کار را به سرانجام خود رسانند و درباره اینکه نیکلآقایان کارکنان آسوابازدنیه را به حکومت دعوت کند و غیره و غیره ساز مینمایند. آقایان کارکنان آسوابازدنیه انقلاب را برسمیت میشناسند تا بدین وسیله با خطر کمتری، از این انقلاب به نفع خود استفاده نمایند و به آن خیانت ورزند. وظیفه ما اکنون این است که به پرولتاریا و به تمام مردم نشان دهیم که شعار "انقلاب" کافی نیست و باید مضمون واقعی انقلاب بطور روشن، صریح، پیگیر و قطعی تعریف شود. و اما این تعریف شامل یگانه شعاری است که میتواند "پیروزی قطعی" انقلاب را بطرز صحیحی بیان کند و آن - شعار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دهقانان است.

سوء استفاده از کلمات در سیاست، عادی ترین پدیده هاست. مثلا هم طرفداران لیبرالیسم بورژوازی انگلستان بارها خود را "سوسیالیست" نامیده اند. (هارکوت گفت که "ما اکنون همه سوسیالیست هستیم" - "We all are socialists now") و هم طرفداران بیسمارک و هم انصار پاپ لئون سیزدهم. کلمه "انقلاب" هم کاملا برای سوء استفاده مناسب است و در مرحله معینی از تکامل جنبش این سوء استفاده ناگزیر است. هنگامی که آقای

استرووه شروع کرد بنام انقلاب سخن گوید ما بی اختیار بیاد تی یر افتادیم. چند روز قبل از انقلاب فوریه این ناقص‌الخلقه مهیب، این کاملترین مظهر خیانت‌پیشگی سیاسی بورژوازی نزدیکی توفان خلق را احساس نمود. آنگاه از تریبون پارلمان اعلام داشت که من متعلق به حزب انقلابم! (رجوع کنید به کتاب مارکس "جنگ داخلی در فرانسه"). معنای سیاسی گرویدن آسوابازدنیه به حزب انقلاب تمام و کمال با این گرویدن تی یر همانند است. هنگامی که تی یرهای روس تعلق خود را به حزب انقلاب اعلام داشتند این به آن معنا بود که شعار انقلاب دیگر کافی نیست و از هیچ چیز معینی سخن نمیگوید و هیچ وظیفه‌ای را معین نمیکند، زیرا انقلاب صورت واقعیت یافته و ناهمگون‌ترین عناصر بسوی آن روآور شده‌اند.

در حقیقت ببینیم که انقلاب از نقطه نظر مارکسیسم یعنی چه؟ از نقطه نظر مارکسیسم انقلاب یعنی در هم شکستن جبری روبنای سیاسی کهنه‌ای که تضاد آن با مناسبات تولیدی نوین در لحظه معینی موجب ورشکستگی آن شده است. تضاد حکومت مطلقه با تمام نظام روسیه سرمایه‌داری و با تمام نیازمندیهای رشد بورژوا دموکراتیک آن، حکومت مطلقه را اکنون با ورشکستگی شدیدی مواجه نموده و به نسبت زمانی که این تضاد مصنوعاً بر پای مانده بر شدت این ورشکستگی هم افزوده شده است. روبنا از هر طرف شکاف برداشته، تاب مقاومت را از دست داده و دچار ضعف گردیده است. مردم خودشان به توسط نمایندگان طبقات و گروههای گوناگون به ساختن روبنای جدیدی برای خود پرداخته‌اند. در لحظه معینی از تکامل، بیهوده بودن روبنای قدیمی بر همگان معلوم میشود. انقلاب را همه به رسمیت می‌شناسند. اکنون وظیفه این است که تصریح شود چه طبقات بخصوصی باید روبنای جدید را بسازند و همانا چگونه بسازند. بدون چنین تصریحی، شعار انقلاب در لحظه فعلی شعاری پوچ و بی مضمون خواهد بود، زیرا ضعف حکومت مطلقه، هم شاهزادگان بزرگ را "انقلابی" میکند و هم روزنامه "مُسکوفسکایه و دوموستی" را! بدون چنین تصریحی درباره وظایف پیشرو دموکراتیک طبقه پیشرو جای سخنی هم نخواهد بود. و اما این تصریح عبارت است از شعار دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان. این شعار، هم طبقاتی را معین میکند که "سازندگان" جدید روبنای جدید میتواند و باید به آنها اتکاء نمایند، و هم خصلت این روبنا را (دیکتاتوری "دموکراتیک" که از دیکتاتوری سوسیالیستی متمایز است) و هم شیوه ساختن آن را (به شیوه دیکتاتوری یعنی سرکوب قهری مقاومت قهری و نیز مسلح ساختن طبقات انقلابی مردم). هر کس که اکنون این شعار دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک یعنی شعار ارتش انقلابی و دولت انقلابی و کمیته‌های انقلابی دهقانان را به رسمیت نشناسد، - یا وظایف انقلاب را مطلقاً درک نمیکند و قادر نیست وظایف جدید و عالیت‌تر آن را که ناشی از مقتضیات لحظه فعلی است تعیین کند و یا اینکه مردم را میفرید، به انقلاب خیانت میکند و شعار "انقلاب" را مورد سوء استفاده خود قرار میدهد.

مورد اول - رفیق مارتینف و دوستان او. مورد دوم - آقای استرووه و تمام حزب زمستوائی "دموکرات مشروطه طلب".

رفیق مارتینف بقدری سریع‌الانتقال و باهوش بود که اتهام مربوط به "جا زدن" مفهوم انقلاب و دیکتاتوری را درست هنگامی بمیان آورد که تکامل انقلاب ایجاب میکرد بوسیله شعار دیکتاتوری وظایف آن تعیین گردد! باز هم بدبختی گریبانگیر رفیق مارتینف شد و دچار دنباله‌روی گردید، در این پله ماقبل آخر گیر کرد و با کارکنان آسوابازدنیه در یک سطح قرار گرفت، زیرا این موضع که انقلاب را به رسمیت می‌شناسد (در گفتار) و در عین حال نمیخواهد دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان (یعنی انقلاب در کردار) را به رسمیت بشناسد، اکنون درست با خط مشی سیاسی آسوابازدنیه یعنی با منافع بورژوازی لیبرال سلطنت طلب مطابقت دارد. بورژوازی لیبرال اکنون به توسط آقای استرووه بر له انقلاب اظهار نظر میکند. پرولتاریای آگاه به توسط سوسیال دموکراتهای انقلابی دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان را طلب میکند. آنوقت در اینجا خردمندی از ایسکرای نو خود را داخل بحث میکند و فریاد میزند: بخود اجازه ندهید مفهوم انقلاب و دیکتاتوری را با یکدیگر "جا بزنید"! خوب مگر این صحیح نیست که قلابی بودن خط مشی نو ایسکرایها آنها را محکوم میکند دائماً بدنبال خط مشی آسوابازدنیه روان باشند.

ما نشان دادیم که اعضای آسواباژدنیه پله به پله از نردبان شناسایی دمکراتیسم بالا میروند (البته در نتیجه راندنهای سوسیال دمکراسی که محرک آنها بود). مسئله مورد مشاجره ما با آنها ابتدا این بود: اصل شیپفی (حقوق و زمستوای پرفدرت) یا اینکه مشروطه‌طلبی؟ سپس این بود: انتخابات محدود یا حق انتخاب همگانی؟ پس از آن چنین بود: تصدیق انقلاب یا معامله دلالانه با حکومت مطلقه؟ و بالاخره اکنون این است: تصدیق انقلاب بدون دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان یا اینکه تصدیق خواست دیکتاتوری این طبقات در انقلاب دمکراتیک؟ ممکن و محتمل است که آقایان کارکنان آسواباژدنیه (اعم از اینکه امروزی‌ها باشند یا اخلاف آنها در جناح چپ دمکراسی بورژوازی) یک پله دیگر هم بالا بروند یعنی به مرور زمان (شاید تا موقعی که رفیق مارتینف باز یک پله بالا برود) شعار دیکتاتوری را نیز به رسمیت بشناسند. اگر انقلاب روس با احراز موفقیت به پیش برود و به پیروزی قطعی منجر گردد ناگزیر همینطور هم خواهد شد. آیا در این صورت خط مشی سوسیال دمکراسی چگونه خواهد بود؟ پیروزی کامل انقلاب فعلی پایان انقلاب دمکراتیک و آغاز مبارزه قطعی در راه انقلاب سوسیالیستی خواهد بود. اجرای خواسته‌های دهقانان معاصر، قلع و قمع کامل ارتجاع، بکف آوردن جمهوری دمکراتیک نیز پایان قطعی انقلابی بودن بورژوازی و حتی خرده بورژوازی و آغاز مبارزه واقعی پرولتاریا در راه سوسیالیسم خواهد بود. هر چه انقلاب دمکراتیک کاملتر باشد، به همان نسبت این مبارزه جدید با سرعت، وسعت، پاکیزگی و قطعیت بیشتری گسترش خواهد یافت. شعار دیکتاتوری "دمکراتیک" خود مبین جنبه محدود تاریخی انقلاب فعلی و ضرورت مبارزه جدیدی است که باید بر زمینه نظامات جدید بمنظور رهایی کامل طبقه کارگر از قید هر گونه ستم و استثمار بعمل آید. به دیگر سخن: وقتی بورژوازی دمکرات یا خرده بورژوازی یک پله دیگر بالا برود، وقتی که نه تنها انقلاب بلکه پیروزی کامل انقلاب واقعیتی گردد، - آنوقت ما (شاید با فریادهای موحشی از طرف مارتینف‌های جدید آینده) شعار دیکتاتوری دمکراتیک را با شعار دیکتاتوری سوسیالیستی پرولتاریا، یعنی انقلاب کامل سوسیالیستی، "جا خواهیم زد".

۳. تصویر عوامانه و بورژواامابانه دیکتاتوری و نظر مارکس نسبت به آن

مربینگ در توضیحات خود درباره مجموعه مقالاتی که مارکس در سال ۱۸۴۸ در "روزنامه جدید رن" نوشته و او آنها را استخراج و منتشر نموده است میگوید مطبوعات بورژوازی "روزنامه جدید رن" را مورد این سرزنش قرار میدادند که گویا خواستار "اعلام فوری دیکتاتوری است و آن را بمثابة یگانه وسیله عملی کردن دموکراسی میداند" (Nachlass, Marx, جلد سوم، صفحه ۵۳). از نقطه نظر عوامانه و بورژواامابانه، مفهوم دیکتاتوری و مفهوم دموکراسی یکدیگر را نفی میکنند. بورژوا که معنای تئوری مبارزه طبقاتی را نمیفهمد و در صحنه سیاست همیشه ناظر زد و خوردهای کوچک دستجات و فرقه‌های مختلف بورژوازی بوده است - دیکتاتوری را بمعنای الغای کلیه آزادیها و تضمینات دموکراسی، بمعنای انواع خودسری‌ها و سوء استفاده از قدرت به نفع شخص دیکتاتور تعبیر مینماید. در حقیقت امر همین نظر عوامانه و بورژواامابانه در مارتینف ما هم مشاهده میشود. او در پایان "لشگرکشی جدید" خود در ایسکرای نو، تمایل شدید "وپرود" و "پرولتاریا" را به شعار دیکتاتوری اینطور تعبیر میکند که لنین "علاقه مفراطی به آزمایش بخت خود دارد" (ایسکرا شماره ۱۰۳ صفحه ۳ ستون دوم). برای اینکه فرق میان مفهوم دیکتاتوری طبقه و دیکتاتوری فردی و فرق میان وظیفه دیکتاتوری دموکراتیک و دیکتاتوری سوسیالیستی را برای مارتینف توضیح دهیم مکث در روی نظرات "روزنامه جدید رن" خالی از فایده نخواهد بود. "روزنامه جدید رن" در ۱۴ سپتامبر ۱۸۴۸ چنین نوشته است: "هرگونه سازمان دولتی موقت، بعد از انقلاب احتیاج به دیکتاتوری و آنهم دیکتاتوری با انرژی دارد. ما از همان آغاز امر کمپ هوزن (رئیس شورای وزیران پس از ۱۸ مارس ۱۸۴۸) را سرزنش کردیم که چرا مانند یک دیکتاتور رفتار ننموده و چرا بلافاصله بقایای مؤسسات قدیم را در هم نشکست و بر نیانداخت. نتیجه این شد که در آن حین که آقای کمپ هوزن، با توهّمات مشروطه‌طلبانه، برای خود لالایی میگفت حزب شکست خورده (یعنی حزب ارتجاع) مواضع خود را در دستگاه اداری و ارتش مستحکم نمود و حتی جرأت یافت که گاه اینجا و گاه آنجا به مبارزه آشکار دست بزند".

مربینگ بجا و بمورد میگوید که در این کلمات بصورت چند تر مختصر تمام آنچه که "روزنامه جدید ران" ضمن یک رشته مقالات طویل درباره وزارت کمپ هوزن مفصلا شرح و بسط داده بود خلاصه شده است. آیا این کلمات مارکس به ما چه میگوید؟ میگوید حکومت انقلابی موقت باید رفتار دیکتاتورمنشانه باشد (این اصل را ایسکرای نو که از شعار دیکتاتوری حذر دارد، هرگز نتوانسته است درک کند)؛ - میگوید وظیفه این دیکتاتوری محو بقایای مؤسسات قدیمی است (همان چیزی که در قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه درباره مبارزه با ضد انقلاب تأکید شده ولی در قطعنامه کنفرانس چنانچه فوقا نشان دادیم حذف شده است). ثالثا این کلمات میرساند که مارکس دمکراتهای بورژوا را بمناسبت "توهّمات مشروطه‌طلبانه" آنها در عصر انقلاب و جنگ آشکار داخلی میکوبید. معنی این کلمات را مقاله "روزنامه جدید رن" مورّخه ۶ ژوئن سال ۱۸۴۸ با وضوح خاصی نشان میدهد. مارکس در آن چنین نوشته است: "مجلس مؤسسان توده‌ای باید قبل از همه یک مجلس فعال و آنهم مجلس فعال انقلابی باشد. و حال آنکه مجلس فرانکفورت به تمرینهای دبستانی پارلمانتاریسم مشغول است و دولت را در عملیات خود آزاد گذارده است. فرض کنیم که این انجمن دانشوران پس از شور و مشورت کامل بتواند بهترین دستور روز و بهترین قوانین اساسی را تنظیم نماید. چه فایده‌ای از این بهترین دستور روز و بهترین قوانین اساسی متصور خواهد بود وقتی که دولتهای آلمان اکنون دیگر سرنیزه را در دستور روز گذارده‌اند؟"

این است مفهوم شعار دیکتاتوری. از اینجا میتوان فهمید که مارکس نسبت به قطعنامه‌هایی که "تصمیم به تشکیل مجلس مؤسسان" را پیروزی قطعی مینامند و یا دعوت به "باقی ماندن بحالت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی" مینمایند، چه نظری میتوانست داشته باشد!

مسائل عظیم زندگی ملت‌ها فقط با نیرو حل میشود. طبقات مرتجع خودشان قبل از همه معمولا متوسل به قوه قهریه یعنی جنگ داخلی میشوند و "سرنیزه را در دستور روز میگذارند"، همانگونه که حکومت مطلقه روس

اینکار را کرده است و از ۹ ژانویه به بعد مرتباً و پیوسته در همه جا به آن ادامه می‌دهد. و وقتی که چنین وضعیتی ایجاد شد و سرنیزه واقعا در رأس دستور سیاسی روز قرار گرفت، و قیام یک امر ضروری و تأخیر ناپذیر گردید، - آنوقت دیگر توهّمات مشروطه‌طلبانه و تمرینهای دبستانی پارلمانتاریسم فقط به وسیله‌ای برای استتار خیانت بورژوازی به انقلاب و به وسیله‌ای برای استتار چگونگی "رمیدن" بورژوازی از انقلاب مبدل می‌شود. در آن موقع طبقه واقعا انقلابی باید همان شعار دیکتاتوری را بمیان بکشد.

مارکس در مورد وظایف این دیکتاتوری، در "روزنامه جدید رن" علاوه بر مطلب فوق چنین نوشته است: "مجلس ملی میبایستی در مقابل سوء قصد‌های ارتجاعی حکومت‌هایی که دورانشان سپری شده است دیکتاتورمنشانه عمل مینمود و در این صورت در افکار عمومی مردم به تحصیل آنچنان نیرویی توفیق مییافت که در مقابله با آن تمام سرنیزه‌ها خرد می‌شدند... ولی این مجلس با گفته‌های ملال‌انگیز خود ملت آلمان را بجای اینکه به دنبال خود بکشد یا خود به دنبال آن برود فرسوده میکند". طبق نظر مارکس مجلس ملی میبایستی "تمام آنچه را که با اصل حکومت مطلقه مردم متضاد بود از نظام عملاً موجود آلمان بیرون میریخت" و سپس "آن زمینه انقلابی را که مورد اتکاء این حکومت است مستحکم مینمود و حکومت مطلقه مردم را که از فتوحات انقلاب است، از هر حمله‌ای مصون میداشت".

بنابراین مضمون اصلی وظایفی که مارکس در سال ۱۸۴۸ در مقابل حکومت انقلابی یا دیکتاتوری قرار داده بود قبل از هر چیز حاکی از انقلاب دمکراتیک بود؛ دفاع در مقابل ضد انقلاب و برانداختن عملی کلیه آنچه که با حکومت مطلقه مردم منافات دارد. این هم چیزی نیست مگر دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک. و اما بعد: بعقیده مارکس چه طبقاتی میتوانستند و میبایستی این وظیفه را انجام دهند (یعنی اصل حکومت مطلقه مردم را عملی نموده آنرا به هدف نهایی خود برسانند و حملات ضد انقلاب را دفع نمایند؟). مارکس از "مردم" صحبت میکند. ولی ما میدانیم که او همیشه بر ضد توهّمات خرده بورژوازی درباره وحدت "مردم" و درباره فقدان مبارزه طبقاتی در درون مردم، بیرحمانه مبارزه میکرد. مارکس با استعمال کلمه "مردم" اختلاف طبقات را رویوشی نمیکرد بلکه عناصر معینی را که میتوانند انقلاب را به آخر برسانند متحد مینمود.

"روزنامه جدید رن" نوشته بود که - پس از پیروزی پرولتاریای برلین در هیجدهم مارس، از انقلاب نتیجه دوگانه‌ای بدست آمد: "از یک طرف تسلیح مردم، حق تشکیل اتحادیه‌ها و حکومت مطلقه مردم که عملاً بوجود آمده بود و از طرف دیگر ابقای سلطنت و وزارت کمپ هوزن - هانزمان یا عبارت دیگر حکومت نمایندگان بورژوازی بزرگ. به این طریق انقلاب دارای نتیجه دوگانه‌ای بود که ناگزیر میبایستی به گسیختگی منجر گردد. مردم پیروز شدند؛ مردم آزادی‌هایی را که جنبه دمکراتیک قطعی داشت بدست آوردند ولی سلطه مستقیم بدست مردم نیفتاد بلکه بدست بورژوازی بزرگ افتاد. مختصر آنکه انقلاب را به آخر نرساندند. مردم تشکیل هیئت وزیران را به نمایندگان بورژوازی بزرگ واگذار کردند و این نمایندگان هم فوراً به اشراف قدیمی پروس و بوروکراسی پیشنهاد اتحاد عمل نمودند و به این طریق تمایلات خود را به ثبوت رساندند. آرنیم، گایتس و شورین در جرگه وزراء وارد گردیدند.

بورژوازی بزرگ که از همان آغاز ضدانقلابی بود، از خوف مردم یعنی کارگران و بورژوازی دموکرات با ارتجاع داخل در یک اتحاد تدافعی و تعرضی گردید. (تکیه روی کلمات از ماست).

بنابراین نه تنها "تصمیم به تشکیل مجلس مؤسسان، بلکه حتی دعوت واقعی آن هم هنوز برای پیروزی کامل انقلاب کافی نیست! حتی پس از حصول جزئی از پیروزی در مبارزه مسلحانه هم (پیروزی کارگران برلین بر ارتش در ۱۸ مارس ۱۸۴۸) ممکن است انقلاب "ناقص بماند" و "به آخر نرسد". پس به آخر رساندن آن منوط به چیست؟ منوط به آن است که سلطه مستقیم بدست کی میافتد: بدست پترونکوویچ‌ها، رودیچف‌ها یعنی همان کمپ هوزن‌ها و هانزمان‌ها یا بدست مردم یعنی کارگران و بورژوازی دمکرات. در صورت نخست بورژوازی دارای قدرت خواهد بود و پرولتاریا دارای "آزادی انتقاد" و آزادی "باقی ماندن بصورت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی".

بورژوازی، بلافاصله پس از پیروزی، با ارتجاع عقد اتحاد میبندد (در روسیه نیز وقوع این امر حتمی خواهد بود هرآینه مثلاً کارگران پترزبورگ، در نبرد خیابانی خود با ارتش، فقط به جزئی از پیروزی نائل گردند و تشکیل دولت را به آقایان پترونکوویچ‌ها و شرکاء واگذار نمایند). در صورت دوم استقرار دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی یعنی پیروزی کامل انقلاب امکانپذیر است.

آنچه برای ما باقی میماند این است که مفهوم خاصی را که مارکس برای کلمه "بورژوازی دمکرات" (demokratische Bürgerschaft) قائل بود و آن را به اتفاق کارگران رویهمرفته مردم مینامید و در نقطه مقابل بورژوازی بزرگ قرار میداد با دقت بیشتری تعریف نماییم.

قسمت زیر از مقاله "روزنامه جدید رن" منتشره در تاریخ ۲۹ ژوئیه سال ۱۸۴۸ پاسخ روشنی است به این مسئله: "...انقلاب سال ۱۸۴۸ آلمان تکرار مسخره انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه است.

چهارم اوت ۱۷۸۹، سه هفته پس از تسخیر "باستیل" مردم فرانسه در عرض یک روز بر تمام قیود و رسوم فئودالی فائق آمدند.

یازدهم ژوئیه ۱۸۴۸، چهار ماه پس از باریکادهای ماه مارس قیود و رسوم فئودالی بر مردم آلمان فائق آمد
* Teste Gierke cum Hansemanno

بورژوازی فرانسه در سال ۱۷۸۹ حتی برای لحظه ای هم متفقین خود دهقانان را ترک نمیکرد و میدانست که اساس سلطه وی محو فئودالیسم در دهات و بوجود آوردن طبقه آزاد دهقانان صاحب زمین (grundbesitzendem) است.

بورژوازی آلمان در سال ۱۸۴۸ بدون هیچگونه دغدغه خاطر به طبیعی ترین متفقین خود یعنی دهقانان که با وی ارتباط حیاتی دارند و بدون آنان در مقابل اشراف ناتوان است، خیانت مینماید. ابقاء حقوق فئودالی و مجاز نمودن این حقوق بشکل پرداخت عوض (موهوم) نتیجه ایست که از انقلاب سال ۱۸۴۸ آلمان بدست آمد. کوه موش زائید.

این یک قسمت بسیار آموزنده‌ای است که چهار اصل مهم به ما میدهد: ۱) وجه تمایز انقلاب ناتمام آلمان با انقلاب تمام شده فرانسه این است که در این انقلاب بورژوازی نه تنها به دمکراتیسم بطور اعم بلکه به دهقانان بطور اخص نیز خیانت نمود. ۲) اساس عملی نمودن کامل انقلاب دمکراتیک بوجود آوردن طبقه آزاد دهقانان است. ۳) بوجود آوردن چنین طبقه‌ای مشروط است به الغاء قیود و رسوم فئودالی و انهدام فئودالیسم. ولی این هنوز به هیچ وجه انقلاب سوسیالیستی نیست. ۴) دهقانان - "طبیعی‌ترین" متفق بورژوازی بویژه بورژوازی دمکرات هستند و بدون آنها بورژوازی در مقابل ارتجاع "ناتوان" است.

*- "گواهان: آقای گیرکه و آقای هانزمان"، هانزمان - وزیر حزب بورژوازی بزرگ (نمونه روسی وی "ترویتسکوی و یا رودیچف و غیره هستند). گیرکه - وزیر کشاورزی کابینه هانزمان بود که طرح "شجاعانه" ای برای "الغاء" باصطلاح "بلاعوض"، "قیود و رسوم فئودالی" تهیه نمود، که در حقیقت امر قیود و رسوم جزئی و بی اهمیت را ملغی میکرد ولی قیود و رسوم مهمتر را باقی میگذاشت و یا الغاء آنها منوط به پرداخت مبلغ معینی بعنوان بازخرید مینمود. نمونه روسی آقای گیرکه - آقایان کابلوکفها، مانویلفها و هرزنشینها و سایر دوستان بورژوا لیبرال موزیک هستند که مایلند "زمینهای دهقانان وسعت یابد" ولی ملاکان هم آزاده خاطر نشوند.

تمام این اصول با در نظر گرفتن تغییرات مربوط به خصوصیات مشخص ملی و قرار دادن سرواژه بجای فئودالیسم، کاملاً در مورد روسیه سال ۱۹۰۵ نیز صدق میکند. شکی نیست که ما با درس گرفتن از تجربه آلمان که مارکس آن را واضح ساخته است در مورد پیروزی قطعی انقلاب به هیچ شعار دیگری نمیتوانیم برسیم مگر: شعار دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان. شکی نیست که جزء مهم آن "مردمی" که مارکس در سال ۱۸۴۸ آنان را در نقطه مقابل ارتجاع مقاومت کننده و بورژوازی خیانت کننده قرار میداد پرولتاریا و دهقانان میباشند. شکی نیست که در روسیه ما هم بورژوازی لیبرال و حضرات کارکنان آسواپازدنیه به دهقانان خیانت میکنند و خواهند کرد بدین معنی که با رفمهای دروغین گریبان خود را خلاص خواهند نمود و در مبارزه قطعی میان ملاکان و دهقانان جانب اولیها را خواهند گرفت. فقط پرولتاریا قادر است در این مبارزه تا آخر از دهقانان پشتیبانی کند. بالأخره شکی نیست که در روسیه ما هم موفقیت مبارزه دهقانان یعنی انتقال تمام اراضی بدست دهقانان، معنایش انقلاب کامل دموکراتیک و ایجاد یک تکیه‌گاه اجتماعی برای این انقلاب پایان یافته خواهد بود. ولی این به هیچ وجه یک انقلاب سوسیالیستی یا "سوسیالیزاسیون" که سوسیالیست-رولوسیونرها، این ایدئولوگهای خرده بورژوازی، از آن دم میزنند، نیست. موفقیت قیام دهقانان و پیروزی انقلاب دموکراتیک فقط راه را برای مبارزه واقعی و قطعی در راه سوسیالیسم، در شرایط استقرار جمهوری دموکراتیک هموار خواهد نمود. دهقانان بمثابه یک طبقه صاحب زمین در این مبارزه همان نقش خیانت‌کارانه و بی‌ثباتی را بازی خواهند کرد که بورژوازی اکنون در مبارزه در راه دموکراتیسم بازی میکند. فراموشی این نکته به معنای فراموشی سوسیالیسم و به معنای خودفریبی و فریب دیگران در مورد منافع حقیقی و وظایف پرولتاریا است.

برای اینکه در مورد تصویر نظریات مارکس در سال ۱۸۴۸ هیچ جای خالی باقی نماند لازم است فرق اساسی سوسیال دموکراسی آتموقع آلمان (یا به زبان آنروزی: حزب کمونیست پرولتاریا) را با سوسیال دموکراسی امروز روسیه قید نمود. رشته سخن را به مرینگ واگذار میکنیم:

"روزنامه جدید رن" بمثابة "ارگان دموکراسی" قدم بعرضه سیاست گذارد. نمیتوان ایده ایرا که آثار آن همچون خط سرخ رنگی در تمام مقالات این روزنامه مشهود است نادیده انگاشت. ولی این روزنامه بیشتر مدافع مستقیم منافع انقلاب بورژوازی بر ضد حکومت مطلقه و فئودالیسم بود تا مدافع منافع پرولتاریا در مقابل منافع بورژوازی. شما در ستونهای آن از جنبش مخصوص کارگری بهنگام انقلاب مطالب زیادی نمی یابید، گرچه نباید فراموش کرد که علاوه بر این روزنامه، روزنامه ارگان مخصوص اتحادیه کارگران کلنی نیز هفته ای دو بار زیر نظر مول و شاپر منتشر میشد. بهرحال امروز این نکته جلب نظر خواننده را میکند که "روزنامه جدید رن" چه توجه کمی صرف جنبش کارگری آنروز آلمان کرده است. با وجود آنکه استغاف بورن لایق ترین رهبر آن، در پاریس و بروکسل نزد مارکس و انگلس تعلیم یافته و در سال ۱۸۴۸ در برلن برای روزنامه آنها خبرنگاری میکرد. بورن در کتاب "خاطرات" خود نقل میکند که مارکس و انگلس هیچگاه حتی کلمه ای هم از تبلیغات کارگری وی اظهار عدم رضایت ننمودند ولی اظهارات بعدی انگلس این تصور را محتمل مینماید که آنها لاف‌از شایوه های این تبلیغات ناراضی بودند. در حدودیکه بورن مجبور بود در مقابل آگاهی طبقاتی پرولتاریا که سطح آن در قسمت اعظم آلمان هنوز فوق العاده پائین بود گذشتهای فراوانی بنماید که از نظر "مانیفست کمونیست" در خور انتقاد بود. عدم رضایت آنها محمل اساسی داشت، - ولی در حدودیکه بورن با وجود تمام این احوال باز هم توانست اداره امور تبلیغاتی را در سطح نسبتاً بالائی نگاهدارد... عدم رضایت آنها بی اساس بود. مارکس و انگلس بدون شک از لحاظ تاریخی و سیاسی حق داشتند وقتی مهمترین مصالح طبقه کارگر را قبل از همه در این میدانستند که انقلاب بورژوازی حتی المقدور بیشتر بجلو سوق داده شود... با این همه، بهترین اثبات اینکه چگونه غریزه ابتدائی جنبش کارگری قادر است طرز تفکر نابغه ترین متفکرین را تصحیح نماید این واقعیت است که آنها در آوریل ۱۸۴۹ با تشکیلات صرفاً کارگری

اظهار موافقت نمودند و تصمیم گرفتند در کنگره کارگری که بخصوص بتوسط پرولتاریای Ost-Elbe (پروس شرقی) تشکیل شده بود شرکت نمایند.

پس فقط در آوریل سال ۱۸۴۹، یعنی تقریباً یک سال پس از انتشار روزنامه انقلابی ("روزنامه جدید رن" از اول ژوئن سال ۱۸۴۸ شروع به انتشار نمود) مارکس و انگلس با تشکیلات صرفاً کارگری اظهار موافقت نمودند! تا آن موقع آنها فقط یک "ارگان دمکراسی" را اداره میکردند که بوسیله هیچگونه رشته‌های تشکیلاتی با حزب مستقل کارگری بستگی نداشت! این واقعیت که امروز بنظر ما غریب و غیر قابل تصور می‌آید بطرز روشنی بمان نشان میدهد که چه تفاوت عظیمی بین حزب سوسیال دمکرات آنروزی آلمان و حزب کارگر سوسیال دمکرات امروزی روسیه وجود دارد. این واقعیت به ما نشان میدهد که در انقلاب دمکراتیک آلمان (به علت عقب‌ماندگی آلمان در سال ۱۸۴۸ خواه از لحاظ اقتصادی و خواه از لحاظ سیاسی یعنی تفرقه دولتی آن) تا چه درجه‌ای خصوصیات پرولتاری جنبش و نیز جریان پرولتاری در آن کمتر از روسیه متظاهر بود. هنگام ارزیابی اظهارات مکرری که مارکس در آن زمان و کمی بعد از آن درباره ضرورت وجود تشکیلات مستقل حزب پرولتاریا نموده است این موضوع را نباید فراموش کرد. مارکس تقریباً پس از یک سال، فقط از روی تجربه انقلاب دمکراتیک از لحاظ کار عملی به این نتیجه رسید و این موضوع نشان میدهد که در آن موقع تا چه اندازه تمام محیط آلمان عامی و خرده بورژوازی بود. برای ما این نتیجه، فرآورده دیرین و ثابت تجربیاتی است که سوسیال دمکراسی جهانی در خلال نیم قرن بدست آورده است و ما در شروع به تشکیل حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه همین نتیجه را مایاک عمل خود قرار دادیم. برای ما جای سخنی هم وجود ندارد که مثلاً جراید انقلابی پرولتاریا از حزب سوسیال دمکرات پرولتاریا جدا باشند یا آنکه ولو برای یک لحظه هم شده بتوانند فقط به مثابه "ارگان دمکراسی" عمل نمایند. ولی آن تباین نظری که تازه میخواست بین مارکس و استفان بورن پیدا شود اکنون در بین ما به شکل رشد یافته تری وجود دارد و هر چه جریان پرولتاری با قدرت بیشتری به سیلاب دموکراتیک انقلاب ما میریزد، شدت این تباین هم بیشتر میشود. وقتی مرینگ درباره عدم رضایت احتمالی مارکس و انگلس از تبلیغات استفان بورن سخن میراند بیانش بسیار نرم و دویهلو است. اینست آنچه

که انگلس در سال ۱۸۸۵ درباره بورن نوشته است (در پیشگفتار Enthüllungen über den Kömmunistenprocess tu Köln. Zurich. 1885 *).

اعضاء "اتحادیه کمونیست‌ها" (۲۶) همه جا در رأس جنبش منتها درجه دموکراتیک قرار گرفتند و بدینوسیله ثابت کردند که این اتحادیه عالیترین مکتب فعالیت انقلابی بود. "استفان بورن حروفچین" که عضو فعال این اتحادیه در بروکسل و پاریس بود، در برلن جمعیتی بنام "اخوت کارگران" ("Arbeiterverbrüderung") تشکیل داد که وسعت فوق العاده ای یافت و تا سال ۱۸۵۰ باقی بود. گرچه بورن جوان با قریحه و با استعدادی بود. ولی در شروع فعالیت خود بعنوان یک رجل سیاسی بیش از حد عجله کرد. او با مشتی از ناجورترین اجامر و اوباش ("Kretz und Plethi") "عهد اخوت بست" فقط برای اینکه جماعتی را بدور خود گردآورده باشد. او بهیچوجه از آن اشخاصی نبود که بتواند در تمایلات متضاد - وحدت و در ظلمت - روشنی وارد کند. بدینجهت است که در انتشارات

رسمی جمعیت اخوت وی همیشه درهم فکری دیده میشود و نظریات "مانیفست کمونیست" با خاطره ها و تمایلات صنفی و قطعانی از نظریات لوئی بلان و پرودن و دفاع از شیوه حمایت از سرمایه داخلی و غیره مخلوط میگردد. خلاصه این اشخاص میخواستند همه را راضی نگاه دارند (Allen alles sein). آنها اکثراً به برپا نمودن اعتصابات تشکیل اتحادیه های حرفه ای و شرکت های تولیدی مشغول بودند و فراموش میکردند که وظیفه آنها مقدم بر همه عبارت از این بود که ابتدا از طریق

*- "افشای جریان محاکمه کمونیستهای کلنی". زوریخ سال ۱۸۸۵. ه. ت.

پیروزی سیاسی صحنه ای برای عمل بدست آورند. صحنه ای که فقط در آن میتوان این قبیل کارها را بنحو اساسی و امیدبخش انجام داد. (تکیه روی کلمات از ماست). این بود که وقتی پیروزیهای ارتجاع سران این اخوت را بلزوم شرکت مستقیم در مبارزه انقلابی مجبور نمود، آنوقت همانطور که طبیعتاً هم انتظار میرفت توده عقب مانده ایکه در پیرامون آنان جمع شده بود آنها را ترک کرد. بون در ماه سال ۱۸۴۹ در قیام درسدن شرکت کرد و فقط در اثر یک حسن تصادف نجات یافت. و اما جمعیت اخوت کارگران بمثابة یک اتحادیه مجزا و منفردی که بیشتر موجودیت آن روی کاغذ بود از جریان جنبش عظیم سیاسی پرولتاریا برکنار ماند و نقشی را که بازی میکرد بقدری فرعی بود که ارتجاع آنرا فقط در سال ۱۸۵۰ و شعبات آنرا فقط چندین سال بعد منحل کرد. بون که اصولاً او را باید Buttermilch (شیر ترش) ** نامید همچنان موفق نشد یک رجل سیاسی بشود و یک پروفیسور کوچک سوئیسی از کار درآمد که اکنون دیگر کارش ترجمه آثار مارکس بزبان پیشه وران نبوده، بلکه آثار زنان ملائم طبع را با زبان نرم و ملایمی به آلمانی ترجمه میکند"

اینست قضاوت انگلس درباره دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک! نو ایسکرائیهای ما نیز با چنان جد و جهد نابخردانه ای بسوی "اکنونمیس" میبازند که بورژوازی سلطنت طلب آنها را بیاس "روشن شدن"شان مورد ستایش قرار داده است. آنها نیز ناجورترین افراد را دور خود جمع میکنند، از "اکنونمیس"ها تملق میگویند و توده عقب مانده را مردم فریبانه بسوی شعارهای "فعالیت مبتکرانه"، "دموکراتیسیم"، "خودمختاری" و قس علیهذا میکشانند. اتحادیه های کارگران آنان نیز غالباً موجودیتش فقط در صفحات روزنامه خلستاکف (۲۷) مآب "ایسکرا"ی نو است. از شعارها و قطعنامه های آنها نیز همین عدم درک وظایف "جنبش عظیم سیاسی پرولتاریا" نمایان است.

** - من در چاپ اول ضمن ترجمه این قسمت از گفته های انگلس بجای اینکه Buttermilch را بعنوان یک اسم خاص بگیرم اشتباهاً بعنوان یک اسم عام گرفتم (Buttermilch در زبان آلمانی یعنی شیر ترش یا ماست. مترجم). البته این اشتباه موجب مسرت فوق العاده منشویکها گردید. گلتسف نوشت که من "گفته انگلس را عمیق ساخته ام" (اقتباس از مجموعه موسوم به "در مدت دو سال")، پلخانف هنوز هم این اشتباه را در مجله "تاواریش" یادآوری مینماید. مختصر اینکه بهانه خوبی پیدا شد برای اینکه موضوع وجود دو تمایل در جنبش کارگری آلمان در سال ۱۸۴۸ ماستمالی شود: یکی تمایل بون (که با اکنونمیس های ما خویشاوندی دارد) و دیگری تمایل مارکسیستی. استفاده از اشتباه حریف، ولو در مورد نام خانوادگی بون هم باشد، امریست کاملاً طبیعی ولی ماستمالی اصل قضیه دو تاکتیک از راه تصحیح در ترجمه معنایش نشان دادن زبونی خود در مورد اصل مطلب است. (توضیح لنین در چاپ سال ۱۹۰۷. ه. ت.)

توضیحات

۱- کتاب "دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک" در ماه ژوئن-ژوئیه سال ۱۹۰۵ در ژنو توسط لنین به رشته تحریر درآمد. این کتاب در پایان ژوئیه سال ۱۹۰۵ توسط کمیته مرکزی حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه (ح.ک.س.د.ر) در ژنو چاپ و انتشار یافت. در همین سال این کتاب دو بار در روسیه با تیراژ ۱۰ هزار نسخه تجدید چاپ شد، یک بار از طرف کمیته مرکزی، و یک بار از طرف کمیته مسکو ح.ک.س.د.ر. این کتاب در سراسر کشور یعنی در سنت پترزبورگ، مسکو، غازان، تفلیس، باکو و سایر شهرها بطور غیر علنی پخش شد. پلیس هنگام بازداشت و تفتیش افراد اغلب اوقات ده نسخه یا بیشتر از این کتاب نزد آنها مییافت. در ۱۹ فوریه سال ۱۹۰۷ اداره مطبوعات پترزبورگ انتشار این کتاب را غدغن کرد. در ۲۲ دسامبر همان سال دادگاه شهر پترزبورگ تصویبنامه‌ای درباره از بین بردن این کتاب صادر کرد.

لنین در سال ۱۹۰۷ "دو تاکتیک" را باضافه تبصره‌های جدیدی، در مجموعه موسوم به "طی دوازده سال" منتشر کرد. اسناد مقدماتی مربوط به این کتاب یعنی طرحها و مستخرجات و مقالاتی که لنین در این باره نوشته است در جلد پنجم مجموعه آثار لنین - صفحات ۳۱۵-۳۲۰ و در جلد ۱۶ - صفحات ۱۵۱-۱۵۶ درج است.

۲- "پرولتاری" Proletary - از ۱۴ (۳۷) مه تا ۱۲ (۲۵) نوامبر سال ۱۹۰۵ در ژنو انتشار مییافت. از این روزنامه ۳۶ شماره منتشر شد. و. و. واروسکی، آ. و. لونچارسکی و م. س. اولمینسکی در کارهای هیأت تحریریه این روزنامه شرکت دائمی داشتند. "پرولتاری" خط مشی ایسکرای قدیمی لنین را تعقیب کرد و تمام خصوصیت روزنامه بلشویکی "ویرود" را حفظ نمود. لنین بیش از ۵۰ مقاله و یادداشت برای این روزنامه نوشت. مقالاتی که لنین در روزنامه "پرولتاری" مینوشت در مطبوعات محلی بلشویکی چاپ میشد و نیز به صورت شبنامه منتشر میگردد. به فاصله کمی پس از بازگشت لنین به روسیه که با ماه نوامبر سال ۱۹۰۵ مصادف بود، انتشار روزنامه "پرولتاری" قطع گردید. دو شماره آخر این روزنامه (۲۵ و ۲۶) تحت نظر واروسکی منتشر شد.

۳- آسواباژدنیه Osvobozhdeniye - مجله ارگان بورژوا- لیبرالها بود که در سالهای ۱۹۰۲-۱۹۰۵ به سردبیری پ. ب. استرووه هر دو هفته یکبار در خارجه انتشار مییافت. از ژانویه سال ۱۹۰۴ به بعد این مجله به ارگان سازمان لیبرالهای سلطنت طلب موسوم به "سایوز آسواباژدنیه" ("انجمن آزادی") مبدل شد. اعضای "انجمن آزادی" بعدها هسته اصلی حزب کادت را تشکیل دادند.

۴- "اکنونمیسیم" - نام جریانی اپورتونیستی در سوسیال دمکراسی روس بود که در پایان سالهای ۹۰ قرن ۱۹ بوجود آمد.

۵- منظور روزنامه ایسکرای نو یا ایسکرای منشویکی است. پس از کنگره دوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه، منشویکها به کمک پلخائف اداره امور ایسکرا را بدست خود گرفتند. ایسکرا از نوامبر سال ۱۹۰۳، از شماره ۵۲ به بعد به ارگان منشویکی مبدل گردید و تا اکتبر سال ۱۹۰۵ منتشر میشد.

۶- "کمیسیون بولیگین" - این کمیسیون به فرمان تزار در فوریه سال ۱۹۰۵ تحت ریاست آ. گ. بولیگین وزیر کشور تشکیل شد. این کمیسیون طرحی درباره قانون مربوط به تأسیس دوما مشورتی دولتی و آیین‌نامه‌ای درباره انتخابات دوما تهیه نمود که با بیانیه تزار مورخه ۶ (۱۹) اوت سال ۱۹۰۵ انتشار یافت. بلشویکها دوما بولیگین را جدّاً تحریم کردند. حکومت موفق به تشکیل دوما نشد. توفان انقلاب بساط دوما را برچید.

۷- "حزب دمکرات مشروطه طلب" - رجوع شود به "چه باید کرد"، فصل سوم، بخش "افشاگری‌های سیاسی و پرورش روح فعالیت انقلابی".

۸- میلرانیسم - جریانی اپورتونیستی بود که بنام میلران سوسیال-رفرمیست فرانسوی نامیده میشد. میلران در سال ۱۸۹۹ در کابینه ارتجاعی بورژوازی شرکت نمود و در آن با ژنرال گالیفه جلاّد سرکوب کننده کمون پاریس همکاری میکرد.

۹- حوادث ۹ ژانویه ۱۹۰۵ سرآغاز انقلاب سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷ بود.

۱۰- لنین برنامه "مشروطیت" شیف یکی از لیدرهای جنبش لیبرال-زمستوای سالهای ۱۸۹۰-۱۹۰۰ را در نظر دارد. هدف این برنامه حفظ رژیم حکومت مطلقه تزاری بود که اندکی بوسیله قانون اساسی "اعطایی تزار" محدود میشد.

۱۱- "آدم توی غلاف" - قهرمان یکی از داستانهای چخوف است. نام خود این داستان هم "آدم توی غلاف" است. منظور از این اصطلاح، عامیان کوتاه‌فکری هستند که از هر گونه نوآوری و ابتکار در هراسند.

۱۲- وپریودیستها، کنگره‌ای‌ها، پرولتاریست‌ها - اسامی مختلف بلشویک‌هاست. منظور از کنگره‌ای‌ها شرکت کنندگان در کنگره سوم حزب است. وپریودیست‌ها و پرولتاریست‌ها، از نامه روزنامه‌های "وپریود" و "پرولتاری" مشتق شده است که از سوی بلشویک‌ها منتشر میگردد.

۱۳- منظور قطعنامه استاروور (نام مستعار آن، پوترسف) درباره روش حزب نسبت به لیبرال‌ها است که در کنگره دوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه صادر شده بود. لنین در مقاله "دمکراسی کارگری و دمکراسی بورژوایی" نیز این قطعنامه را مورد انتقاد قرار داده است.

۱۴- "کرتینیسم پارلمانی" - اپورتونیستها معتقد بودند که سیستم پارلمانی کشورداری سیستمی از هر جهت نیرومند و مبارزه پارلمانی یگانه شکل مبارزه سیاسی و یا در هر شرایطی شکل عمده مبارزه سیاسی است. لنین این ایمان اپورتونیستها را کرتینیسم پارلمانی مینامید. کرتینیسم نام بیماری مخصوصی است که با اختلال دماغ توأم است.

۱۵- منظور اختلاف نظری است که در سال ۱۸۹۵ هنگام بحث در اطراف طرح برنامه ارضی در کنگره حزب سوسیال دمکرات آلمان در برسلو بروز نموده بود.

۱۶- "رابوچیه دلو" - نام مجله "اکنونیستها" ارگان "سازمان سوسیال دمکرات‌های روسیه در خارجه" بود که در سالهای ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۲ بطور غیر منظم در ژنو انتشار مییافت. لنین نظرات اعضای "رابوچیه دلو" را در کتاب "چه باید کرد؟" مورد انتقاد قرار داده است.

۱۷- منظور مقاله‌ای است که نادرژدین (نام مستعار ای.او. زلنسکی) بر ضد نقشه ایسکرای لنینی در جراید منتشر ساخته بود. این مقاله را لنین در سال ۱۹۰۲ در کتاب خود موسوم به "چه باید کرد؟" مورد انتقاد قرار داد.

۱۸- "برنشتینیسیم" - جریانی ضد مارکسیستی در سوسیال دموکراسی بین‌المللی بود که در اواخر قرن ۱۹ در آلمان پدید آمد و بنام ادوارد برنشتین سوسیال دموکرات آلمانی نامیده می‌شد. برنشتین آموزش انقلابی مارکس را مطابق با روح لیبرالیسم بورژوازی مورد تجدید نظر قرار داده بود. طرفداران برنشتین در روسیه "مارکسیستهای علنی"، "اکنونیست‌ها"، بوندیست‌ها و منشویک‌ها بودند.

۱۹- منظور لنین برنامه‌ای است که در سال ۱۸۷۴ از طرف گروه بلانکیست‌های لندن، اعضای سابق کمون پاریس صادر شده بود.

بلانکیست‌ها - طرفداران لویی اوگوست بلانکی - انقلابی فرانسوی (۱۸۰۵-۱۸۸۱) هستند. کلاسیک‌های مارکسیسم-لنینیسم در عین حال که بلانکی را بمثابة یک انقلابی برجسته و طرفدار سوسیالیسم توصیف کرده‌اند، به علت شیوه سکتاریستی و اسلوب‌های توطئه‌گرانه وی او را مورد انتقاد قرار داده‌اند. بلانکیسم مبارزه طبقاتی را نفی می‌کرد و راه خلاصی بشر را از قید بردگی مزدوری، مبارزه طبقاتی پرولتاریا ندانسته بلکه توطئه اقلیت کوچکی از روشنفکران میدانست.

۲۰- برنامه ارفورت این برنامه متعلق به سوسیال دموکراسی آلمان بود که در اکتبر سال ۱۸۹۱ در کنگره ارفورت بجای برنامه سال ۱۸۷۵ یعنی برنامه گتا پذیرفته شد. انگلس اشتباهات برنامه ارفورت را در کتاب خود تحت عنوان "راجع به انتقاد از طرح برنامه سوسیال دموکراتیک سال ۱۸۹۱" مورد انتقاد قرار داده است.

۲۱- لنین در ژوئیه سال ۱۹۰۵ برای فصل دهم کتاب "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" تبصره‌ای نوشت. این تبصره در چاپ اول طبع نشد. اولین بار در سال ۱۹۲۶ در جلد پنجم مجموعه آثار لنین بچاپ رسید.

۲۲- لنین مقاله خود را تحت عنوان "درباره حکومت انقلابی موقت" که در سال ۱۹۰۵ در شماره ۳ روزنامه "پرولتاری" منتشر شده بود و نیز مقاله انگلس را تحت عنوان "باکونینیست‌ها گرم کارند - یادداشت‌هایی درباره قیام اسپانیا در تابستان سال ۱۸۷۳" در نظر دارد. انگلس در این مقاله خود قطعنامه باکونینیست‌ها را که لنین اینجا از آن نام میبرد مورد انتقاد قرار می‌دهد.

۲۳- Credo یعنی اصول دین، برنامه، شرح جهان‌بینی. گروه "اکنونیست‌ها" (س. ن. پروکوپوویچ، ای. د. کوسکوا و دیگران که بعدها کادت شدند) در سال ۱۸۹۹ بیانیه‌ای انتشار دادند که بنام Credo مشهور شد. این بیانیه نشانه بارزی از اپورتونیسم "اکنونیسم" روسیه بود. لنین بر ضد نظریات "اکنونیست‌ها" اعتراض‌نامه شدید و افشا کننده‌ای تحت عنوان "اعتراض به سوسیال دموکرات‌های روسیه" نوشت.

۲۴- وارلن، لویی-اوزن (۱۸۳۹ - ۱۸۷۱) کارگر فرانسوی، شخصیت برجسته انترناسیونال اول، عضو کمیته مرکزی گارد ملی و عضو کمون سال ۱۸۷۱ پاریس بود.

۲۵- اتحادیه‌های کارگری هیرش-دونکر (Hirsch-Duncker) - این اتحادیه‌ها در سال ۱۸۶۸ به توسط دو تن از بورژوا-لیبرال‌ها بنام هیرش و دونکر در آلمان تأسیس شده بود، اینها نیز مانند برنتانوی (Brentano) بورژوا-اکنونیست "هماهنگی منافع طبقاتی" را موعظه می‌کردند، کارگران را از مبارزه انقلابی و طبقاتی بر ضد بورژوازی منصرف می‌ساختند و وظایف جنبش اتحادیه‌ای را در چهار دیوار صندوق‌های تعاون متقابل و سازمان‌های فرهنگی و مدنی محدود مینمودند.

۲۶- اتحادیه کمونیستها Communist League - نخستین سازمان بین‌المللی پرولتاریای انقلابی است که در تابستان سال ۱۸۴۷ در لندن در کنگره نمایندگان سازمانهای پرولتاری انقلابی تأسیس گردید. سازمانده و رهبر "اتحادیه کمونیستها" مارکس و انگلس بودند که بنا به توصیه این سازمان "مانیفست حزب کمونیست" را نوشتند. "اتحادیه کمونیستها" تا سال ۱۸۵۲ وجود داشت. فعالین برجسته "اتحادیه کمونیستها" بعدها در انترناسیونال اول نقش رهبری کننده‌ای بازی میکردند.

۲۷- خلستاکف Khlestakov قهرمان کمدی بازرس اثر گوگول است که نمونه‌ای از لافزنان لجام گسیخته و دروغ پردازی باشد.

سازمانهای فدائی خلق ایران